



۱۹۹۳

شماره فارسی

فیلیل

طبیعت اطربیان اکادمی پکن

لیفان رکاویز پاپ ریز

اقبالیات

(فارسی)

شماره نهم

۱۹۹۲م ۱۴۳۷هـ

مدیر

دکتروحیدقریشی

نائب مدیر

محمد سعیل عمر

معاون مدیر

دکتروحید عشرت

اقبال اکادمی پاکستان

۱۱۱۔ میکلود روڈ۔ لاہور

اقبال اکادمی پاکستان

این مجله تحقیقی علمی از نشریات اقبال اکادمی به زبان فارسی هر شش ماه یک بار نشر می شود و درباره فکر و اندیشه علامه محمد اقبال و همچنین فرهنگ و معارف اسلامی، فلسفه و تاریخ منصب و ادب می باشد. از استادان علاقه مند به زبان و فرهنگ فارسی که تحقیقاتی در مطالب بالاترده دعوت می شود مقالات تحقیقی خود را برای درج در این مجله به دفتر اکادمی اقبال ارسال فرمایند. مسویت مطالب مندرج در مقالات بر عهده نویسنده گان است.

بهای اشتراک

تک شماره دلار ۳۰ روپیہ

دفتر مرکزی: ۱۱۶- خیابان میکلود- لاہور فون: ۲۵۷۲۱۶

صندوق پستی: ۱۳۰۸- لاہور

تلگرافی: اکیدمی

طبع: ناصر بلدر پرنٹر- داماد بار مارکیٹ فون: ۷۴۴۵۰۳۸- لاہور



اقبالیات

(فارسی)

شماره ۱

جلد ۹ سال ۹۲-۱۳۷۲-۱۹۹۴ بمتابق

مندرجات

- | | | |
|----|---------------------------|---|
| ۱- | حافظ، گوته و اقبال | دکتر سید محمد اکرم |
| ۲- | عرفان در اقبال و حافظ | مصطفوره شریف زاده |
| ۳- | تصور وطنیت اقبال لاهوری | دکترو حیدر قریشی |
| ۴- | عرفانشناسی در شعر مولوی | محمد شریف چوهدری |
| ۵- | سیر آسمانی اقبال و پیشینه | خانم دکتر روح انگیز |
| ۶- | آن در ادبیات شرق و غرب | ایرانشناسی شعرای کشمیری الاصل |
| ۷- | دکتر خواجه حمیدیزدانی | دکترا ابوالقاسم رادفر
سیر اقبال شناسی در ایران |

هم کاران این شماره

- دکتر سید محمد اکرم رئیس بخش اقبالیات دانشگاه پنجاب لاہور، منصورہ شریف زاده ایران
- محمد شریف چوہدری خانہ فرهنگ ایران - ملٹان
- خانم دکتر روح انگیز کراچی
- دکتر خواجہ حمیدیز دانی استاد بخش کشمیریات دانشگاه پنجاب لاہور
- دکتر ابوالقاسم رادفر ایران
- دکتر وحید قریشی رئیس اکادمی اقبال پاکستان لاہور

حافظ ، گوته و اقبال

دکتر سید محمد اکرم

از سخنان اقبال این نکته روش می شود که او مسائل دینی عرفانی، سیاسی، فلسفی و ادبی را دقیقاً مطالعه کرد و اندیشه های خود را روی تجربه ها و مشاهده ها پی ریزی نمود. او سرگذشت ملل شرق و غرب را با دقت نظر بررسی کرد. از حکیمان غرب درس فلسفه را یاد گرفت و از مرشدان شرق اسرار حقیقت را آموخت. می گوید :

خود افزود مرا درس حکیمان فرنگ

سینه افروخت مرا صحبت صاحب نظران (۱)

اقبال اگرچه دقایق داشت و حکمت را از هر مکتب جهان تحصیل کرد. اما او تنها حکمت هانی را قبول کرد که مطابق تعلیمات قرآنی می باشد. او بسیاری از متفکران، فقیهان، صوفیان، مورخان، ادبیان و شاعران را در همین میزان معتبر سنجید. بعضی از این دانشمندان و متأثران را مورد توجه خاص قرار داد. از میان این ها یکی حافظ شیرازی است که اقبال نوای خود را از شهر زیبای او شیراز سرداه و می گوید :

تم گلی ز خیابان جنت کشمیر

دل از حریم حجاز و نوا ز شیراز است (۲)

شاعر معروف دیگر که مورد علاقه او قرار گرفته گوته دانشمند المانی است که اقبال اورا "حکیم حیات" نام داد و احتراماً به او سلام فرمستاد.

سما به گلشن ویم سلام ما برسان

که چشم نکته وزان خاک آن دیوار افروخت (۳)

گوته و اقبال هر دو شیوه شعر حافظ می باشند و غزل های زیبای او را مسر مشق هنر خود قرار می دهند. اقبال می نویسد :

"انگیزه پیام مشرق" دیوان غربی "حکیم حیات گوته است" (۴) اقبال

درباره سبب تالیف دیوان غربی گوته می نویسد :

۶

سرودهای حافظ در تخیلات گوته هیجان بزرگی برپا ساخت که
نایتا موجب پدید آمدن اثری پایدار و استوار به نام "دیوان غربی گردید"^(۵)
از دو عبارت فوق معلوم می شود که سرودهای حافظ سبب تالیف "دیوان
غربی" گوته شدوسپس دیوان غربی سبب تالیف "پیام مشرق" اقبال گردید.
با براین حافظ باعث تالیف دو اثر مهم ادبی در غرب و شرق شد. اقبال
با وجود اختلاف های فکری باحافظ تحت تاثیر هنر اعجاز آور او قرار
گرفت و نوشت:

"وقتی که من از حافظ استقبال می کنم روح حافظ در کالبد من حلول می
کند." ^(۶)

باز در جانی در باره هنر شعر حافظ نوشت:

"حافظ در الفاظ زیبانی که مثل گوهرهای آبدار می باشد لطافت
گلبانگ معنوی بلبل را ضبط کرده است." ^(۷)

گوته مناج بزرگ شعر حافظ است. اقبال در این مورد از قول
بیل سوشکی که نویسنده شرح حال گوته می باشد چنین نقل کرده است:
"گوته تصویر خود را در نغمه بلبل شیراز دیده است. گاه گاه چنان
حس منی کرد که شاید روح او در کالبد حافظ حلول نموده و در سر زمین
شرق زندگی کرده است. همان انبساط زمینی همان عشق آسمانی همان
سادگی همان عمق همان جنب و جوش همان بزرگ منشی همان گشاده
دلی و همان آزادی از قیود و رسوم در او وجود دارد. الفرض ما از هر
جست او را نظیر حافظ می بینیم. همان طور که حافظ لسان الغیب و
ترجمان الاسرار است، گوته هم هست و همان طور که در کلمات ساده حافظ
یک جهان معنی پنهان است، در بی تکلفی شعر گوته نیز حقایق و اسرار به
چشم می خورد. هر دو شاعر در میان طبقه غنی و فقیر محبویتی پیدا

کردند هر دو توانستند فاتحان بزرگ عصر خود را تحت تاثیر قرار دهند
یعنی حافظ توانت تیمور و گونه موفق شد ناپلئون را تحت تاثیر قرار
دهد. هر دو علی رغم فساد و تباہی دوران خویش موفق به حفظ ارامش
روحی خود تا آن جا بودند که توانستند به نغمه سرانی سابقان ادامه دهند^(۸)
در "پیام مشرق" اقبال تعدادی از غزل هارا در جواب غزلای زیبای
حافظ سرود که از لحاظ بیان نزدیک به سبک حافظ می باشد. یکی از
مختصات عینه حافظ این است که او مطالب عشق حقیقی را با مطالب عشق
مجازی به نحوی تلفیق داده است که اهل تحقیق تاکنون نتوانستند بدانند که
معشوق حافظ آیا معشوق حقیقی است یا مجازی. به همین جهت حافظ
در میان رندان میکده ها به همان اندازه محبوبیت دارد که در خانقاھی
صوفیان مورد توجه است.

اقبال درس فلسفه می داد و عاشقی ورزید. او بعضی اندیشه هایی را ابراز
کرد که مخصوص خود اوست و از این رو اشعار اقبال از لحاظ معنی با شعر
حافظ مختلف می باشد. مثلاً به پیروی این غزل حافظ که مطلع شد به قرار
ذیل است :

تاکه از طارم میخانه نشان خواهد بود

سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود^(۹)

اقبال می گوید :

زندگی جوی روان است و روان خواهد بود

این می کنه جوان است و جوان خواهد بود^(۱۰)

اقبال در پیام مشرق غزل های سروده است که از لحاظ قافیه و
ردیف به استقبال حافظ می باشد: این التزام را بدان سبب رعایت داشته که او
گونه را که شیفته شعر حافظ بود جواب می نوشت^(۱۱) گونه شاعر زبان آلمانی

است و در زبان و ادبیات آلمانی صنف سخنی مانند غزل با قافیه و ردیف و استعارات و تشبیهات وجود ندارد. معد الک گوته برای ابراز احترام و ارادت نسبت به حافظ غزل هایی به زبان آلمانی ساخته که در آنها مثل غزل فارسی قوافی را نیز رعایت کرده است (۲۲) به قول اقبال:

”در یکی دو مورد هم غزلیاتی با رعایت ردیف و قافیه نوشته و استعاره های فارسی مانند گوهر اشعار تیر مژگان و زلف گره گیز به کار بوده است (۲۳).“

حافظ گوته و اقبال اگرچه درسه دور مختلف زندگی کردند اما در ادوار آنها از لحاظ حوادث تاریخی مشابهی زیاده دیده می شود. دور حافظ یعنی قرن هشتم هجری دور پر آشوب و آشفته ای بود. در فارس هیچ حکومت محکم و استواری نبود. جنگ های پیگیر ایران و سپس حمله وحشیانه تیمور سراسر کشور را به خونریزی و بد بختی کشید. شهرها ویران و تخت و تاج موجب نفرت و عبرت گردید. چنان که حافظ گفت:

شکوه تاج سلطانی که بیم جان درو درج است

کلاهی دلکش است اما به درد سر نمی ارزد (۲۴)

زمان گوته یعنی قرن سیزدهم هجری (اوایل قرن نوزدهم میلادی) نیز زمانی بسیار آشفته و وحشت ناکی بود. بخصوص پس از شکست ناپلئون و سقوط فرانسه هرج و مرج زیادی در اروپا رخ داد و سربازان روسی شهرهارا پا مال کردند.

صد سال بعد در قرن چهاردهم هجری (اوایل قرن بیست میلادی) دوران اقبال نیز هلاکت انگلستان و ویرانگر بود. استعمار غرب و به ویشه جنگ جهانی اول همه جا را تباہ کرد و انسان بی ارزش شد. همان طور که حافظ و گوته در ادوار خود به تنبانی نفعه سرانی کردند اقبال نیز در دوران جنگ

جهانی اول مشغول سروden منظومه های "پیام مشرق" بود. چنان که در سال ۱۹۱۹ طی نامه بی به سید سلیمان ندوی نوشته:

من در حال حاضر جواب یک شاعر غربی را می نویسم که نصف آن تمام شده است - "(۱۵)

این عبارت می رساند که اقبال نوشتند "پیام مشرق" را درست در دوران جنگ جهانی اول شروع کرده بود.

حافظ از اوضاع و خیم عصر خود و قتل و خونریزی مداوم در کشور به ستوه آمده بود. از دست این اوضاع و خیم حتی می خواست از شیراز زیبایی خود در جانی دور برود چنان که گفت:

بیا حافظ که تا خود را به ملکی دیگر اندازیم (۱۶) و نیز این بیت:

آب و هوای فارس عجب سفله پرور است
کو همراهی ایکه تجیمه ازین خاک بر کنم

حافظ در آن زمان اشتفته از شیراز جانی نرفت و به شهر خویش ماند و جان گذران را تماشا کرد. کدل حساس او به پریشانی مردم و بی سرو سامانی کشور خود می سوت اما با گفتن چنین شعر ساخت می ماند:

رموز مملکت خویش خسروان داند

گدای گوشه نشینی تو حافظا مخروش (۱۷)

ماند حافظ. گوته نیز از دست ابنای اوضاع زمان پریشان و بیزار بود و خواست جانی دور برود. در این مورد اقبال می نویسد:

"روح بیتاب و بلند پرواز او از هرج و مرج عمومی"
اروپا بیزار شده آشیانه ای در هوای امن و سکون شرق پیدا کرده بود (۱۸) -
گوته در عالم خیال از اروپا آهنگ شرق کرد. چنان که او "دیوان مشرق" را با قطعه شعری به عنوان " مجرت" آغاز کرد و نوشت:

شمال و غرب و جنوب پریشان و اشته اند. تاج ها درهم می شکند و امپراتوری ها می لرزند. بیا از این دوزخ بگریز و اهنج شرق دلپذیر کن تادر ان جانسیم روحانیت بر تو وزد و در بزم عشق و می و آواز و آب خضر جوانست کند

بیا من نیز رهپار این سفرم تا در شفای شرق آسمانی طومار قرون گنشته را در نوردم و آن قدر در دور زمان واپس روم تابه روزگاری رسم که در آن مردمان جهان قوانین آسمانی را با کلمات زمینی از خداوندان فرامی گرفتند.

بیا من نیز رهپار دیار شرقم تا در آن جا با شباثان در آمیزم و همراه کاروان های مشک و ابریشم سفر کنم.

آی حافظ در این سفر دور و دراز در کوره راه های پر نشیب و فراز همه جا نفعه های آسمانی تو رفیق راه و تسلی بخش دل ماست. مگر نه راهنمای ما هر شامگاهان با صداني دلکش بیتی چند از غزلای شور انگیز تو می خواند تا اختiran آسمان را بیدار کند و رهزنان کوه و دشت را بترساند.

آی حافظ مقدس آرزو دارم که همه جا در سفر و حضر در گرمابه و میخانه با تو باش و در آن هنگام که دلدار تقدیم از رخ بر می کشد و با عطر گیوان پر شکتش شام جان را معطر می کند تبا به تو اندیشم تادر وسف جمال دلفریبشن از سخنتم الام گیرم و ازین وصف حوریان بشت را به رشک افکنم (۱۹)

از این منظومه روشن می شود که گوته از اروپای مشوش و پریشان جویای گریز گاهی بود. به نظر او شرق با آن همه افسانه های عشق و محبت و میر و مروت که نظامی ها و جامی ها و حافظ ها سروندند بهترین جانی بود که دل

او می توانست در آن جا با دلارامی زیبا آرامشی پیدا کند. او طی نامه ای نوشت :

"شرق در واقع تریاکی است که من در این دوران پر چنجال برای تخدیر روح خویش بکار می برم - "(۲۰)

حافظت در دوران اوضاع آشته عصر خود گوشه ای آرام در چمنی می جوید و در آن می نشیند و دیگران راهم در آن گوشه دعوت می ناید و در این باب می فرماید :

دو یار زیرک و از باده کن دو منی
فرانشی و کتابی و گوشه چمنی
من این مقام به دنیا و آخرت ندهم
اگرچه در پیم افتند هردم انجمنی
هر آن که کنج قناعت به گنج دنیا داد
فروخت یوسف مصری به کمترین ثمنی
بیا که رونق این کار خانه کم نشود
به زهد همچو توئی یا به فسق همچو منی
ژتند باد حوادث نمی توان دیدن
درین چمن که گلی بوده است یا سمنی
بین در آینه جام نقشبندی غیب
که کس به یاد ندارد چنین عجب از منی
ازین سوم که برو طوف بومستان بگذشت
عجب که بوی گلی هست و رنگ نترنی
مزاح دهن تبه شد درین بلا حافظا
کجاست فکر حکیمی و رای برهمنی "(۲۱)

اگرچه مانند عصر حافظ و گوته عصر اقبال نیز بسیار وحشت ناک
بوده‌اند او به اقتضای روحیه ستیزه جوی خود گوشه‌ای نجت بلکه با
دوران سرکش خود به مبارزه پرداخت و تا واپسین نفس از پانشست. او با
نیروهای طاغوتی عصر خود به جنگ پرداخت و بدین منظور یکی از
مجموعه‌های اشعار اردوی خود را "ضرب کلیم" نام گذاشت و زیر آن نوشت
: یعنی "اعلان جنگ علیه عصر حاضر"

اقبال اندیشه‌های مبارزانه خود را چنین بیان کرد :

با جهان نامساعد ساختن

هست در میدان سپر انداختن

مرد خود داری که باشد پخته کار

با مزاج او بسازد روز گار

گرنسازد با مزاج او جهان

می‌شود جنگ آزمای آسمان

برکند بنیاد موجودات را

می‌دهد ترکیب نو ذرات را

گردش ایام را برهم زند

چرخ نیلی فلم را برهم زند

می‌کند از قوت خود اشکار

روز گار نو که باشد ساز گار

در جهان نتوان اگر مردانه زیست

همچو مردان جان سپردن زندگی است (۲۲)

اقبال "اسرار خودی" را که نخستین اثر اوست با این شعر مولوی

شروع کرد :

زین همر هان سست عناصر دلم گرفت
 شیر خدا و رستم دستانم آرزوست (۲۳)
 و خود راه شبیر رضی الله عنہ را پیش گرفت و گفت
 تیر و سنان و خنجر و شمشیرم آرزوست
 با من میا که مسلک شبیرم آرزوست (۲۴)
 او با اشعار هیجان انگیز و حیات افرین خود در قالب مردم
 روح انقلاب دمید و آن ها را بری مبارزه علیه هر نوع جبر و استبداد آماده
 ساخت و می بینیم که روی اساس همین تعلیمات دینی اقبال بزرگ ترین
 کشور اسلامی در شبه قاره به وجود آمد. نظرات اسلامی روح پرور اقبال
 از مرزهای شبے قاره گذشت و به کشورهای همچوار نیز موثر شد و
 راهبانی را برای انقلاب اسلامی هموار ساخت.

در قرن هشتم هجری (قرن چهاردهم میلادی) حمله های خونریز
 تیمور جان را خراب کرد و مردم را کشت. حافظ در این زمان قحط الرجال
 می گفت عالمی نو باید ساخت و آدمی نو باید به وجود آورد تا کار وان
 زندگی بتواند سفر خود را ادامه دهد.

ادم خاکی بدين عالم نمی آيد به دست
 عالمی دیگر باید ساخت وزن نو آدمی (۲۵)
 درست مانند حافظ اقبال با در نظر داشتن آدم کشی های بی حساب
 در جنگ جهانی اول در مقدمه "پیام مشرق" نوشته
 جنگ عظیم اروپا محشری بود که نظام دنیای قدیم را تغیریا از هر
 جهت برباد داده است و حالا طبیعت در اعماق زندگی از خاکستر آن تهذیب و
 آدمی نو و برای اقامت او عالمی نو می سازد. (۲۶)

یکی از انگیزه های مهم نگارش "پیام مشرق" او ضماعی بود که گوته و

اقبال تقریباً یکسان با آن‌ها مواجه و از حوادث تاریخی خودشیداً متاثر شدند. زمان گوته زمانی آشفته و پر اضطراب بود، به ویژه پس از شکست ناپلئون و سقوط فرانسه اروپا دوچار وحشت عجیبی گردید. لشکریان روسیه بعضی از کشورهای اروپا از جمله آلمان را اشغال نموده و سیاست و اقتصاد آن را به شدت تبدیل نمودند. این وضع خراب اروپا گوته را به وحشت انداخت. او طی نامه‌ای نوشت :

” با بد بختی فرانسه اکنون روسیه به صورت کشوری بزرگ در آمده است که از این پس با روح وحشیگری و استبداد و خشونت فطری خود اروپای متبدل و فرهنگ و هنر و مدنیت بشری آن را پیوسته تبدیل خواهد کرد (۲۷) ”

گوته و اقبال هر دو از اوضاع خطرناک نگران شدند. بنا بر این برآمی تزدیک ساختن ملل مختلف به همدمیگر قدم برداشتنند. آنها علیه تعصبات کور کورانه ملی و ناسیونالیسم قیام کردند زیرا یکی از ریشه‌های مهم اختلافات همین حسن ناسیونالیسم است که جهان بشری را بر بنای نسب و رینگ و زبان و زمین تقسیم و وحدت آن را پاره پاره کرده است.

گوته در دیوان خود کوشش بزرگی در راه تابود ساختن تعصبات ملی و تلقیق دادن ملل مختلف کرده است. او می‌خواست همه ملل جهان اختلافات جزئی فرهنگ، عادات و زبان را فراموش کرده به اصل بشریت بگرایند. او بدین منظور تاکید کرد که باید دانره ادب را گسترش داد تا جهانی گردد. او گفت :

” باید در را کاملاً گشود تا بزرگ ترین شعرای شرق یعنی حافظ و سعدی نیز در این بزم شرکت جویند ” (۲۸) و باز در رد تعصبات ملی گفت :

” شرق و غرب مال خداوند است و شمال و جنوب نیز ” (۲۹)

در باره مقصود و هدف سروden دیوان شرقی نوشت :

"من خواهم این دیوان را به صورت آئینه دنیا یا جام جهان نما در اورم و در آن شرق و غرب را در کثیر هم به بینندگان نشان دهم (۲۰)" باز در این باره گفت :

"آرزو و هدف من این است که با این اثر شرق را با غرب و گذشته را با حال و ایرانی را با آلمانی تزدیک کنم و طرز فکر و آداب مردم این هر دو سر زمین را باهم آشنا سازم (۲۱)"

قسمت عده افکار اقبال نیز شامل جبادی است که او علیه نظریه های پست ناسیونالیسم کرد و در کلیه اثار خود احترام ادم را شرط آدمیت و مقصود کمال فرهنگ قرار داد. اولین خطابه ای گفت :

"وحدت معتبر تبا یکی است و آن وحدت فرزندان انسان است که از پاد و زبان و رنگ فراتر قرار می گیرد. تاوقتی که طوق لعنتی این دموکراسی اسمی و این ناسیونالیسم ناپاک و این امپریالیسم حتی از هم گیخته نشود و تا وقتی که انسان از روی عمل خویش مومن به "الخلق عیال الله" نگردد و تا وقتی که عقاید پست وطن پرستی جغرافیانی و رنگ و نژاد از بین نزود انسان معلقا در دنی زندگی ابرو میماند ای نخواهد داشت و لفاظ گران مایه برادری و استقلال و مساوات نام های بسی مسمی خواهد بود." (۲۲)

او تعصبات وطن پرستی را که یکی از موجبات فساد و اختلاف بنتی ادم است نکوهش می کند و می گوید :

آن چنان قطع اخوت کرده اند
بر وطن تعییر ملت کرده اند

تا وطن را شمع محفل ساختند

نوع انسان را قبایل ساختند

مردمی اندر جهان افسانه است

آدمی از آدمی بیگانه است

روح از تن رفت و هفت اندام ماند

آدمیت گم شد و اقوام ماند (۲۲)

اقبال عقیده دارد که حتی کفر و دین را باید دو حالت معنوی تلقی
کرد و احترام آدم را چه در حالت ایمان و چه در حالت کفر باید رعایت کرد.

می گوید :

آدمیت احترام آدمی

با خبر شو از مقام آدمی

آدمی از ربط و ضبط تن به تن

بر طریق دوستی گامی بزن

بنده عشق از خدا گیرد طریق

می شود بر کافر و مومن شفیق (۲۴)

او تمام برتری های پژادی رنگی و ملی و لسانی را باطل قلمداد

کرده و انسان را صرفاً بر اصل انسانیت دعوت اتحاد می نماید و می گوید :

هنوز از بند آب و گل نرمستی

تو گونی رومی و افغانیم من

من اول آم بی رنگ و بویم

ازان پس هندی و تورانیم من (۲۵)

حافظ و اقبال شعرای مسلمان و مبلغ تعلیمات دینی و اخلاقی اسلام

می باشند. حافظ اغلب مسائل صوفیانه و حکیمانه را بیان می کند. در

صورتی که اقبال بیشتر به مسائل ملی و اجتماعی عصر خود توجه دارد - او معنی می کند عظمت و اصالت فرهنگ اسلامی را شرح دهد و حقیقت آن را بر جهانیان آشکار سازد. گوته اگرچه مسلمان نیست ولی دین اسلام را به دیده تحسین می نگرد و به عظمت و جاودانگی آن ایمان ندارد - می شود گفت که حافظ گوته و اقبال هر سه شاعر تقصیبات قشری منهنجی را مردود می شمارند و همواره مبلغ و منبر و جدان و حقیقت می باشند. گوته در دیوان خود در موارد بسیار بزرگی دین اسلام و ادبیت آن را می ستاید. جانی که میگوید:

"اگر معنی اسلام سپردن کارها به دست خداوند و تسلیم در برای برآورده اوست، ماهمه مسلمان هستیم و مسلمان نیز می میریم" (۳۶)

گوته در منظومه ای به نام "تفخیم محمد" اسلام را دینی کامل و متحرک شمرده که دامن آن از هر گونه غبار کنگی و فرسودگی پاک است و استعداد کامل آن را دارد که در هر زمان خواسته های جدید جامعه را برآورد. گوته در این منظومه تمام مذاهب و ادیان را در مقابل اسلام محبوود و ضعیف گئه است. اسلام به عقیده او دینی است که سنن و رسوم بیبوده اقوام قدیم را مردود شناخته و امتیازهای تراوی و لانی و اقتصادی را از بین برده جهان بشریت را از اصول مساوات و استقلال برخوردار می سازد - او می گوید :

"آن جونبار رانگاه کنید که مانند شاعر ستاره ای روشن از صخره های صاف برآمده است. در کودکی فنسیان آن را ماورای ابرها در آغوش خود پرورش دادند.

"جوان و تازه رقص کنان از ابرها بیرون آمده و بوسخره های مرمر افتاده دوباره با آوای خوش به سوی انسان می رود.

"در دره او هر جا که پامی نند گل های می رویند و سبزه زارها از
دم او زندگی می یابند. اما نه دره سبز می تواند نگهداریش و نه گل هایی که
به زانویش می آویزند و با نگاه محبت امیز او را خوش آمد می گویند.
آب های باریک در او می آمیزند و از این پس با شکوه و جلال
می گذرد و میدان نیز از آب و تاب او درخشناد می شود.

ترودها و جوی ها با همه مهادی می گویند: برادر!

برادر! ما برادران خود را نیز همراه خود پیش خدای خود ببریم. ما را نیز
به آغوش اقیانوس بی بایان برسان. حیف که ما مشتاقان نتوانیم به آغوش او
برسیم. ریگ های تشهه ریگزار و اشمه گرم خورشید خون زندگی مارا می
خشکاند. کوهی راه مارا بسی و به صورت دریاچه ای در می آورد.

برادر! برادران دشت ها و برادران کوههار راه همراه خود پیش
خدای خود ببریم.

تبیانید همه بیانید. اکنون او با شکوهی خاص موج زنان پیش می
رود و در کشورها سکه خود را رواج می بخشد هر جا که پامی ند شرها
آباد می شوند.

"جريان آن را کسی نمی تواند متوقف سازد. باشور و هیجان از
متاره های منور و کاخ های مرمر می گذرد. هزاران پرچم به اهتزاز آمده
قدرت آن را گواهی می دهد. و او با برادران خود و تمام گنج و فرزندان
خود نعره زنان به سوی آغوش خدای منتظر خود می رود." (۳۷)

اقبال این منظومه را به عنوان "جوی آب" ترجمه کرده تا نظر شاعر
آلمانی را درباره شوکت دین اسلام نشان دهد. متن زیبای آن نیز در ذیل درج
می گردد:

پنگر که جوی آب چه مستانه می رود
مانند کوهکشان به گریبان مرغز راز

در خواب ناز بود به گبوره سحاب
 وا کرد چشم شوق به آغوش کوهبار
 از سنگریزه نعمه گشاید خرام او
 سیما او چو آینه بی رنگ و بی غبار
 زی بحر بیکرانه چه مستانه می رو د
 در خود یگانه از همه بیگانه می رو د
 در راه او ببار پریخانه آفرید
 نرگس دمید و لاله دمید و سمن دمید
 گل عشه داد و گفت یکی پیش ما بایست
 خندید غنچه و سردامان او کشید
 نا آشنای جلوه فروشان سبز پوش
 صحرابرید و سینه کوه و کمر درید
 زی بحر بیکرانه چه مستانه می رو د
 در خود یگانه از همه بیگانه می رو د
 صد جوی دشت و مرغ و کستان و باع و راغ
 گفتند ای بسیط زمین پاتو ساز گار
 مارا که راه از تنک آبی نبرده ایم
 از دسبت دریگ بیابان نگاه دار
 وا کرده سینه را به هواهای شرق و غرب
 در بر گرفته همسفران زبون و زار
 زی بحر بیکرانه چه مستانه می رو د
 با صدهزار گوهر یکدانه می رو د
 دریا ای پر خروش ز بند و شکن گذشت
 از تنگنای وادی و کوه و دمن گذشت

یکان چو سیل کرده نشیب و فراز را
 از کاخ شاه و باره و کشت و چسن گذشت
 بیتاب و تندو تیز و جگر سوز و بیقرار
 در هر زمان به تازه رسید از کین گذشت
 زی بیر بیگانه چه مستانه می رود
 در خود بیگانه از همه بیگانه می رود (۲۸)

اقبال اسلام را تبا دینی می شناسد که دین انسانیت است و می تواند
 جامعه انسانی را در زندگی مادی و معنوی کاملاً رهبری نماید و اقوام و ملل
 مختلف جهان را متحده ساخته پیش ببرد. او طی خطابه ای گفت :

”اگر هدف جهان بشری برقراری امن و صلح جوامع مختلف
 انسانی باشد و بتواند هیئت های اجتماعی موجود را دگر گون نموده یک
 سازمان وسیع اجتماعی ایجاد کند. بجز نظام اسلام نظام دیگری نمی تواند در
 دامنه اندیشه جای گزین گردد. زیرا از روی آنچه من از قرآن درک کرده ام
 اسلام تنها فرخوانده اصلاح اخلاقی بشر نیست. بلکه در زندگی اجتماعی
 بشر خواهان یک انقلاب تدریجی و در عین حال اساسی نیز می باشد که هدف
 ملی و تزادی آن رایکر تغییر داده و در ضمیر انسانیت صرف را تولید می
 نماید. تاریخ ادیان گواهی می دهد که در ادوار قدیم دین ملی بود چنان که
 دین یونانی ها و هندی ها سپس تزادی گردید چنان که دین یهودی ها.
 مسیحیت تعلیم داد که دین انفرادی و شخصی است و در نتیجه آن در قاره بد
 بخت اروپا بخشی بدين مضمون شروع شد که دین نام عقائد شخصی است.
 بنا بر این متن ضمن زندگی اجتماعی بشر فقط دولت است. این اسلام بود که
 نوع بشر را نخستین بار پیامی به این شرح داد که دین نه ملی است و نه
 شخصی بلکه صرفاً انسانی است و هدف آن با وصف کلیه امتیاز های
 طبیعی این است که جهان بشریت را متحده و منظم سازد (۲۹)“

حافظ شاعری است که ماید از همه بیشتر خواهان صلح و آشتی و عشق و محبت در بین انسان‌ها است. او نه تنها حاضر نیست قصه چنگ های سکندر و دارا را مانند شعرای دیگر بنویسد بلکه از خواندن آنها نیز

اعراض می‌کند و می‌گوید:
ما قصه سکندر و دارانخوانده ایم

از ما به جز حکایت میر و فامیرس (۴۰)

به عقیده حافظ آزردن دیگران به اندازه‌ای گناه بزرگ است که گناه‌های دیگر در مقابل آن به حساب نمی‌آیند. چون در شریعت او محبت اصل ایمان است بنا بر این رنجیین مردم کفر است - می‌گوید:

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم

که در شریعت ما کافری است رنجیین (۴۱)

روحانیون قشری که در مردم به نام منذهب تفرقه می‌اندازند و موجب فتنه و فساد در جامعه می‌شوند مثایسه اتباع نیستند زیرا آنها پی به حقیقت نبرده و فقط راه افسانه رفته‌اند

چنگ هفتاد و دو ملت همه را عنذر به (۴۲)

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

حافظ نگداشت خاطر مردم را لازم می‌داند. در این باب توصیه می-

کند و می‌گوید:

چنان بزی که اگر خاک ره شدی کس را

غبار خاطری از رهگذار ما نرسد (۴۳)

او همیشه یک عبد و یک میثاق دارد و آن میثاق او دوستی و میر

است و بس:

از دم صبح ازل تا آخر شام ابد

دوستی و میر بریک عبد و یک میثاق بود (۴۴)

حافظ اگرچه درباره اسلام از حیث دین اجتماعی بحثی به میان نیاورده، اما در اشعار او جنبه بشر دوستی و مبانی اخلاقی به تمام و کمال دیده می شود. او به کسانی که محیط اسلامی را از ریاکاری و سخت گیری و تعصب و تکبر و خشونت درهم می زند شدیداً انتقاد می کند ولو این که آن ها فقیه و صوفی و شیخ و محتسب و قاضی و مفتی و واعظ و حافظ باشند، زیرا آثاراً :

چون نیک بنگری همه ترویر می کند
و این شعر زیبای او :

این حدیثم چه خوش آمد که سحر گه می گفت
بر در میکه ای با دف و نی ترسانی
گر مسلمانی ازین است که حافظ دارد
وای گر از پس امروز بود فردانی (۴۵)
اقبال نیز به این گروه ریاکار انتقاد ها کرده است. مثلاً جانی که می گوید :

از ان پیش بتان رقبیم و زنار بر بست
که شیخ شیر مرد با خدا گردد ز تکفیرم (۴۶)
و در این اشعار :

شیخ در عشق بتان اسلام باخت
رشته تسبیح از زنار ساخت
واعظ ما چشم بر بدخانه دوخت

مفتی دین مبین فتوی فروخت (۴۷)

حافظ، گوته و اقبال هر سه به جاود انگی بشر ایمان دارند و معتقدند که زندگی همواره جویای راه های تکامل است و بعد از مرگ نیز به سوی

ابدیت می‌رود. سیل حیات از موانع متوقف نمی‌گردد. بلکه آن هارا به وسیله کوشش و کار از بین برده و سریع‌تر پیش می‌رود. به عبارت دیگر زندگی مدبیون اضطرار است و تکامل آن بدون اضطرار و موانع امکان پذیر نیست. چه نور بدون ظلمت و خیر بدون شر متمایز نمی‌گردد. از این جهت حافظ و گوته و بخصوص اقبال وجود‌مند را در پیشرفت حیات انسانی لازم می‌دانند حافظ به طرزی زیبا می‌گوید:

در خلاف آمد عادت بطلب کام که من

کسب جمعیت ازان زلف پریشان کردم (۴۸)

گوته عقیده دارد که بدون شیطان زیبائی فطرت انسان و ممکنات وجود او آشکار نمی‌شود. او این نظریه را در نمایشنامه خود "فاوست" به نحوی زیبا جلوه گر ساخته است. وقتی که فاوست شیطان را ملا ملت می‌کند. او در پاسخ می‌گوید:

"ای فرزند مجبور زمین، تو بدون کمک من چگونه می‌توانستی زندگی کنی و سوز و ساز و شور و هیجان که برای زندگی لازم است از کجامی اوردن؟ اگر من نبودم تو از جهان فرار می‌کردی و خس و مانده به غارها پناه می‌بردی و یا مانند جغدی روی سنجک لزجی می‌نشستی (۴۹)"

اقبال در اغلب آثار خود وجود شیطان را که دشمن سر سخت انسان است در پیشرفت زندگی ستوده است و بدون شر و شور او زندگی را قابل

تعريف نمی‌داند و می‌گوید

مزی اندر جهانی کور ذوقی

که بیزان دارد و شیطان ندارد (۵۰)

باز در این بیت زیبا:

موسی و فرعون و شبیر و بیزید

این دو قوت از حیات امد پیدید (۵۱)

اقبال در منظومه "تسخیر فطرت" می‌گوید. وقتی که خدا آدم را از خاک آفرید برای بزرگداشت او فرشتگان را فرمان داد تا آدم را سجده کنند ابلیس انکار کرد و به خدا خطاب کرده نقش خود را در تکامل ذات انسان چنین بیان کرد :

نوری نادان نیم سجده به آدم برم
او به نداد است خاک من به نژاد آذرم
می‌تپد از سوز من خون رگ کائنات
من به دو صرصرم من به غو تندرم
پیکر انجم زتو گردش انجم زمن
جان به جهان اندرم زندگی مضرم
من ز تنک ما یگان گدیه نکردم سجود
قاهر بی دوزخم داور بی محشرم
آدم خاکی نداد دون نظر و کم سواد
زاد در آغوش تو پیش شود در برم (۵۲)

گوته و اقبال هر دو تحت تاثیر ادبیات فارسی قرار گرفتند. همان طور که مولوی اقبال را شیفته و شیدای خود ناخت. حافظ، گوته را مجنوب و مسحور خویش کرد. چنان که گوته در سال ۱۸۱۶ م وقتی که ترجمه دیوان حافظ که توسط هامر صورت گرفته بود به دستش رسید، درباره تاثیر شعر حافظ نوشت :

"ناگیان با عطر اسمانی شرق و نسیم روح پرور ابدیت که از دشت ها و بیابان های ایران می وزید آشنا شدم و مرد خارق العاده ای را شناختم که شخصیت عجیب شد مرا سراپا مجنوب خویش کرد (۵۳)"
او خطاب به حافظ گفت :

"ای حافظ ، سخن تو همچون ابنت بزرگ است زیرا آن را آغاز و انجامی نیست." (۵۴)

اقبال نیز به حافظ و سعدی و سایر شعرای نامدار فارسی توجیه خاص نموده و حکمت و عرفان آنان را مکرر بیان کرده است. همان طور که گوته شعرای بزرگ مشرق زمین چون نظامی و مولوی و سعدی و حافظ را یاد آور شده و خواسته است دیوان ارزشمند خود را به صورت جام جهان نما در آورد و به وسیله آن غرب را باشرق تزدیک سازد. اقبال نیز در "پیام مشرق" چنین کوششی را به نحوی زیبا به عمل آورده و بعضی از شاعران و متفکران معروف شرق و غرب را در مجالس فکری تزدیک هم نشانده است. مثلاً در این قطعه شعر مولوی و گوته را در بهشت در حال گتگو ناده است :

نکته دان المنی را در ارم

صحبتی افتاد با پیر عجم

شاعری کو همچو آن عالی جناب

نیست پیغمبر ولی نارد کتاب

خواند بر دنای اسرار قدیم

قصه پیمان ابلیس و حکیم

گفت رومی : ای سخن را جان نگار

تو ملک صیدستی و بیزدان شکار

فکر تو در کنج دل خلوت گردید

این جهان کهنه را باز آفرید

سوز و ساز جان به پیکر دیده ای

در صدف تعمیر گوهر دیناه ای

هر کسی از رمز عشق آگاه نیست
 هر کسی شایان این درگاه نیست
 داند آن کو نیک بخت و محرم است
 زیر کی زابلیس و عشق از آدم است (۵۵)

همچنین با سروden اشعاری به عنوان "شعر" مجلسی تشکیل داده که شامل بروونگ و بایرون و غالب و مولوی می باشد. در این اشعار نظرات هر چهار شاعر فوق الذکر را درباره زندگی با کمال ایجاز بیان می کند بدین

شرح :

برونگ :

بی پشت بود باده سر جوش زندگی
 آب از خضر بگیرم و در ساغر افگنم

بایرون :

از منت خضر نتوان کرد سینه داغ
 آب از جگر بگیرم و در ساغر افگنم

غالب :

تا باده تلخ تر شود و نیته ریش تر
 بگدازم آبگیمه و در ساغر افگنم

مولوی :

امیزشی کجا، گبر پاک او کجا
 از تاک باده گیرم و در ساغر افگنم (۵۶)

اقبال این گونه اشعار زیاد سروده و در ضمن بیان اندیشه های متغیران مختلف سعی کرده است آنرا بهم تزدیک سازد و در نتیجه مانند گوته یک ادب جهانی به وجود بیاورد و ملل گوناگون را از تنگنای تعصب

ملی و لجه ناسیونا لیسم بیرون کشد - تلاش هانی که جهت اتحاد بنی نوع آدم اقبال و حافظه و گوته انجام داده اند این حق کوشش های بزرگی برای تشکیل یک جامعه جهانی پر امن است. اقبال به همین جهت بر خدمادی گزی جهاد کرد. همان طور که او منفی بافی های تصوف غیر اسلامی را مورد انتقاد قرارداد تنبیلات ماده پرسنی غرب را نیز مردود داشت. بیشتر آثار او از انتقاد بر تعدن غرب مشحون است. به نظر او فرنگ زیرکی دارد ولی عشق را نمی شناسد. ایمان، عرفان، عفت، صفا و حیا برای فرنگ لغاتی نامقووم اند. در قسمیت آخر پیام مشرق بخشی از غزل هانی به عنوان "پیام" است که در آن اقبال وجود انسان و معنویت را در زندگی ناگزیر دانید و عشق را در مان درد های روح انسان گذشت.

به دنای فرنگ می گوید :

از من ای باد سبا گوی به دنای فرنگ
عقل تا بال گشود است گرفتار تر است
برق را لین به جگر می زند آن رام کند
عشق از عقل فسون پیشه جگر دار تر است
چشم جز رنگ گل و لاله نبیند ورن
آنچه در پرده رنگ است پدیدار تر است
عجب آن نیست که اخجاز مسیحا داری
عجب این است که بیمار تو بیمار تر است
دانش اندو خته ای دل زکف اندخته ای
او زان نند گران مایه که در باخته ای
عقل چون پای درین راه خم اندل خم زد
شله در آب دوانید و جهان برهم زد

کیمیا سازی او ریگ روان را زر کرد
 بر دل سوخته اکسیر محبت کم زد
 و ای بر سادگی ماکه فسوش خورده
 رهزنی بود کمین کرد و راه ادم زد
 هنر ش خاک بر اوردز تدبیب فرنگ
 باز آن خاک به چشم پسر مریم زد
 شر ری کاشتن و شعله درودن تاکی

عقده بر دل زدن و باز گشودن تاکی (۵۷)

چنان که از "دیوان شرقی" برمی آید. گوته به حقانیت اسلام و رسالت
 حضرت ختنی مرتبت علیه الصلوہ والسلام یقین دارد. قرآن را
 کتاب خدا می شناسد. به ادبیات دل انگیز فارسی و بخصوص شعر جاودانی
 حافظ عشق می ورزد و آن را مانند ادبیت بزرگ قرار می دهد. دشت های پر
 نور و محطر شرق را دفوت دارد. به وسیله سرودهای خود سعی می کند
 فاصله بین آیان و ایران از بین بروید. نیز آرزو دارد ملل مختلف غرب و
 شرق تزدیک هم بیایند و تعصبات ملی و منهنجی خود را برای همیشه رها
 کند. وقتی که ناپلئون په دین گوته رفت. گوته ضمن گفتگو و ولتیز را
 که تراژدی حضرت پیغمبر علیه السلام نوشته بود. مورد اعتراض و
 نکوهش قرار داد. از این شرق شناسی و اسلام دوستی گوته معلوم می شود
 که او نمی خواست که دیگر جنگی بین غرب و شرق در گیرد و میخواست
 و مسلمان ها هم دیگر را بکشند چنان که در جنگ های صلیبی کشته بودند. اما
 جهانیان بزودی دیدند که همان ملت هانی که گوته به آن ها درس مسلح و
 آتشی و عشق و محبت می داد. کوره های جنگ را روش کردند و میلیون
 هانف را با کمال تعصب منهنجی و ملی کشتد و سوزاندند و در حال حاضر

نیز می بینیم که در کشور بوسنی که در قلب "اروپای متدين" قرار دارد ادم کشی و شیر سوزی را به نام مذهب جایز و حتی لازم قرار داده اند. اداره هانی که محافظت حقوق بشری در جهان شرده می شوند بر این قتل بی دریغ صدها هزار نفر بیچاره سکوت ورزیده اند. این امر می رساند که سخنان شعر بیز: ک المانی که اقبال اورا به نم "حکیم حیات" می خواند مورد توجه مردم آلمان و یا کشور های دیگر غرب قرار نگرفته است. در صورتی که تاثیر شعر حافظ در اخلاق و رفتار ملت حق شناس ایران و نفوذ گذار اقبال در روحیه ملت مسلمان پاکستان بخوبی مشود است.

این که سخنان پر مفرغ گوته تاثیری در مردم نگذاشته علتش این است که تعلیم غرب به طور کلی روی اساس مادیت و حکمت بی دین فیلسوفانی مانند میکیاولی و نیچه بی ریزی شده است. بنا بر این افراد آن جامعه حاضر نیستند ارزش های اخلاقی و معنوی را در زندگی بپذیرند. اما بر عکس آن در شرق جوامع ایران و پاکستان چون روی اساس دین اسلام استوارند. لذا مردم مسلمان این دو ملت تعلیمات عرفانی حافظ و اندیشه های اسلامی اقبال را دوست دارند و به ترویج و تعمیم آن می کوشند.

از منظومه "نقش فرنگ" اشعار ذیل درج می شود :

حکمت و فلسفه کاری است که پایا نش نیست
سیلی عشق و محبت به بدبانش نیست
بیشتر راه دل مردم بیدار زند
فته ای نیست که در چشم سخند انش نیست
دل زناز خنک او به تپیدن نرسد
لذتی در خلش غمزه پشانش نیست
دشت و کیسار نور دید و غزالی نگرفت
طوف گلشن زد و یک گل به گریبانش نیست

چاره این است که از عشق گشادی طلبیم
 پیش او سجده گزاریم و مرادی طلبیم
 زندگی جوی روان است و روان خواهد بود
 این می کنه جوان است و جوان خواهد بود
 آنچه بود است و نباید زمیان خواهد رفت
 آنچه بایست و نبود است همان خواهد بود
 عشق از لذت دیدار سرآپا نظر است
 حسن مشتاق نمود است و عیان خواهد بود
 ان زمینی که برو و گریه خونین زده ام
 اشک من در جگرش لعل گران خواهد بود
 "مرده صبح درین تیره شبانم دادند"
 شمع کشتند و زخور شید نشانم دادند" (۵۸)

حوالشی

- ۱- پیام مشرق، کلیات مولانا اقبال لاهوری، تهران ۱۳۴۳ ص ۲۴۶
- ۲- اینجا، ص ۲۵۵
- ۳- پیام مشرق، کلیات اقبال فارسی، لاهور، ص ۱۸۹
- ۴- پیام مشرق، کلیات مولانا اقبال، تهران، ص ۲۴۷
- ۵- پیام مشرق، دیباچه، کلیات فارسی، لاهور، ص ۱۸۹
- ۶- اینجا، ص ۱۹۰
- ۷- اقبالنامه، جلد دوم، لاهور، ص ۱۶
- ۸- شذررات اقبال، دکتر جاوید اقبال، لاهور ۱۹۷۳ ص ۱۷۷
- ۹- پیام مشرق، کلیات اقبال (فارسی)، ص ۱۹۱
- ۱۰- دیوان حافظ، امیل کبیر، تهران، ص ۱۵۳
- ۱۱- پیام مشرق، کلیات مولانا اقبال، تهران، ص ۳۶۰
- ۱۲- برای توضیح این مطلب رجوع شود به اقبال در راه مولوی، صفحات ۱۴ تا ۱۶
- ۱۳- رک، دیوان شرقی گوته، ترجمه دکتر شجاع الدین شفایی، صفحات ۴۱ و ۴۲ عکس خط گوته
- ۱۴- الف، کلیات اقبال فارسی، ص ۱۹۱
- ۱۵- دیوان حافظ، ص ۱۱۷
- ۱۶- اقبالنامه، جلد اول، لاهور، ص ۱۷
- ۱۷- دیوان حافظ، ص ۲۶
- ۱۸- پیام مشرق، کلیات اقبال، ص ۱۹۰

۲۰۷۸۰

۳۴۷

۱۹. گوته، دیوان شرقی، ص ۱۳۸
۲۰. ایضاً، ص ۷
۲۱. دیوان حافظ، ص ۳۳۶
۲۲. اسرار خودی، کلیات مولانا اقبال، تهران، ص ۲۵
۲۳. کلیات شمس، تهران ۱۳۴۴ جزء اول، ص ۲۵۵
۲۴. پیام مشرق، کلیات مولانا اقبال، ص ۲۶۱
۲۵. دیوان حافظ، ص ۳۳۱
۲۶. پیام مشرق، کلیات اقبال، فارسی، لاہور، ۱۹۹۰، ص ۱۹۶
۲۷. گوته، دیوان شرقی، تهران ۱۳۲۸، ص ۱۷
۲۸. دیوان شرقی، ص ۷
۲۹. ایضاً، ص ۴
۳۰. ایضاً، ص ۲۵
۳۱. ایضاً، ص ۲۶
۳۲. اقبال در راه مولوی، سید محمد اکرم، لاہور، ۱۹۶۰، ص ۲۴۴
۳۳. رموز بیخودی، لاہور، ۱۹۶۶، ص ۱۳۲
۳۴. جاوید نامه، لاہور، ۱۹۵۹، ص ۲۶۲
۳۵. پیام مشرق، ص ۹۱
۳۶. دیوان شرقی، ص ۲۸
۳۷. Iqbal Review: Karachi, April 1969- p. 18-19
۳۸. پیام مشرق، ص ۱۵۲
۳۹. اقبال در راه مولوی، ص ۲۴۸ ۲۴۷
۴۰. دیوان حافظ، ۱۹۸۶، اسلام آباد، ص ۲۴۶
۴۱. ایضاً، ص ۴۰

- ۴۲- ایضاً، ص ۱۵۰
- ۴۳- ایضاً، ص ۱۳۶
- ۴۴- ایضاً، ص ۱۳۲
- ۴۵- ایضاً، ص ۳۹۹
- ۴۶- زبور عجم، کلیات مولانا اقبال، تهران، ص ۱۴۷
- ۴۷- اسرار خودی، ص ۴۹۴۸
- ۴۸- دیوان حافظ، تهران، ص ۲۲۹
- ۴۹- گوته، فاوست، ترجمه فضل حمید، باولپور، ۱۹۶۴، مقدمه
- ۵۰- پیام مشرق، کلیات اقبال، تهران، ص ۲۲۸
- ۵۱- رموز بیخودی، ص ۱۲۷
- ۵۲- پیام مشرق، ص ۹۸۹۷
- ۵۳- دیوان شرقی، ص ۲۱
- ۵۴- ایضاً، ص ۵۲
- ۵۵- پیام مشرق، کلیات اقبال، تهران، ص ۳۶۶
- ۵۶- ایضاً، ص ۲۵۲
- ۵۷- ایضاً، ص ۲۲۸ ۲۲۵
- ۵۸- پیام مشرق، کلیات مولانا اقبال، ص ۳۶۰-۳۵۸

عرفان در اقبال و حافظ
از دید تطبیقی

منصور شریف زاده

قلب ما از هند و روم و شام نیست
 خمرزو بوم ما به جز اسلام نیست
 از حجاز و چین و ایرانیم ما.
 شبنم یک صبح ختایم ما
 "اقبال"

از دیر باز میان ایران و شبے قاره مناسبات فرهنگی تزدیکی موجود بوده و طی سالهای متعددی زبان فارسی در شبے قاره پاک و هند رواج و رونق داشته است - شعرای بسیاری در آن دیار به زبان فارسی شعر گشتن و عده زیادی از گویندگان و نویسندهای ایران نیز به آن سرزمین سفر کردند. بعض از سلاطین و حکام شبے قاره نیز به زبان فارسی اهمیت ویژه ای می دادند. بطوری که چند قرنی این زبان زبان رسمی دربار پادشاهان شبے قاره پاک و هند بود. دوران سلطنت سلطان غیاث الدین در بنگال را می توان عصر طلائی ادب فارسی به بشمار آورد - این پادشاه همان کسی است که با حافظه شاعر غزل‌سرای ایران درگذشت بود و گفته می شود غزل معروف حافظ که متنضم بیت زیر است -

شکر شکن شوند همه طوطیان هند
 زین قند پارسی که به بنگاله می رود
 بداین ارتباط سروده شده است (۱)

بالاین که در میان اهل پارسی گوی شبے قاره شعرای خوب و مشور بسیاری دیده می شود. اما هیچ کلام چون محمد اقبال زبان فارسی را در شبے قاره پاک و هند رونق و رواج نخشید. او که از مفاخر پارسی گویان گویند اخیر به

شماری اید چون با فرهنگ غنی و پربار ایران اسلامی آشنا شد به آموختن زبان فارسی همت گذاشت و اندک اندک با آثار جاودانی این زبان آشنایی یافت تأثیج که برای بیان انسیمه های عرفانی فلسفی و سیاسی خویش این زبان را از زبان مادری خویش که اردو بود مناسب تر دید او بالین که زبان فارسی را فقط از راه تعلیم آموخته بود و در طول حیاتش نیز هرگز فرصت نیافرده بود به ایران بیاید اما در اثر مطالعه آثار شعرای بزرگ ایرانی به خصوص مشنوی معنوی مولانا جادل الدین و دیوان خواجه حافظ شیرازی چنان در این زبان مهارت یافت که توانست مهمترین اشعار فلسفی و عرفانی خویش را به زبان فارسی سلیمانی و گویا براید.

او خود در مکتوبی به نام غلام قادر گرامی نوشته است که احساسات درونی و افکار خویش را نسبت به زبان اردو در فارسی بهتر بیان می نماید(۲) -

گرچه هندی در عنوانی شکر است

طرز گفتار دری شیرین تراست

عالمه اقبال تسلط بر زبان فارسی را مديون مطالعه دواوين شاعران بزرگ بود و از آن جمع به مشنوی و غزلیات حافظ علاقه مخصوص داشت سک اشاری و رمزی حافظ و اصطلاحات عرفانی و استعارات و کنایات و نیز اوزان و قوافی که در غزل ابغاع کرده اقبال را به خود جذب می کرد بهین جست اورایشها و سرمشق خود در غزل‌سرایی می شناخت.

در "پیام مشرق" اغلب غزلیات رادر جواب و تقلید حافظ شیرین سخن گفته و آن قسمت را که "می باقی" نامیده در اصل به این ترکیب خواجه شیراز نظرداشته در این غزل معروف.

به ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت

کنار آب رکنا باد و گلگشت مصلی را

ونیز اشارات دیگر به پیروی حافظ نویم است، چنانکه در بیت زیر
نوای خود را از شیراز چنین سرداده است:

تنم گلی ز خیابان جنت کشمیر
دل از حریم حجاز و نواز شیراز است

گنشه از این که اقبال حافظ را یکی از بزرگترین شعرای آسیا و
یکی از بزرگترین شعرای جهان می‌شمرد، بطوری که می‌گفت: در وقتی
که من درباره حافظ فکر می‌کنم روح حافظ در من حلول می‌کند و برآستی
خود حافظ^(۲) می‌شوم^(۳). به علت دیگری نیز شیوه شعر حافظ بود و آن به
این جهت بود که می‌خواست در جواب "دیوان شرقی - غربی" گوته که
مرید کلام حافظ بود، غزلیاتی بسرا په "بمیں خاطر، "پیام مشرق" را به
پیروی از غزلیات خواجه و به شیوه شیوای او سرورد. او خود در ماره هدف
از نوشتن این کتاب در مقدمه اش می‌نویسد. "لازم نمی‌دانم راجع به "پیام
شرق" که صد سال پس از "دیوان شرقی - غربی" نوشته شده است، چیزی
بگوییم. خوانندگان خود می‌توانند قیام کنند که هدف از نوشتن این کتاب
این است که حقائق ملی، منبه‌ی و اخلاقی که مرتبط با تربیت باطنی افراد و
ملتها است روش گردد، در صد سال قبل او مناع آلان و شرق کم و بیش
با این زمان در شرق شباهت داشته است^(۴).

و در قسمت دیگر این مقدمه اضافه می‌کند:

"... ملت آلان به آخرین درجه انحطاط خود رسیده بود و گوته
در چنان محیطی که اروپا به هنگامه آرایی‌های خود مشغول بود، از وضع
غرب بیزار شد و روح بلند پروازش با مطالعه شعر حافظ در فضای مشرق
زمین که پواز امنیت و سلامتی بود، نشیمنی بهشتی پیدا کرد. شعر حافظ و
اندیشه موافق او در روح گوته هیجان بزرگی ایجاد کرد که سرانجام به

سورت دیوان غربی به منصه ظلیور رسید. اقبال پس از تشریح اثراتی نه حافظ در گوته گناشه او را با حافظ مقایسه کرده و برای گوته همان مرتبه "لسان الفیسی را قابل شده و می گوید: "همان طراحت و همان معانی بلند و اندیشه مواج حافظ در آثار گوته نیز دیده می شود. حافظ و گوته باعظمت روح خود فاتحان باشکوه عصر خود (حافظ، تیمور و گوته، ناپلئون) را زیر نفوذ خود آوردند."(۲)

چنانکه مذکور شدیم اقبال در غزل سخت به حافظ تبردیک است. او قسم عده غزلیات خود راچه از لحافظ قافیه و بردیف و وزن و چه از لحافظ تراکیب و اصطلاحات و مضامینی به پیروی از این شاعر نامدار و بزرگ سروده است و شاید کمتر شاعری را بسته سیم که در تقلید از بیان حافظ همپایه او باشد.(۳)

غزلایی نیز سروده است که مضماین دقیق عرفانی و تصوف را با فلسفه جدید آمیخته و در قالب الفاظ زیبا به بترین نحوی بیان کرده است. او ذلکه سبولیسم شعرای عرفانی مخصوصاً حافظ بوده است. و می فرماید که همین سبولیزم روح و روان شاعری عالی است "(۴)"

برهنه حرف نگفتن کمال گویا بی است

حدیث خلوتیان جزء به رمز و ایمانیست

شعر فارسی در اوایل دوران خود ساده و روان بود. ولی چون صوفیه به سروden شعر پرداختند مطالب بسیار لطیف و دقیق عرفانی در آن راه یافت و درنتیجه روش مخصوص پیانا کرد که آن را در اصطلاح سبولیسم یا ادبیات رمزی و کنایه می نامند. علت رمزگویی در شعر هم این بود که چون متصوفه حقائق مکشف خود را بالاتر از افق فکر عاقله مردم می داشتند ناچار به کنایات و اشارات متولی می شدند - یکی از علل ثرویج

کنایه گویی نیز قتل بعضی از آنها چون منصور حلاج بود که حافظ می‌گوید

"جرمش این بود که اسزار هوینا می‌کرد".

اقبال نیز برای بیان مسائل فلسفی و عرفانی، همان شیوه را برگزیرد

چنانکه می‌گوید:

پرده برگیم و در پرده سخن می‌گوییم

تیغ خون ریزم و خود را به نیامی دارم

"اسرار خودی" و "جاوید نامه" دو مشنوی او کاملاً نووار شیوه

نمبلیس می‌باشد. اما گذشته از این اشعار، این روش را در سایر آثار اقبال

نیز می‌توان مشاهده کرد که مضماین دقیق عرفانی را بافلسفه جدید آمیخته و

به بیترین نحوی از عده آن برآمده است.

یکی از برجسته‌ترین ابعاد شخصیت اقبال، بعد عرفانی و به تعبیر

خودش تجربه‌های درونی و باطنی اوست که باتوجه به مجموعه آثار و

اشعار او، چنان مشبود است که جای بحث و اثبات نمی‌ماند. مسلم است که

علامه اقبال بالصطلاحات و تعبیرات عرفانی کاملاً آشنازی داشته است و

غزل‌بایش نیز از حال و هوای اشعار هولاتا جلال الدین و خواجه حافظ خبر

می‌دهد. چنانکه مصطلحاتی از قبیل "حجاب"، "میکده" خرابات مغان،

دیر مغان، "خانقه صوفی" و غیره در ابیات ذیل، نشان دهنده اندیشه‌های

عرفانی اوست:

نه این عالم حجاب او رانه آن عالم نگاب او را

اگر شب نظر داری نگاهی می‌توان کردن

اگر زمیکده من پیاله ای گیری

زمشت خاک جهانی بیا توانی کرد

در دیر مغان آمی مضمون بلند آور

در خانقه صوفی افسانه و افسون به

باده رازم و پیمانه گزرنی خویه
در خرابات مغان گردش حمنی دارم
بالن همه پیروی و استقبال از این شعرای بزرگ علامه اقبال دریف
مورد انسی با آنها اختلاف دارد و آن هدف مخصوص او از شعراست - اقبال
شاعری است مبارز و انقلاب خواه که به وسیله انجاز غزل من خواهد
مردم مشرق زمین را که از کارزار دوری جسے و به گوشه های میکده ها و
خانه ها پنهان جسے اند به عرصه کار و کشت فراخواند و دریگر مرده از
بار دیگر روح شجاعت و تور بدمد و آنرا متعدد ساخته به سورت یک
ملت واقعی درآورد. منظور او از غزل رسانی همین بوده است و بس (۹)
چنانکه خود می گوید :

نفعه کجا و من کجا ساز سخن بدانه ایست
سوی قطار می کشم ناقه بی زمام را
درواقع علامه اقبال آن گونه تصوفی را مورد تایید قرار می دهد که
سر بلندی و استقلال مسلمانان را تامین نماید - و بینین جهت فلسفه تصوف
خود را می تئی بركوشن و مجاهده و مقابله با مشکلات قرار داده و عشق و
آرزو و سخت کوشی را مبنای زندگی دانسته است :

میارا بزم بر ساحل که آن جا
نوای زندگانی نرم خیز است
به دریاغلت و با موچش درآوین

حیات جاودان اندر ستیز است

پدر اقبال شیخ نور محمد مردی عارف مسلک و صوفی بود. خود اقبال نیز
ارادت فوق العاده ای نسبت به مولوی و دیگر شعرای متصوفه داشت.
بطوری که در شعرش جنبه های قوی مسائل عرفانی را می توان دید. اگرچه
در "سرار خودی" تصوف را از بعضی جهات که گذته شد مورد انتقاد شدید

قرار داده و لی منظورش تبا این بوده که تصوف منفی را نابود سازد و گرنه او با جنبه های مثبت تصوف هیچ مخالفتی ندارد و چنانکه از آثارش و شرح زندگانیش بر می آید افکار و اصول عقایدش از عرفان و تصوف قدمای آب می خورد "از آن جمله است اصل وحدت وجود که صوفیه از آن به لفظ "اتحاد تجییمی" کند و مراد از آن این است که دنیا و ما فیها جز خدا نیست و به این اعتبار هر کسی هم خداست و قتل حسین بن منصور حلاج از این جهت بود که اندالعج می گفت" - اقبال نیز این اصل را قبول دارد منتهی با این تفاوت که صوفی می گفت باید انسان نفس خود را فانی کند تا در خدا مستغرق شود و لی محمد اقبال دستور می دهد که نفس را بخشانید و در خودی خود غور و تعمق کنید و ذات خود را تربیت و توسعه داده مستعد آن کنید که نایب خدا در زمین بشود و سایه خدا بشود و خدا را در خود بگنجاند و باویکی شود^(۱) :

کرا جویی چرا در پیچ و تابی

که او پیداست تو زیر نتابی

تلاش او کنی جز خود نبینی

تلاش خود کنی جز او نیایی

و در جای دیگر گوید :

چنان باذات حق خلوت گزینی

ترا او بیست و او را تو بینی

بخود محکم گنار اندر حضورش

مشو ناپید اندر بحر نورش

اقبال طی نامه ای به پروفسور نکلسویون درباره خودی چنین اظهار

داشت:

"... هدف اخلاقی و دینی بشر سرکوب کردن خودی نیست. بلکه اثبات خودی است. و این منظور وقتی میسر می شود که بشر تا انجذبی که امکان دراد شخصیت خود را یافته و منحصر به خود نماید. حضرت پیغمبر اکرم (ص) فرموده است: "در خود اوصاف الٰی را پیبا کنید" بنابراین انسان با داشتن تشابه و تقریب با یکتا ترین فرد (خدا) خودش نیز یکتا می گردد"^(۱) روح اقبال که همیشه در فضای لا یتناهی عرفانی پرواز می کرد، همچنان بی قرار بود، تا این که انعکاس افکارش را در مشنوی معنوی یافت. هم آهنگی و یک رنگی با رومی اقبال را برآن داشت که پیروی از شیوه اورا طلب کند:

پیر رومی خاک را اکسیر کرد

از غبارم جلوه‌ها تعسیر کرد

به نظر اقبال، رومی تنها مرشد زمان خود نبود، بلکه مردم این عصر و اعصار آینده هم به راهنمایی این متکر اسلامی نیاز دارند. بهمین جهت او رومی را به عنوان پیرو مرشد می شناخت و خودش را مرید و شاگرد معنوی او معرفی می کرد.

پیر رومی را رفیق راه ساز

تاخدا بخشد ترا سوز و گذار

"پیر" در لغت به معنی سپید موی است و ترکیب پیر سر و پیران سرو پیرانه سر به این متناسب است ... اما پیر در اصطلاح صوفیان به معنی پیشوای رهبری است که سالک بی مدد او به حق واصل نمی شود و الفاظ قطب و شیخ و مراد و ولی و غوث نزد صوفیه هم به همین معنی استعمال شده است^(۲).

اقبال از مولانا جلال الدین در آثارش با القتب "پیر رومی" "مرشد روم"

"پیر حق پرست" "مرشد رومی" وغیره نام برده است.

پیر رومی مرشد روشن ضمیر

کاروان عشق و متی را امیر

متزلش بر تر زماه و آفتاب

خیمه را از کیکشان سازد طناب

خواجه شیراز نیز از پیرهایی که او را در سیرو سلوک عرفانیش

رهبری کرده اند. تعبیر به "پیر مغان" "پیر مینتروش" "پیر خرابات" "پیر

طريقت" "پیر گلرنگ" "پیر دردی کش" "پیر یمانه کش" کرده و مجلس آنها

به "میخانه" "دیگر مغان" "خرابات" "میکده" تعبیر کرده است:

به من سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید

که سالک بی خبر نبود زراه و زرس متلبه

و یاد رجایی دیگر پیر مغان را مامن وفا و درس اورا حدیث عشق

می داند:

حافظ جناب پیر مغان مامن وفات

درس حدیث عشق برو خوان و زوشو

همچنین دربیتی دیگر اشاره به پیر مغان دارد و چون مقصود او

پیروی از پیران و نیوشین پند آن است. در نتیجه من گوید که برایش

تفاوت نمی کند که پیر مغان مرشدش باشده با پیر دیگری:

گر پیر مغان مرشد ماشده تفاوت

در هیچ سری نیست که سری ز خدایست

اشعاری که در بلا آورده شد نمونه هاییست از تعبیرات حافظ بر

شیوه قلندران ملامتی که گسته می شود. حافظ به این فرقه گرایش داشته است

صوفیان ملامتی به رسوم پشت پامی زندن و حالات و عبادات خود را از

خلق پنهان کردند و در حالی که در دل صفا و خلوص و عشق به حق داشتند
الفاظ و اصطلاح‌هایی را بکار می‌بردند که بیشتر شان خلاف منظور ظاهروی
بود و اغلب در پرده ایهام می‌مانند و به صورت راز و رمز در می‌آمد.
در این همه وصف "می‌ویکده" "دیر مغان و معن بجهه" "آتش خاموش نشدنی
دیر مغان" "رندي و قلندران و قادری" "خرقه سوزی" و "ذلق به خرابات
افکتن" و امثال آن که در غزلیات حافظ دیله می‌شود تأمین زیادی ناشی از
همین رندي و لا ایالی گری و بی اعتنایی به خلاق و پشت پازدن به ظواهر و
ترک آداب و سنت اهل ظاهر ملامته قرون اول است که به ارث به اخاذ
رسیده و بطوری که خود حافظ فرموده:

منم که شهره شیرم به عشق ورزیان

منم که بیده نیالوده ام به بد دیدن

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم

که در طریقت ما کافر است رنجیدن

به می پرستی از آن نقش خود بر آب زدم

که تاخراب کنم نقش خود پرستیدن

منظور از آن درهم شکتن و تخفیف اهل ریا و زرق بوده است (۲)

"قابل نیز به فرقه قلندریه گرایش داشت و از این که رندي خویش را بر ملا
سازد لذت خاصی به او دست می‌داد (۳)" او قدرت بیان را با مضامین غالی
قلندرانه و چاشنی تصوف درهم می‌آمیخت به طوری که حال و معاوی
غزلیات حافظ را به یاد خواسته می‌آورد:

آشنایر خوار را از قصه ما ساختی

در بیابان جنون بردم و رسوا ساختی

جرم ما از دانه ای تخصیص او از سجده ای

نی به آن بیچاره می‌سازی نه باما ساختی

صد جهان می روید از کشت خیل ما چو گل
 یک جهان و آن هم از خون میتا ساختی
 پرتو حسن تو می افت بروون مانند رنگ
 صورت می پرده از دیوار میتا ساختی
 طرح نوافکن که ماجدت پسند افتاده ایم
 این چه حیرت خانه ای امروز و فردا ساختی
 زبان حافظه زبانی پر از رمز و ایام است و بدون قلم درست جهان
 بیش و زیمه فرهنگ عصر او و دقت در این دوره نمی توان به عمق روح
 خواجه پی برد در این زبان رمزی شراب اغلب به مفهوم معرفت عرفانی
 آورده می شود.

دلم ز صومعه بگرفت و خرقه سالوس
 کجاست دیر مغان و شراب ناب کجا
 در کتاب "کشف المحبوب" هجویری اشاره به فرقه ایست به زمینه
 میتواند که این گروه از ابویزید طیفور بن عیسیٰ بسطامی پیروی می
 کرددند (۱۵) او از رؤسای متصوفه است و طریق او غلبه و سکریوود.
 طرفداران سکریویود که سیر و سنوک و وصول به بازگاه حق حب
 شور و شوق و وجود و سرمستی و حال امکان پذیر نیست. اثبات معتقدند که
 تصوف خدا پرستی عاشتشانه است و عشق با هوشیاری و عقل سازگاری
 ندارد. حافظ نیز مشکل عشق را با فکر و دانش حل شدنی نمی داند.
 مشکل عشق نه در حوصله دانش ماست
 حل این نکته پدین فکر خطا نتوان کرد
 در سراسر دیوان حافظ نیز سکریوون و سرمستی وی با اپها مبای لطیف و
 گاهی اشارات سریع در کمتر غزلی است که متجلی نباشد" (۱۶). برای نوونه
 چنندیت آور، می شود:

مطلوب طاعت و پیمان صلاح از من مت
 که به پیمانه کشی شهره شدم روز است
 من همان دم که وضو ساختم از چشمِ عشق
 چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست
 آوردن الفاظ "می" "جام" "پیاله" و تو کیبات آنها چون "میخانه" "میکده" نیز به همین طرزِ تفکر برمی‌گردد. کلمه "می" در "فرهنگ لغات و
 اصطلاحات و تعبیرات عرفانی" چنین تعریف شده است: "می غلت عشق را
 گویند میخانه باطن عارف کامل باشد که در آن شوق و ذوق و عوارف الیه
 بسیار باشد و به معنی عالم لاهوت نیز آمده است. "می عشق" حالت جنبه و
 شینگی و تجلیات ربانی است." (۷)

گر می فروش حاجت رندان دواکند
 ایزد گنه بیخد و رفع بلا کند
 مارا که درد عشق و بلای خمار کشت
 یا وصل دوست یا می صافی دوا کند
 چنانچه در اشعار حافظ مشود است: میخانه جای آزادگی و مجلس
 انس دوستان و در همین فرهنگ نیز تعبیر به قلب مرشد کامل شده است:
 به کوی میکده هر سالکی که ره دانست
 در دگر زدن اندیشه تبه دانست
 بر آستانه میخانه هر که یافت رهی
 زفیض جام می اسرار خانه دانست
 علامه اقبال نیز به تبع صوفیه و به خصوص حافظ بارها اصطلاح
 "می" را در اشعارش بکار برده است:

حافظ: بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت
 کار آب رکنا باد و گلگشت مصلی را

اقبال :

درین محلل که کار او گذشت از پاده و سقی

ندیمی کو که در جامش فرو ریزم من باقی

بیا تا گل بیشانیم و من در ساغر اندازیم

فلک را ستف بشکافیم و صرح نو در اندازیم

بیا که نازه نوامی تراود از رگ ساز

من که بشیشه گذازد به ساغر اندازیم

محجتب یکی از قسمتای "پیام شرق" را تم باقی "نم داده است.

و همان طور که متنگر شدیم از لفظ من و ترکیبات آن نیز مکرر در اشعارش

استفاده کرده است. اما خود در انتقاد از حفظ من گویید: "به عنوان صوفی

هدف او (حافظ) این بود که در خود و دیگران حالت سکر بیجد کند. ولی

حالت سکر مخالف با تعلیمات اسلام است. زندگی رسول الله (ص) و اصحاب

وی بترین نمونه برای ثبوت آن کیفیت من باشد... وضع مستقل قلب یک

مسلمان حالت بیماری دارد نه سکر و خواب. بعلاوه افرادی که حالت سکر

را همیشه اختیار می کنند و دائم در این حالت هستند، نصی توانند در نبرد

زندگی پایی جا بیانند و از لحاظ قومی و ملی نیز ضرری رسانند." (۱)

پروفسور ریپکا از قول آر-بسکات (۲) می گویید: "حافظ همان طور

که از شراب شراب روحانی می فرمد از عشق هم عشق روحانی را درک می

کند و این دو برای او فقط داروی فراموشی زود گذر یا سکر آور نیست

بلکه بسیار بیش از آن است. شراب برای او یک محرك اخلاقی است که

با هیجان آوردن روح آن پرده ای را که حاجب حقیقت است از برابر دیدگان

بر می چیند. عشق نیز به نوبه خود در هر لباسی که درآید بخودی خود

برای او غایت مطلوب است. مصلوبی که شاعر در سراسر زندگی خود آنرا

من جوید و دنبال می کند. طریق پر خطر و در عین حال پر نشاطی که ذوق

و شوق هدایت می کند راه طریقت است که دیوان از آن یادمی کند این تنها

راهی است که به پاکی و در پایان به رحمت ایزدی منتی می شود. چنین است سراسر عرفان حافظ که در پرسش عشق و می و اصطلاحات خاص آن بیان شده است و یکی از خصوصیات حافظه‌گذار است. (۲۰) او با اشاره به این نکته چنین می گوید:

ما در پیاله عکس رخ یار نیده ایم
ای بی خبر زلنت پرسب مدام ما
و یا در جای دیگر می فرماید.

گنستی زسر عهد ازل نکته ای بگوی
آنگه بگوییم که دو پیمانه در کشم

اندیشه های عرفانی حافظ گاه به عالی ترین درجه تجلی خویش می رسد تاحدی که این شاعر نامی چنان غرق در این اندیشه هایی گردد که خواننده را نیز بی اختیار مجبوب کادم آسمانی خویش می گرداند. او معتقد است که انسان حامل بار امانت الی است و این عقیده را چنین ایراز می نماید:

آسمان بار امانت نتوانست کشید

قرعه فال به نام من دیوانه زدند

عزیز نسخی در رساله ای درباره بشت و دوزخ چنین نویسد که: "ای دروغیش، آن امانت که بر جمله موجودات عرض کردند جمله ایا کردند و قبول نکردند. آدمی قبول کرد. آن بار امانت عشق است. اگر آدمی بیانستی که عشق کار سخت است و بادی عظیم هرگز قبول نکرده." (۲۱) حافظ می گوید:

فرشته عشق نداند که چیست ای ساقی

بخواه جام و گادبی به خاک آدم ریز

نجم الدین رازی نیز در "مرصاد العباد" گوید: "فرشتگان چون از آتش آفریده شده اند، عشق ندارند. عشق خاصیت خاک است که آدم را از آن

(۳۲)

اقبال نیز معتقد است که اگر فرشتگان از لذت سوز و گنازی که به آدمی بخشیده اند باخبر شوند از خدای متعال می خواهند که به جای آن عظمت و شکوهی که به آنها عطا کرده سوز و گنازی ببعد که در اثر عشق در انسان پدید آمده است.

اگر این نامه را جبریل خواند
 چو گرد آن نور ناب از خودفشارند
 بنالد از مقام و منزل خویش
 به بیزان گوید از حال دل خویش
 تجلی را چنان عریان نخواهم
 نخواهم جز غم پنهان نخواهم
 گنستم از وصال جاودانی
 که بیسم لذت آه و فغانی
 مراناز و نیاز آدمی ده
 بجان من گناز آدمی ده

“انسان چون از اصل خویش جدا گردیده و این سوی ماده قرار گرفته است لذا در فرق اصل خویش چون نی تاله می کند و برای این که به نیستان حقیقت باز پیوند از سوز عشق خود در خاشاک جهان آتش می زند هر نفسی که او در عشق رسین به اصل خویش از سینه بر می آورد مقام او را ولا ترمی سازد تا این که زمین و آسمان را زیر پا گذاشته به حقیقت مطلق بالغ بر می گردد.” (۳۲)

عشق راز آفرینش چاشنی حیات و اساس شور و شوق و وجود و
 نهایت حال عارف است. محبت چون به کمال می رسد عشق نام می گیرد و
 عشق که به کمال رسید به فتا در ذات معشوق و وحدت عشق و عاشق و

مشوق منی می گردد. در "فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی" عشق چنین تعریف شده است. "عشق میل منظر است و اشتیاق عاشق و مشوق از عشق است و به معنی فروط حب و دوستی است ... "(۴۴).

ادبیات صوفیه نیز سراسر عبارتست از اسرار عشق و عاشقی و در حقیقت آن عشق هم که منظور حافظ و دیگر عرفاست مایه کمال انسانی است چرا که انسان را با مشوق وی پیوند روحانی می دهد. "عشق یک روح غریب یک روح دور افتاده است که برای بازگشت به موطن اصلی و برای اتصال به مشوق که وی همچون تبعید شده ای از او جدا افتاده است اشتیاق دارد." (۴۵) حافظ می فرماید :

چگو نه طوف کنم در فضای عالم قیس

که در سر اچه ترکیب تخته بند تنم

اقبال نیز می فرماید :

به بستان جلوه دادم آتش داغ جدایی را
نیمیش تیز ترمی سازد و شبتم غلط ریزاست
و در جای دیگر می گوید :

لب فرو بند از فغان در ساز با درد فراق

عشق تا آهی کشد از جذب خویش آگاه نیست

از نظر عرفانی دل انسان مقام والایی دارد اگر حافظ شیوه ازی عشق را نتیجه جلوه گریایی حسن پروردگار می گوید و آئم را ودیعت کاد نیز عشق می دارد. محمد اقبال آئم را حاصل تدش عشق می پناراد و این یک مشت خاکی را که دارایی دل است از همه عالم ولا ترمی شنارد عشق اندر جسجوافتاد و آنه حاصل است
جلوه او آشکار از پرده اب و گل است
آفتاب و ماه و انجم می توان دل زنست
در بیان آن کف خاکی که دارایی دل است

اما دل رانه همان توده گوشتی می داند که در سینه ماست بلکه دل را
آن دل می داند که درد آشناست.

تنی پیدا کن از مشتی غباری
تنی محکمتر از سنگین حصاری
درون او دل درد آشنا
چو جویی در کنار کوههاری

دل آن دل است که از سوز تمنا و آرزو در تب و تاب و سوز و گناز باشد:

زدست ساقی خاور دو جام ارغوان در کش

که از خاک تو خیزد ناله مستانه بی در پی
دلی کو از تب و تاب تمنا آشنا گرفد
زند بر شعله خود را صورت پروانه بی در پی

"فلسفه اقبال را فلسفه خودی و فلسفه سخت کوشی می گویند. خودی همه
چیز است: همانست که بعضی از آن به شخصیت تعییر می کنند. خودی همه
همانست که دارالسننه اروپایی به لفظ *Ego* خوانده می شود و شناختن آن
وظیفه هر انسانی است." (۳)

وجود کوههار و دشت و در هیچ

جهان فانی خودی باقی دگر هیچ
دگر از شنکر (۳۷) و منصور کم گوی
خداراهم براه خویشتن جوی
بخود گم ببر تحقیق خودی شو
انالحق گوی و صدیق خودی شو

انسان به کمال خویش نمی رسد مگر از طریق معرفت نفس و تمیک نفس و
سلط بر نفس. و حتی این که خدارا نیز باید با نور خودی بینید.

مشو نومید ازین مشت غباری

پریشان جلوه ای نایابداری

چو فطرت می تراشد بیکری را

تمامش می کند در روزگاری

علامه اقبال تربیت خودی را به سه مرحله تقسیم می کند. مرحله اول

اطاعت دوم ضبط نفس و سوم خلیفه الله شدن و نیابت الی:

در اطاعت کوش ای غفلت شمار

می شود از جیر پیدا اختیار

ناکسر از فرمان پذیری کسر شود

انش از باشد رُطْفَيَان خس شود

وبعد می گوید احکام الی و قانون محمدی را اطاعت کن تا به ازدگی بررسی

و اختیار حاصل کنی

شکوه سیج سختی آیت مشو

از حدود مصطفی بیرون مرو

اقبال سپس آن انسان کاملی را که عرفا وصف کرده اند و آنها به لغته پیر

خواننده اند چنین توصیف می کند:

هر که در آفاق گردد بو تراب

باز گرداند ز مغرب افتتاب

از خود آگاهی یداللهی کند

از ید اللهی شہنشاہی کند

و سپی به انسان چنین تعلیم می دهد.

خویش را چون از خودی محکم کنی

تو اگر خواهی جهان بزهم کنی

گر فنا خواهی ز خود آزاد شو
 گر بقا خواهی بخود آباد شو
 از خودی اندیش و مرد کار شو
 مرد حق شو حامل اسرار شو

یکی از خصوصیات مم عرفاً مخصوصاً متصوفه، فنا یعنی نفی جسم برای رسین به بقا است. متصوفه معتقدند که اگر کسی از خواهش های نفسانی خویش در این جهان چشم پوشی کند، در همین دنیا از لی می شود و به اتحاد با خداوند دست می یابد. حافظ این مفهوم راچنین بیان می کند:

نمت از من وجود چو مردان ره بشوی
 تا کیمی ای عشق بیابی و زر شوی

و یاد ر جای دیگر چنین می گوید:

حافظ صبور باش که در راه عاشقی
 آن کس که جان نداد به جانان نمی رسد

ا قبل معتقد است که "باید اوصاف الٰی را در ذات خود جذب نمود و خودی را به صفات عالیه خداوندی: طبق این حدیث، که "تخلتوا به اخلاق الله" متصف کرد، نه این که ذات خود را مستبلک به ذات خدا کرد در مورد را او مثال آتش و آهن مولوی را که طبق آن هستی بشر بدین این که خود را از نموده متصف به صفات الٰی می گردد، پستینه است" (۲۸) آهن چون در آتش اندامه می شود، هستی خود را در عین فنا یا جذب صفات سالم نگاه می دارد - او هم آهن است و قم آتش:

رنگ آهن محو رنگ آتش است
 ز آتشی میلافد و آتش وش است

چون به سرخی گشت همچون نز کان
 پس "انا النار" است لافش بر زبان

شد ز رنگ و طبع آتش محشم

گوید او "من آتش من آتش"

آتش من گر تراشک است وطن

آزمون کن دست زا برم بزن

صوفیه برای محو شدن در نات خدا از دنیا و هیاهوی آن گوشه عزالت و
ازدوا برمی گیرند تا به مشاهده تجلیات حقائق نایل گردند. اقبال نیز برای
خلوت و اتزوا اهمیت قابل است. ولی بدین معنی که سالک باید در خلوت
تریت خودی نماید و تمام توجهات خود را بر نات خویش متمرکز ساخته و
به مشاهده خود پردازد نه این که خود را فراموش و محو و نابود سازد^(۳۹)
همان قدر که صوفیه در راه فنا می کوشند. اقبال در تریت خودی و رشد
نات سعی می نماید و برخلاف صوفیه خدارا به نور خودی مشاهده می کند
او می گوید:

زمن گو صوفیان با خمارا

خدا جویان معنی آشنا را

غلام همت آن خود پرست

که با نور خودی بیند خدارا

متصرفه به هر چیزی که انسان را از حق تعالی باز دارد حجاب

گویند و معتقد ند که اگر صوفی بخواهد به وصال معموق رسد باید این

حجا ببارا از میان بر ناره بایزید بسطامی می گوید:

"پرسیدند که راه به حق چگونه است. گفت تو از راه برخیز که به

حق رسیدی" (۴۰) حافظه به این سخن نظر داشته که می گوید:

میان عاشق و معموق هیچ حایل نیست

تو خود حجاب خودی حافظه از میان برخیز

اقبال نیز این مضمون را به این صورت بیان می کند :

تو اگر ترک جهان کرده سر او داری
پس نختین زسر خویش گذر باید کرد

آنچه سخن اقبال را نفر و لطیف ن کند مضماین و نکات ظرفی فی
است که اغلب به پیروی از خواجه شیراز بکار می گیرد. او که افکارش از
فلسفه و عرفان شرق مایه گرفته، درنتیجه آشنایی با اندیشه و فلسفه غرب،
مطلوبی تازه و نورا که از نعمت ابداع بر خوردار است، به قالب شعر درمی
آورد و چون بیشتر متوجه معانی و افکار عرفانی و فلسفی است، به لفظ آن
قدر ببا می دهد که وسیله ای برای ابراز معانی و مقاهیم دقیق و عمیق او باشد.
علامه اقبال که به حق انسانی بزرگ، متنکری ژرف اندیش و عارفی
سلمان بود شعر کن فارسی را چنان حرارت و گرمی تازه و بی سابقه ای
بخشید که در قرن اخیر نظری آن هرگز دیده نشده است. پس بجلست که
همچون شاعر معاصر ایران، ملک الشعرا، بار قرن حاضر را "خاصه اقبال"

بدانیم:

قرن حاضر خاصه اقبال بود
که قیامش لذت ایمان فزود
تا جهان باشد تحیات و سلام
بر روان پاک او هر صبح و شام

منابع و مأخذ

- ۱- احمدی، احمد. "دانای راز" مشهد: چاچخانه زوار، ۱۳۴۹.
- ۲- اکرم، سید محمد. "اقبال در راه مولوی". لاهور: انجمن دوستی ایران و پاکستان، ۱۳۴۹.

- ۱- اقبال . دکتر جاوید "جاویدان اقبال" جلد اول ترجمه دکتر شین دخت کامران مقدم (صفیاری) . تهران: چاپخانه رامین ۱۳۶۲
- ۲- اقبال . دکتر جاوید "جاویدان اقبال" جلد دوم ترجمه دکتر شین دخت کامران مقدم (صفیاری) اقبال آکادمی پاکستان ۱۹۸۵
- ۳- اقبال . دکتر جاوید "جاویدان اقبال" جلد چهارم ترجمه دکتر شین دخت کامران مقدم (صفیاری) اقبال آکادمی پاکستان ۱۹۸۷
- ۴- اقبال لاهوری . محمد "احیای فکر دینی در اسلام" ترجمه احمد ارام نشریه شماره ۱ موسسه فرهنگی منطقه ای
- ۵- اقبال لاهوری . محمد "کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری" با مقامه احمد سروش . تهران: کتابخانه سایی ۱۳۴۲
- ۶- اقبال لاهوری . محمد "اشعار فارسی اقبال لاهوری" حواشی و تعلیقات م- درویش . تهران: سازمان انتشارات جاویدان ۱۳۵۹
- ۷- اقبال لاهوری . محمد "دیوان اسرار خودی و رمزهای خودی" با مقدمه و حواشی دکتر محمد حسین . مشایخ فریدنی . تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران (۲۹۹) ۱۳۵۸
- ۸- اقبال لاهوری . محمد "دیوان ارمغان حجاز" طبع ششم ۱۹۵۵
- ۹- اقبال لاهوری . محمد "دیوان پیام مشرق" طبع هشتم ۱۹۵۳
- ۱۰- اقبال لاهوری . محمد "دیوان جاوید نامه" طبع سوم ۱۹۵۳
- ۱۱- اقبال لاهوری . محمد "دیوان زیبور عجم" طبع چهارم ۱۹۲۸
- ۱۲- اقبال لاهوری . محمد "دیوان ضرب کلیم" ترجمه دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی . کراچی . اقبال آکادمی پاکستان ۱۹۵۷
- ۱۳- حافظ "دیوان حافظ" نسخه تصحیح شده محمد علی فروغی . محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی تهران: شرکت نسبی اقبال و شرکا ۱۳۵۲
- ۱۴- حقیقت . عبدالرفریع "اقبال شرق" . بنیاد نیکو کاری نوریانی ۱۳۵۷
- ۱۵- خدا پرست . اکبر "درباره حافظ" تهران: هنر و فرهنگ ۱۳۶۲

- ۱۸- خرمشاهی· بابا· الدین· "نهم و زبان حافظه"· تبران· نشر نو· ۱۳۶۱
- ۱۹- رجایی· احمد علی· "فرهنگ اشعار حافظ"· تبران· کتابفروشی زوار؟
- ۲۰- رستگار· منصور· حافظ (مقالاتی درباره زندگی و شعر) "شیراز· دانشگاه پیلوی" ۱۳۵۰
- ۲۱- ریاض· دکتر محمد· "اقبال لاهوری"· اسلام آباد پاکستان· مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان· ۱۳۵۶
- ۲۲- رییکا· یان· "تاریخ ادبیات ایران" ترجمه· دکتر عیسی شبابی· تبران· بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۵۴
- ۲۳- رییکا· "سخنرانی درباره حافظ"· مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی· شماره ۶· مهرماه ۱۳۶۲
- ۲۴- زرین کوب دکتر عبدالحسین· "از کوچه رندان" تبران· امیرکبیر· ۱۳۵۶
- ۲۵- ستوده· دکتر غلامرضا· "در شناخت اقبال"· مجموعه مقالات· تبران· ارشاد اسلامی· اداره کل انتشارات و تبلیغات· ۱۳۶۴
- ۲۶- سجادی· دکتر سید جعفر· "فرهنگ لغات اصطلاحات و تعبیرات عرفانی"· چاپ دوم تبران· کتابخانه طوری· ۱۳۵۶
- ۲۷- شفیعی کدکنی· دکتر محمد رضا· اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید"· تبران· آگاه· ۱۳۶۶
- ۲۸- غنی· قاسم· "بحث در آثار و افکار و احوال حافظ"· چاپ دوم تبران· کتابفروشی زوار· ۱۳۶۰
- ۲۹- عرفانی· خواجه عبدالحمید· "رومی عصر"· چاپ دوم تبران· کانون معرفت· ۱۳۳۲
- ۳۰- گی· آرتور· "مقدمه ای بر حافظ"· ترجمه· حسین فروتن· تبران·

موسسه مطبوعاتی عطایی ۱۳۶۹

- ۱- مینوی، مجتبی، "اقبال لاهوری" تران، مجله یقنا، ۱۳۲۷
- ۲- هجویری، کشف الحجوب، ترجمه، محمد عباس، تران، امیرکبیر ۱۳۳۶

حوالاشی

- ۱- دکتر غلامرضا ستوده، "در شناخت اقبال" تران، ۱۳۶۴ وزارت ارشاد اسلامی، ص ۲۴
- ۲- دکتر جاوید اقبال، جاویدان اقبال (زنده رود)، جلد ۱، ترجمه دکتر شیخنده کامران مقلم، تران، ۱۳۶۲، ص ۱۵
- ۳- علامه اقبال ابتدا ترجمه انگلیسی، دیوان حافظ، (متوجه کلارک) و ترجمه آلمانی شرح سودی (شرح ترکی دیوان نوشته محمد آفندی سودی در ۱۰۲۵) و حیات حافظ (اردو) نوشته محمد اسلم جیراجبوری را از نظر گنارنده بود. دکتر محمد ریاض، "اقبال لاهوری" مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد پاکستان، ۱۳۵۶، ص ۷۵-۷۶.
- ۴- دکتر جاوید اقبال، جاویدان اقبال، جلد ۱، ص ۳۳۲
- ۵- دکتر جاوید اقبال، "جاویدان اقبال" جلد دوم، ص ۴۲۶
- ۶- عبدالرفریع حقیقت، "اقبال شرق" از سلسله اشارات نیکو کاری نوریانی، ۱۳۵۷، ص چهل و هفت
- ۷- مثال، غزلی با مطبع زیر:
اگر زریب سرش افرو کلاهی نیست
قدی کوی تو کتر زپاد شاهی نیست

با همین وزن و قافیه از حافظ :

جز آستان توام در جهان پناهی نیست
سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست

و یا :

بیا که ساز فرینگ از نوا برآفتادست درون پرده او نفعه نیست فریادست
که ناظراست به غزل خواجه حافظ بطلع :

بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است بیار باده که بنیاد عمر بر باد است

۸- دکتر محمد ریاض . "اقبال لاهوری" . ص ۷۶

۹- دکتر سید محمد اکرم . "اقبال در راه مولوی" لاهور، انجمن دوستی ایران و پاکستان ۱۳۴۹ . ص ۱۲۲ - ۱۲۴

۱۰- مجتبی میتوی . "اقبال لاهوری" تران از انتشارات مجله یغما ۱۳۳۷ . ص ۲

۱۱- دکتر سید محمد اکرم . "اقبال در راه مولوی" ص ۶۶

۱۲- دکتر احمد علی رجایی . "فرهنگ اشعار حافظ" تران کتابفروشی زوار ۱۳۴۹ . ص ۳۳ - ۲۲

۱۳- دکتر قاسم غنی . "بحث در آثار و افکار و احوال حافظ" چاپ دوم تران . کتابفروشی زوار ۱۳۴۰ . ص ۶۹

۱۴- دکتر جاوید اقبال . "جاویدان اقبال" جلد دوم . ص ۱۴۲ - ۱۴۳

۱۵- هجویری . "کشف المحجوب" ترجمه محمد عباسی . تران . امیر کبیر ۱۳۳۶ . ص ۲۲۸

۱۶- احمد علی رجایی . "فرهنگ اشعار حافظ" ص ۱۷۷

۱۷- دکتر سجادی . "فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی" چاپ دوم . تران . کتابخانه طبوری ۱۳۵۴ . ص ۴۶۱ - ۴۵۸

۱۸- دکتر جاوید اقبال . "جاویدان اقبال" جلد دوم . ص ۴۰

- ۲۰- سخنرانی پروفسور رییکا، " درباره حافظ " مجله دانشکده ادبیات
شاره چهارم سال هم تیر ماه ۱۳۴۲ ص ۲۹۲
- ۲۱- دکتر زرین کوب "از کوچه رندان" تران امیر کبیر ۱۳۵۶ ص ۱۹۶
- ۲۲- منصور رستگار، "حافظ" انتشارات دانشگاه پیلوی شیراز ۱۳۵۰ ص ۳۷۷
- ۲۳- دکتر سید محمد اکرم "اقبال در راه مولوی" ص ۱۹۴
- ۲۴- دکتر سجادی "فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی" ص ۳۳۲
- ۲۵- دکتر زرین کوب "از کوچه رندان" ص ۱۶۰ - ۱۷۹
- ۲۶- مجتبی منیوی "اقبال لاموری" ص ۳۶ - ۴۵
- ۲۷- شنکر Shankara که در قرن هشتم میلادی مطابق قرن دوم هجری
می زیست و بزرگترین شخص در عالم فلسفه هندی محسوب است.
- ۲۸- دکتر خلامرضا ستوده "در شناخت اقبال" وزارت ارشاد اسلامی
ص ۱۳۶
- ۲۹- دکتر سید محمد اکرم "اقبال در راه مولوی" ص ۱۷۶ - ۱۷۷
- ۳۰- رجایی "فرهنگ اشعار حافظ" ص ۸۱

تصور وطنیت اقبال لاهوری

دکتر وحید قریشی

راجع بسلیت پاکستانی چندین سوال بوجود می‌آید. پاکستان یک کشور نظریاتی است و محور اساسی جدوجهدی که برای حصول پاکستان نمودند این بود که یک خطه ارضی بوجود آورده شود که عمل گاه اسلام باشد و باین اعتبار تماضا برای حدود جغرافیانی یک مسئله نفاذ اقدار اسلامی قرار می‌گیرد - فرقی بین تصور وطنیت غرب و تصور ملت اسلام چیست؟ در غرب تصور قومیت مشتملست بر چند امر اساسی. رنگ و نسل و جغرافیا واحد هائیست که اهل کشور های مختلف از آنها تشخّص ملی خود متعین می‌کنند. بقیه اقبال وقتی تصور وطنیت غرب یک صورت هدف بخود می‌گیرد آن (تصور) با روح اساسی اسلام متصاد می‌گردد. زیرا که اسلام آن واحد نوع انسان است که بالاتر از رنگ و نسل و زبان می‌باشد. در آغاز علامه ققید اقبال لاهوری با تصور وطنیت غرب موافقت داشت. در نتیجه وی در بعضی از مظلمات بانگ درا این تصور میهن را رنگ معنوی هم نداد. ولی بزودی از تاثیر آن بروون آمد و تصور وطنیت غرب را علنا تحت ذم قرار داد و میهن را از قیود جغرافیانی آزاد ساخته بعنوان یک ضابطه فکری ترتیب داد. طبق وی (شعر اردو) سرد امان تو از گرد وطن پاک است. تو یوسف هستی که هر مصر کعنان تو می‌باشد. (۱)

بطاهر این شعر برضد حدود جغرافیانی کشور بنتظر می‌آید. ولی وقتی ما در باره پاکستان یا قومیت پاکستان صحبت می کنیم معانی و مطالب این شعر مارا ودار باین فکر می‌کند که آیا اقبال لاهوری حب وطن را قبول می‌کند یا خیر. بطرف دیگر بحیث داعی تصور پاکستان خود علامه اقبال دارای اهمیت خاصی می‌باشد و در سال هزار و نصد وسی میلادی وی در خطبه ریاست جلسه حزب سیاسی مسلمانان شبه قاره بنام مسلم لیگ پرتو تصویر پاکستان را گویا در آتزمان دور بصورت امکان دیده بود. پس ازان در

کنگره میز گرد، روز ششم نوامبر سال هزار و نصد و سی و سه میلادی، آنچه وی در توضیح رفتار مندوین مسلم افظار نمود، بطور آخرین آن دارای اهمیت بزرگیست. گفت:

در پایان من میخواهم یک سوال ساده ای از پندت جواهر لال نیرو کنم. وقتی ملتی که اکثریت دارد، کمترین تحفظات ملتی را، که در اقلیت است و مشتملت بر صد میلیون نفر، قبول نکند (حال آنکه این اقلیت تحفظات مزبور را برای بقای خود لازم میشمرد) و داوری یالث را هم نپذیرد بلکه بعنوان قومیت واحد شعاراتی را بتکرار نمی زند که برای خود وی سود مند باشد، چطور ممکن است که مسله هند حل بشود؟ ازین سورت حال دو نتیجه برمی آید. اول اینکه ملت هندی را، که دارای اکثریت است، باید که این امر قبول کند که وی در خاور بطور قطعی بعنوان عامل استعمار بر طانی کار خواهد کرد، ویا اینکه احوال منذهبی و تاریخی و فرهنگی را در نظر داشته کشور هند را بطوری تقسیم باید کرد که در سورت فعلی وجود مسله انتخابات و مسله فرقه وارانه برقرار نباشد.^(۲)

از سال هزار و نصد و سی (۱۹۴۰) تا سال هزار و نصد و سی و چهار (۱۹۴۴) میلادی عالمه اقبال مطالبه کشور جداگانه ای برای مسلمانان هند را بعنوان افکار سیاسی میبیند. وی از سال هزار و نصد و سی و چهار میلادی تا مرگ خود تقصیلات مطالبه پاکستان را جائزه می گرفت. او تصور اول وطنیت خود را که مربوط بحدود جغرافیانی بود بروزی ترک گفت و درباره تصور وطنی فکر کردن گرفت که اسلام با اشاره بضابطه حیات معرفی نموده است. در این تناظر تازه نظر وی بر اساس فرهنگ افغان و از اینجا این مسافت وی بتدربی از تصورات مجرد به معاملات کشید تا آنکه وی در نامه های خود که بقاند احتمل نوشته پیشنباد فرمود که باید مطالبه پاکستان را از سحن سیاسی عرضه کرد.

اقبال دوستی میهن را بعنوان یک حقیقت روحی می پذیرد و آنرا متصادم با اسلام نمیشارد ولی امده نیست که تصور و ملتیت کشور های غرب را که آن را بطور یک نسب العین میدانند بپذیرد. در این سیاق و سابق وقتی ما دچار مسئله پاکستان و قومیت پاکستانی می شویم چنین بنظر می آید که چندین امور پیچ در پیچ راه مارا قلع میکند. در این سوالات گوناگون بعضی از سوالات مهم ازین‌تقرار است.

۱. پاکستان یک حقیقتی است جغرافیایی که در آن نه تنها مسلمین بلکه اقلیتهاي دیگر هم اباد هستند. ازین حیث در زندگی سیاسی و فرهنگی و تمدنی اینجا نقش اقلیتها چه باید بود؟ نیز میان وحدت جغرافیایی پاکستان و کشور های دیگر اسلامی چه جور ربطی ممکن است؟

۲. آیا تشخض قومی و تشخض ملی دو چیز جداگانه ای هست یا دو پل اوی جدا گانه یک حقیقت است. در این خطه پاک مسلمانان در اکثریت هستند باین عنوان آنها میتوانند زندگی خود را اسلامی سازند و اینکه آنها اکثریت عددی موثری دارند تا بتوانند پاکستان را یک عمل گاه اسلامی سازند ولی در یک کشور اسلامی قومیت اقلیتها را به نسبت تعیین خواهند کرد؟
۳. وقتی پاکستان بوجود آمد، در آبادیها تغییرات ظاهر گردید.

تفاوتها و امتیازات محلی و مهاجر نمایان گردید و بر سطح فرهنگی چندین پهلوی تغییر و تبدل روشن گردید. قبل از حصول پاکستان این خطه یک قسم شبه قاره وسیع بود و باشندگان مسلم اینجا را مسلمین هندی می گفتند، اکنون در این شبه قاره دو کشور وجود دارد بهارت و پاکستان. در هر دو کشور مسلمانان زندگی می کنند. بنا برین مسلمانان بهارت و مسلمانان پاکستان باشندگان کشور های جداگانه قرار میگیرند یعنی مسلمین هندی جدا و مسلمین پاکستانی جدا. درینصورت درمیان اینها و مسلمین

پاکستان چه جور مشابههای فکر و نظر و کلام اختلافات بوجود آمده است.
نسبت و ارتباط ملی مسلمانان پاکستانی و مسلمانان بھارت و کشورهای دیگر
اسلامی چیست؟

۴. پس از بوجود آمدن پاکستان این مسئله مهم است که آیا تصور
وطنی غرب را باید پذیرفت یا آزارد کرده تشخّص خود را می‌توان با عزانم
ملی منسلک کرد؟

۵. زبان ملی پاکستان اردوست. در کشورهای مختلف اسلامی این
اختلاف لسانی وجود دارد. در ایران زبان فارسی و در کشورهای عرب
زبان عربی در پاکستان زبان اردو و در اندونیزیا زبانهای اندونیزی بطور
زبانهای کشوری و ملی بکار می‌برند. در ینصورت تلاش این امر لابدی است
که در زندگی فرهنگی مسلمانان اهمیت زبان چه بوده است و در هزار و
سیصد سال روش مسلمانان در باره زبان چه جور بوده است؟

علاوه بر این سوالات سوالات دیگری هم پیش می‌شود که می‌توان
بر حل صحیح آنها اساسهای قومیت ما استوار بگردد. البته پاسخ مختصر این
چنین سوالهای پیچا پیچ را پیدا کردن ممکن بنظر نمی‌آید. آری برای تفکر
و تفحص بعضی از راهها را میتوان تعیین کرد. در این مقاله همین معنی و
کوشش را بکار برده ایم تا با اشاره به نوشه‌های علامه اقبال لاہوری راجع به
بعضی از مسائل صحبتی بتوانیم کرد.

علامه در چندین شعر خود برخند تصور وطنیت غرب افظار
احساسات خود کرده است. علاوه بر آن در نوشه‌های نشری وی هم بکمک
تاریخ عمرانی کشورهای اسلامی درباره تصور وطنیت مسلمانان بعضی از
تصورات اساسی بنظر می‌آید. در این مرحله تلاش زبده که میان جغرافیا و
تمهورات مجرد میباشد مارا تا اساس اصلی ملت پاکستانی میتواند برد. در

زیر سه اقتباس از تحریر های علامه درج می شود. با اشاره باین اقتباسات مانع کرده ایم تا صراغ آن نسبتها و ارتباط های فکری بگیریم که پس پرده های این تحریرها وجود دارد و باین طور ممکنست بتوانیم راجع بسؤالات مذبور راه روشنی را تعیین بنایم.

۱- علامه در کتاب خود احیای فکر دینی در اسلام (ص ۱۵۹) با اشاره به جغرافیا و سیاست این محلور نوشته است:

For the present every Muslim nation must sink into her own deeper self, temporarily focus her vision of herself alone, until all are strong and powerful to form a living family of republics. A true and living unity, according to the nationalist thinkers, is not so easy to be achieved by a merely symbolical overlordship. It is truly manifested in a multiplicity of free independent units where racial rivalries are adjusted and harmonized by the unifying bond of a common spiritual aspiration.

۲- این مطلع مقاله وی "یک نظر عروانی بر ملت بیضا" لاقع است

ملن مسلمانان و ملل دیگر جهان تفاوت اساسی اینست که نسبت به ملل دیگر تصور اسلامی ملیت یکسر مختلف است. اصل اصول ملیت ما نه اشتراک زیاست و نه اشتراک میهن و نه اشتراک اغراض اقتصادی بلکه ما مسلمانان بین رو در برادری که جناب رسالت مأنب صلی الله علیه و آله وسلم بوجود اورد شریک هستیم که راجع بظاهر کائنات سرچشمه معتقدات ما همه یکیست نیز ان سن تاریخی هم که بعنوان وزارت بما رسیده است برای همه ما یکسانست. اسلام از هر جور قیود مادی بیزار است و انس و انحسار قومیت از روی یک تصور تتریفی خاصیست که سورت

تجسمی آن، گروه اشخاصیت که دارای اهلیت طبیعی نشوونما است.
انحصار زیست اسلام بر خصائص مخصوصه و شامل مختصه ملتی نیست.

خلاصه اسلام از قید زمان و مکان مبرا است.

۲- روز نیم مارس، هزار و نصد و سی و هشت میلادی در

جواب مولاتای حسین احمد مدنی بیانی از عالمه در روزنامه "احسان" شایع
گشت. در آن میفرماید:

اگر عاطله و علاقه وطنیت همچنین مهم و قابل قدر بود، چرا
بعضی از اقربا، وهم نسان و هم قومان رسول مکرم صلی الله علیه و آله
وسلم با آن عالیجناب پر خاش داشتند؟ رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم)
(اسلام را فقط ملت جهانگیری شرده بلحاظ قوم یا قومیت چرا ابو جهل و
ابولیب را از خویشاوندان خود نشمردند؟ و چرا دلجویی آنها نشمردند؟ بلکه
در امور سیاسی عربستان چرا بانها ملیت وطنی برقرار نداشتند؟ اگر از
اسلام آزادی مطلق منظور بود، قریش مکه هم که همین منظور داشتند. ولی
تائف است که شما (مولانا) در این نکته تأمل نمیکنید که ترد پیغمبر خدا اسلام
دین قیم و آزادی امت مسلمه منظور بود؛ اینها را ترک کردن یا اینها را تابع
هیئت اجتماعی دیگری داشته خواستار آزادی دیگری بودن بی معنی بود.
ابوجهل و ابولیب از دل نمی خواستند که امت مسلمه با کمال آزادی زندگی
کند و رونق بگیرد و تنازعی که با آنان در پیش آمد بعنوان مدافعت بود. قوم
محمد (فداء امی وابی) قبل از بعثت آنچنان قومی بود و آزاد بود ولی چون
امت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) بوجود آمدن گرفت، حیثیت قومی
ثانوی گردید. کسانیکه در متابعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم آمدند
آن خواه از قوم حضرت بودند یا از اقوام حضرت بودند یا از اقوام دیگر.
همه شان بعنوان امت مسلمه یا ملت محمديه شناخته شدند. در آغاز آنان
گرفتار ملک و نسب بودند حلامک و نسب گرفتار آنان گردید.

کسی کو پنجه زد ملک و نسب را
 نه داند نکه‌ی دین عرب را
 اگر قوم از وطن بودی محمد
 نه دادی دعوت دین بولهب را^۲

برای جناب رسالت مأب این راه خیلی آسان بود که آنچنان (ص) با
 الولهب یا ابو جهل یا کفار مکه میفرمودند که شما بر بت پرستی خود پا بر جا
 بمانید و ما بر خدا پرستی خود پا بر جا می‌مانیم اما بر بنای این اشتراک نسلی
 و وطني که بین ما وجود دارد یک وحدت عربیه را میتوان بوجود آورد.
 نعوذ بالله اگر آنچنان (ص) این اقسام را بعمل میآورند بدون تردیدی این اقدام
 یک میهن دوست میبود البته راه نبی آخر الزمان نبی بود. غایت الغایات
 نبوت محمدیه اینست که یک هیئت اجتماعیه انسانیه ای بوجود آورده شود
 که تشکیل آن تابع آن قانون الهی باشد که به نبوت محمدیه از بارگاه الهی ارزانی
 شده بود. بكلمات دیگر میتوان گفت که اقوام بتنی نوع انسان را با وجود
 پذیرفتن اختلافات شعوب و قبایل و الوان والسنه آثارا از آن همه الودگیها که
 بناهای مختلف زمان و مکان وطن قوم و نسل و نسب و ملک شناخته
 میشود متوجه کرده شود و بدینصورت این پیکر خاکی را آن تخییل ملکوتی
 عطا کرده بشود که در هر لحظه وقت خود با ابیت همکنار می‌ماند. اینست
 مقام محمدی و اینست نصب العین ملت اسلامیه. معلوم نیست برای رسیدن
 به بلند یهای این مقام انسان را چند قرن در کار باشد. اما در این هم تردیدی
 نیست که اسلام مغایرت باهمی اقوام عالم را دور کرد و با وجود انهمیه
 امتیزات شعوبی و قبایلی و نسلی و لونی و لسانی اثنا را یک رینگ کرد و
 این کاری بود که ادیان دیگر حتی درسه هزار سال هم نتوانستند کرد در
 سورتیکه اسلام از ادر مدت هزار و سه سد سال بپایان رسانید. باور کنید که
 این اسلام یک عمل حیاتی و روحیاتی مخفی و غیر محسوس است و این

عمل اهلیت و صلاحیت آن دارد که حتی بدون کوشش‌های تبلیغی فکر و عمل انسانی را تحت تاثیر قرار دهد. این چنین عمل را بعدت طرازیهای منکرین سیاسی این دوره مسخ کردن فلم عظیمی استکه خود بر بنی نوع انسان باشد و هم برهمه گیری آن نبوت که از قلب و ضمیر آن این عمل اخاذ کرد.^۴

این سه اقتباس از سه دوره زندگی اقبال ماخوذ است. میان هر سه یک ربط فکری وجود دارد. آنچه علامه قمی در اقتباس اول گفته با اشاره به جهان اسلام گفته است. یعنی طبق وی هرچند کشورهای اسلامی دارای حدود جداگانه ای هستند باز هم میان آنها تادش یک معاهمگی لازمت. در این اقتباس کلمه **Temporality** (موقعت) دارای اهمیت است و مشورت **Sink Deeper** (غوطه زنی در تفکر) رابطه ای اقیام غارضی گوارا کرده شده است. در این جستجوی ارتباط فکری میان آن کشورهای اسلامی که در آنها مسلمانان بعنوان یک عنصر مهم و موثری زندگی میکنند سورت فریشه مهمن بخود میگیرد. اقتباس دومین اشتراک زبان و اشتراک وطن و اشتراک اغراض اقتصادی را بطور اساس قبول نمی کند. بقول علامه اقبال تا وقتیکه اقدار دینی و اخلاقی اساس یک نظام معاشرت نمی گردد وسائل مادی رنگ چنگیزیت بخود خواهد گرفت و اگر وسائل مادی را بطور اسل اصول پذیریم اینها با اسلام متسادم میگردد. گویی برای یک ریاست نظری باید سودهای مادی فقط وسیله حسیه ای متعادل اعلی باشد نه خود مقصد. سورت دیگر این اقدام بت پرستی شمرده می شود.

در اقتباس سومین این نکته بوجود اورده است که :

اگر قوم از وطن بودی محمد

نه دادی دعوت دین بولهب راه

معنی و مفہوم بدیعی آن اینست که چیزی که اهمیت اساسی دارد

نسب العین و اقدار است و متفاعع مادی و وسائل مادی غیر از آن نیست.
زاویه مرکزی این هر سه اقتباس همین است که دین و دنیا هر دو مهم است
ولی لازمت که دنیا تابع دین باشد.

اقتباس دومین ازین حیث هم میم است که در آن اشاره به زمان و
مکان شده است. علامه اقبال لاہوری بیشترین زندگی خود را در این سرف
نمود تا بداند که نوعیت و اهمیت تصور زمان و مکان چیست. وی این
مسئله را برای یک جامعه مسئله مرگ و حیات قرار میدهد. علامه در اقتباس
مزبور مسافرت از مکان بزمان را یک تصور تنزیه‌ی هم قرار داده است. بدین
اعتبار اگر ما اختقاد بر تعله مرکزی فکر اقبال کنیم میتوانیم که تصور
وطنیت ویرا باین کلمات اظهار بنشاییم که اقبال بر سطح روحی دوستی
میهن را بعنوان یک حقیقت می‌پذیرد و برخند آن نیست. البته وی و
حرکتی را که از ماده بروح و از مکان بزمان و از حقانق دنیوی بحقایق
تجربی باشد لازم قرار می‌دهد. در حقیقت اساس تصور وطنیت علامه
اینست که جدوجهد بکار برده شود تا میهن را از سطح دوستی و محبت
بسوی عقیده و اقدار بالابرند. علامه اقبال همین وصف اساسی را که اغراض
مادی را تحت و تابع اقدار معنوی و روحانی دارد مهمترین میداند. اقدامی
که برای بردن وطن بسط‌جهانی و سیعتراز حدود جغرافیایی محفوظ بعمل آید
اساس تصور ملت است. اگر بجای اغراض دنیوی پس پشت آن اقدار دینی
میباشد این سفر و حرکت مارا بسوی وحدت فکری جهان اسلام و نیز بطرف
غایت آن هم خواهد برد و غایتی که طبق آن نظام اسلام اساساً برای جهان
انسانیت است. و از قیود زمان و مکان مبراست و در آن برای همه جهان
پیغام فلاح مضرم است.

علامه اقبال این مشورت هم داده است که باید این طریق کار تنزیه‌ی
را در دوازه دیگر زندگی هم اختیار کرده شود اما راجع بتصور وطن

اهمیت آن را قطعاً فراموش نمیتوان کرد. علامه این امر را بچندین جای با امثال روش ساخته است. و از پلوهای اجتماعی تاریخ اسلام هم این امر آشکار میشود که مسلمانان به هر کشوری که وارد شدند آنرا میهن خود قرار دادند و جزء زندگی تمنی آنجا گردیده در تکمیل مقاصد عظیم اسلام کوشان شدند. طبق علامه هجرت رسول اکرم هم همین اشاره را داراست که برای حصول مقاصد و اهداف عالی، دوستی و محبت شهر و دیار خود را میتوان قربان کرد. در وضاحت آیه "لم يلد و لم يولد" در مشنوی خود "رموز بیخودنی" جایی مینفر ماید:

قوم تو از رنگ و خون بالاتر است
قیمت یک اسودش صد احمر است ۶

گر نسب راجزو ملت کرده ای
رخنه در کار اخوت کرده ای ۷

هر که پا در بند اقلیم و جداست
بی خبر از لم یلدلم یولد است ۸

از سوره حجرات روشنست که تزادها خانواده‌ها همه فقط برای شناخت است، معیار شرف و بزرگی اساسی، نسب نیست بلکه تقوی است. علامه اقبال همین امر اهمیت میدهد و فوقیت نصب العین اسلامی را بر امتیازات شعوبی و قبایلی و نسلی و لونی را قبول می‌کند؛ این همان نقطه مرکزی است که میتوانیم از آنجا حل مسایل مذبور بکیم. تا آنجا که کار مربوط به مسئله لسانی است، جواب آن در مطالعه تاریخ عمرانی اسلام وجود دارد. زبانها و سیله اظهار میباشند، بتها نیستند که آنها پرستش کنند.

بر سطح تمدنی تا قرنها یک اصل ترجیحات پا بر جا بوده است که از روی آن اصل زبان عربی را بعلت زبان قرآن فوقیت میسر بود زبان فرهنگی جان اسلام زبان فارسی بود مسلمانان بهر کشوریکه وارد شدند زبان آنجا را وسیله اظهار و بیان خود ساختند در هر دیاری که رسیدند زبان محلی آنجا برای آنان وسیله تبلیغ و ارشاد گردید در مورد زبان هیچ شانه پرسش را شامل نکردند همینطور در کتب تاریخ هیچ مناقشتی بین زبانبای محلی و کشوری بنظر نمیاید قبل از قرن بیست میلادی در جهان اسلام زبانها وجه تراو نبودند زیرا که بجای زبانها مطالب را اهمیت اساسی مینداشتند زبان که وسیله اظهار است اگر وسیله ای صورت هدف و مقصد بخود بگیرد باعث چندین فساد خواهد گردید در مسائل لسانی ما همین فسادها راه یافته است و ما می توانیم بوسیله فکر اقبال بر آنها چیره بشویم

۱- بانگ درا ص ۲۹۲ ببعد.

۲- حرف اقبال مولفه لطیف احمد شیر وانی ص ۲۷۷-۲۶۱

۳- مقالات اقبال مرتبه سید عبدالواحد معینی ص ۲۳۲

۴- حرف اقبال مولفه لطیف احمد شیر وانی ص ۲۲۸-۲۲۶

۵- مقالات اقبال ص ۲۲۲

۶- مثنوی رموز بیخودی ص ۱۹۰-۱۸۹-۱۸۸

عرفان شناسی
در شعر مولوی

محمد شریف چوهدری

من ز قرآن برگزیدم مغزرا

استخوان پیش سکان اندختم

به گفته خود شاعر، مثنوی شرح و تفسیری است از باطن قرآن.

با از ترین خصوصیت مثنوی، قالب داستانی است که موضوعاتی مختلف را توجیه میکند و مُدتها ازین قبیل داستانیای طولانی و کوتاه شامل قصه های قرآن، حکایات پیامبران و اولیا، قصه های جانوران و تشبیه برای هر نوع حکایت گوناگون کوتاه وجود دارد. رومی در عالیترین قطعات آثار خود عمق فکر و تصور خیال پردازانه را چنان با صارت و استادانه توأم میسازد که هیچ شاعر عرفانی به پای او نمی رسد. دریای بی بیا پان تشریح و تمثیل او حیثت انگیز است. تعلیمات عرفانی مولوی چنان روشن و آموزندۀ اخلاق است که از روزگار تالیف و نظم آثار جاویدان اوتا این وقت مورد توجهات برجسته علامه قمندان و شیفتگان قرار گرفته و میگرد.

مثنوی مولوی برآستی مهمترین تفسیر قرآن و شرح غوامض و اسرار هستی و لبریز از حقایق وجود و گشاینده رازهای روح پسر و بیان کننده آیات و احادیث و مسائل دینی و فلسفی و امور اجتماعی و روانشناسی و حکمت و نهایت سیر عقلایی امم اسلامی و وسیع ترین کتابی است که اصول تصوف و عرفان را بزبان روشن بجهت تربیت و هدایت جهانیان بروش خاص خود در لباس امثال و قصه های عادی و معمولی ولی مملو از حکمت و معرفت و مضماین پخته و بکر بیان داشته است و بهمین مناسب است که در مورد مثنوی اش گفته اند:

مثنوی مولوی معنوی هست قرآن در زبان پیلوی

بدون تردید مولوی قصه هارا جهت حظ استماع و حکایت برای حکایت بیان نکرده بلکه شعرش دارای نقدمه ای الی و آهنگی انسانی و سرود

روحانی است، که بزبان فرشته خو و عاشق دلگار جست تربیت بشر و انسانیت ساخته و پرداخته شده است - مولوی در خلال عبارات قسمه ها و دلستانی منظوم اوضاع محیط و احوال دوستان و اشنايان توضیح میدهد تا اصلاح و تربیت شان بعمل آید :

خوشتر آن باشد که سر دلبران

گنبه آید در حدیث دیگران

خوبشخته وجود مولوی از عشق بحقیقت و انسانیت ملا مال بوده وی در راه هدایت مردم بسوی یگانگی و وفا و صدق و صفاو درین پرده هرگونه تعصی و آنجه مایه جدایی و دوری مردم باشد سراز پانی شناخه است و ازین رو است مشنوی را یکی از کتابای ارزشمند که هادیان راه و عارفان ممالک ملکوت بجا گذاشته اند بشمار آورد و این اثر ذی ارج و جاوید سبب نجات عالمیان بوده است.

اما مشنوی طوری آغاز شده که در ادبیات فارسی و عربی نظر ندادرد و بدان زیبائی و لطف و نحوه استدانه هیچ منظومه ای شروع نیافه است. شکایت و حکایت و سوز و گناز و ناله های جانسوز و مشتقانه ایکه حال درونی و بی قراری و ناشکیبا بی مولانا چنان جالب توجه و دلکش و هیجان انگیز است که سیر و قرار خواننده را از کف اختیارش بیرون می آورد و هر اندازه که سنگل و خونسرد باشد با ناله های پر تاثیر "نی" هم اواز میگردد و بی اختیار در آن دریایی خون که در حدیث "نی" است قم میند و شنامیکند.

اولین مطلب میم که در ابتدای مشنوی یا شاد بیت " بشنو از نی چون حکایت میکند" یا اینکه طبق نظر بعضی از پژوهشگران و دانشمندان " بشنو از نی چون شکایت میکند" آغاز کرده به حسن فراق و درد اشتیاق روح اسمانی بشر است که مانند "نی" که از نیستان بریده باشند از اسل خود که خدا یتعالی باشد دور

افتاده و مدام در انش فراق میگذارد و با ارزوی وصال بر میبرد.
اما از دام عالیق این دنیاً محدود و گرفتاریهای این و آن ظاهری
برهد و بزندگی جاوید برسد. در بیان این نکته شاعر عارف ارزوی حضرت
میکند که عبارتست از ارزوی گوش شنوا زیرا تاگوش هوش و بینایی و
دانایی نباشد و شونده اهل دل و دارای بصیرت نشود کی میتواند بمعانی پی
برد واقعاً همانطور که در سطور بلا مبحث گذشته تبا گفتن هنر نیست و
شنیدن و فمین هم هنر است و جا دارد انسان عاقل گوش خود را برای
شنیدن حرف حق باز کند. گوش کردن همه بلدند ولی شنیدن و فمین حسن
قبول و توفیق میخواهد. افسوس هر کس لایق شنیدن حقایق نیست و اصل
حواله و تحمل استماع آنرا ندارد. قلب حساس و حضرت فراق حق و
ارزوی کمالست که انسان را مستعد حق شناسی و حق شنوی میازد.

برسمیه دل و عظا گفتن سودی نمی بخشد و بمین جبت است که
مولوی در ابتدای مشنوی میخواهد دلبارا برای فمین و گوشدارا برای
شنیدن حق میازد تا حقایقی را که در دل دارد بگوید واینک چند بیت
معروف را که در آغاز مشنوی سروده است بعنوان تبرک نقل میگرد:

بشنو از نی چون حکایت میکند
وز جدائیا شکایت میکند
کر نیستان تا مرآ ببریده اند
از نفیم مرد و زن تالیده اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
تا بگوییم شرح درد اشتیاق
هر کسی کو دور ماند از اسل خویش
باز جوید روزگار وسل خویش

من ببر جمعیتی نالان شدم
 جفت خوشحالان و بدحالان شدم
 هر کسی از ظلن خود شد یار من
 وز درون من نجست اسرار من
 سر من از ناله‌ی من دور نیست
 لیک چشم و گوش را آن نور نیست

بدون تردید برای دریافت حقیقت و پذیرفتن پند بزرگان و انداز
 داشمندان و پی بردن بمعنای عرفان گوش هوش لازمت و بعداً عشق و
 علاقه و آزادی از بند مادیات و زنجیر خود پرسنی و خویشن داری
 میخواهد تا شخص بتواند بضماین گته‌های راهنمایان بشر توجه کند و از
 آن فایده برد و اگر این صفات در شخص موجود نباشد البته سخنانی را بظاهر
 میشنود و شاید بعقیده خودش می‌فهمد و در واقع چون روح و قلبش می‌
 نیست بکنه مسائل و عمق حقایق هرگز پی نخواهد برد:

در نیا بد حال پخته هیچ خام
 پس سخن کو تاه باید والسلام

عقیده مولوی در باب عشق که یکی از موضوعات مهم مشنوی
 میباشد هم روشن و مشبود است و وفور محبت و الفت چه شخص را به
 شخص دیگر باشد بنام عشق تلقی میگردد. عشق انواع و اوضاع مختلفی را
 دارد. عشق اگر فقط فریتفکی ظاهر انسانی و جمال جسمانی گردد و از معنی
 سمی نداشته باشد ننگ است نه عشق:

عشقهای کز بی رنگی بود
 عشق نبود عاقبت ننگی بود
 این نه عشق است اینکه در مردم بود
 این فساد از خوردن گندم بود

زیبایی که با وفا و درستی و راستی توان نباشد قشری و جلدی
بیش نیست و بر استی چنان زیبایی را خط و حال مازهر آگین تشییه
کرده اند.

شرح آن عشق جان افروز از حوصله عبارت و گنجایش الفاظ
بیرونست و اگر بخواهم شمه ای از آن بیان کنم میترسم که سخن از هم
بگلد و قالب تعبیر بر خود شکافد و سیالب آن مرا و شنوند گان را در ربانید
و بدانجا کشاند که نه حرف ماده و نه آوازی بر آید. لیکن شما میتوانید شنونه
ای ازین عشق دل انگیز را در داستان حلیمه و بالال حیشی ملاحظه فرمایید و
پندارم که مولانا آنجا که عشق و ایمان بالال را که بنده مرد مشرکی بود روی
سنگای گرم مکه می افکد و تن عربیانش را بزم خار مغیلان آزرده می
ساخت و بالال همچنان احمد احمد میگفت و نظر خود آشکار میگرد و ایمان
پخته خود را هرگز پنهان نساخت. وی عشق خود به سید کانتات نیز دارد
زیرا آنگونه درد و سوز دلی که مولوی از وضع بالال توصیف می کند.
بیشتر در خور نظر بند خود و وصف حال باطنی اوست - مولانا میفرماید
که وقتیکه تن بالال را بزم خار خوینیں میگردند لبو بکر صدیق از آنجا
میگذشت و بالال را پنهانی پند داد که دین خود را پنهان دار و عشق پیش این
مشتی منکر چشم بسته بر ملا مگن. بالال پذیرفت ولی :

باز احمد بشنید و ضرب زخم خار

بر فروزید از دلش سوز و شرار

باز پندش داد باز او توبه کرد

عشق آمد توبه او را بخورد

توبه کردن زین نعط بسیار شد

عقابت از توبه او بیزار شد

فاش کردا سپرد تن را در بد
 کای محمد ای عدو توبها
 ای تن من وی رگ من پر زتو
 توبه گنجانی کجا باشد درو
 توبه رامن پس ز دل بیرون کنم
 از حیات خلد توبه چون کنم
 «عشق قباریت و من مقبور عشق
 چون شکر شیرین شدم از شور عشه
 برگ کاهم پیش تو ای تند باد
 من چه دانم که کجا خواهم فتاد
 گر هلام وربالام می دوم
 مقنای آفتابت می شوم
 ماه را بازفتی و زاری چه کار
 در پی خورشید پوید سایه وار
 وهمین عشق است که مولوی را زبانی چیز و آتشین و فکری
 وسیع و دلی تابناک و دلسوز نسبت به نوع بشر بخشیده تا توانسته است
 اثری چنین میم که از مفاخر انسانیت است از خود بیادگار گذارد و بنابرین
 بی مناسبت نیست اگر مشتوفی مولوی را مانند سایر شاهکارهای جهان تراویش
 عشق تلقی کنیم و حتی کیکه از عشق بی ببره مانده باشد قادر نیست که
 شاهکاری بدن عظمت بوجود آورد که
 طفیل هستی عشقند آدمی و پری
 ارادتی بنما تا سعادتی ببری
 مولوی عقیده مند است علت آفریش اینجحان و هرچه اندر وست
 مدیون عشق میباشد و نیز نفوذ عشق قدرت جاذبه بین خورشید و زمین و

ستارگان و ماه را که هر یک از آنها در جای خودش دارای حرکت و جنبش
میباشد - تولید میکند :

جمله اجزای جهان زان حکم پیش .
جفت جفت و عاشقان جفت خویش
هست هر جزوی بعالم جفت خواه
رامست همچون کربا و برگ کاه
آسمان گوید زمین را مرحا
باتو ام چون آهن و آهن ریبا

میل هر جزیی به جزیی می نهد
ز اتحاد هر دو تولیدی جد
هر یکی خواهان دگر را همچو خویش
از پی تکمیل فعل و کار خویش
دور گر دون راز موج عشق دان
گر نبودی عشق بفسرذی جهان
ولی شرح و تفسیرش در بیان نمی گجد و قدری طولانی میباشد
که پایانی ندارد بگته مولوی :

عقل در شرحش چو خردر گل بخفت
شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت
شرح عشق ار من بگویم بر دوام
صد قیامت بگزارد و آن ناتمام
گویی عشق عبارتست از چگونگی منتهای محبت و مولوی نظر
دارد عشق شرهی عده درختی است که جهانیان از لذت آن شاد کا مند و حتی
هر ذره این جهان و آن جهان از آن ببره مند است - طبق اشاره قبلی مولوی

مثنوی را با عشق درد فراق و آرزوی وصل شروع و بعد آروابط هریک
را بطور عارفانه و حکیمانه وصف میکند و تاکیداً گوید عشق وجه تکوین
حیات و داروی هر درد و طبیی جسمانی و روحانی است که همه
بیماریای اخلاقی و روحی از تاثیر کیمیا اثرش کافور میگردد.

ای دوای نخوت و ناموس ما

ای تو افلاطون و جالینوس ما

این عارف بر جسنه اخلاق معتقد است که اصول و دستایر محبت
مسائل زندگانی بشر را تا حد زیاد حل و مشکلات آنرا مرتفع میسازد و نیز
محبت کیمیا ایست که افکار سفلی و جذبات حیوانی و شیطانی که مس خام
را می‌ماند مبدل به زر ثاب می‌گرداند. این فیض محبت است که مرد
مصلوب چوب دار رامسند شاهانه تلقی میکند. یک خورده بوضاحت میگوییم
دار و رسن برایش بمتر له گلستان و جای راحّت است. محبت قدرتی دارد
که مقام پست و بالا را برابر و تفاوت نور و نار و دیو و حور را از بین
میبرد. هر مشکل آسانست اگر محبت در میانست. اتحاد و یگانگی و همدلی
و همناسانی و خلوص و صدق محاصل محبت است. محبت تالیف قلوب
میکند اما افسوس دامن جامعه فعلی ما از این نعمت بزرگ خالی است و بدین
دلیل مسائل بسیار غریج افراد جامعه را گیر کرده و زندگانی آنها را بطور
وسع بشکلات گوناگون دچار و به حد و کیه توزی و عناوت و
مخاصلت و منافرت و نفاق و بد دلی گرفتار ساخته است و در هر صحفه
حیات مردم جنگ و جدال که نتیجه عدم محبت است مشاهده میکنیم و امن
و عدل و داد و راستی و درستکاری که برای بشریت و مقام آدمیت بعد
ناتگزیر ضروریست. بنظر درنی رسد و مردم دشمن یکدیگرند. برادر و پدر
و مادر دشمن سر سخت و تشهه خونست و نتیجتاً سنگ دلی و قساوت در
قلوب افراد جامعه تولید یافته و مظل سنج سخره و شور ساخته است البته

این تخم محبت است که زمین سنگلاخ را می‌شکافد و درخت دوستی و
یگانگی و همدلی و همناسانی می‌رویاند و بر شیرین بیار می‌آرد و حتی
عصاره لذت بخش و راحت نشان کام کسانرا سیراب میگرداند و مزدم
خصوصیت‌ها و عداوت‌بار ایترک گفته تجدید پیمان محبت میکند و رنجها و نا
 Rahati ha ke Hasel Manafat و مخاصمت میباشد از بین برده میشود. القصه
 اگر میر و محبت موجود است نیش مثل نوش شیرین و خوش مزه میباشد.
 این نتیجه محبت است که شاهان خود سر و قرمانان سرکش را رام میکند و
 بنام میاورد و بندگی و انتقام برایشان گوارا میگردد. اینک ابیات نفر مولوی:

از محبت تلخی شیرین شود

از محبت مسما زرین شود

از محبت درد ها صافی شود

وز محبت درد ها شافی شود

از محبت دار تختی می شود

وز محبت بار بختی می شود

از محبت سجن گلشن می شود

بی محبت روشه گلخن می شود

از محبت سنگ روغن می شود

بی محبت موم آهن می شود

از محبت حزن شادی می شود

وز محبت غول هادی می شود

از محبت نیش نوشی می شود

وز محبت شیر موشی می شود

از محبت سقم صحت می شود

وز محبت قبر رحمت می شود

از محبت خار سوسن می شود

وز محبت خانه روشن می شود

از محبت مرده زنده می شود

وز محبت شاه بند می شود

نه، دیگر که استاد سخن عرفانی برای عبرت همه ما گوشزد میکند

ایست که در این جهان نتیجه هر عملی که از نیک و بد که از مسر زند

بخود ما بر میگردد. واقعاً نادر است که با پاداش افکار و اعمال خوب و کیفر

افکار و اعمال بد را در همین دنیا نه بینیم و این موضوع را کمی توضیح

میدهم.

اولاً در ظاهر امکان دارد در عمل افرادی را مشاهده کنیم که هم بد و شرور باشند و سراپا گناه و مرتكب مفاسدی گردند و هم کامیاب و سالم مصنون دیده شوند و ما در این مشاهده از خود بیش سیم پس چطور است که میگویند هر عملی را کفراست - این شخص ظالم و گنگار چرا سزای کردار خود را نمی کشد؟

بلی شاید چنین مواردی پیش آید ولی حقیقت ایست در این باب هم ملاحظاتی بتوان اظهار داشت. اولاً ما که تمام جزئیات زندگی چنان اشخاصی را میدانیم از کجا کامروانی و دلخوشی و عیش نصیب ایشان شده و از جهاتی در رنج و عناب کردار خودشان نیستند یا آیا در آتیه نخواهند شد؟

ثانیاً بعد نیست وجود آنها اگر از لحاظ اعمال خودشان نسبت خود شان مستوجب کیفر است شاید بودشان برای عده ای وسیله خیر است. چنانکه گفته اند: "عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد". در بعضی اوقات ظاهرآ یکنفر گنگار فورآ بکیفر نمیرسد و موقفی هم میباشد بعد نیست

مشیر، بر مصلحت عمومی باشد.

در هر صورت آنچه را که میتوان قاعده کلی حساب کرد اینست که
معولاً کردار نیک سود و شادی و کامیابی میآورد و کردار بد باعث بدبختی
و مجازات میگردد چه زود باشد چه دیر و اینکه حافظه شیرازی نیز میگوید:

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر

کای نور چشم من بجز از کشته ندروی

کاملاً درست است هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت- چیزی
که هست این پاداش یا کیفر باشکال و انواع میرسد و با کاه آدمی ملتفت
نیشود بچه علت و از کجاست ؟ ممکن است نتیجه گناه را مستقیماً و
بعض ارتکاب بد بینیم و گرفتار سزای عمل گردیدم نظیر دزدیکه در حین
ارتکاب بگیر افتد یا مرتكب عمل خلاف عنت که گناهش فاش شود و بلا
فاصله بهام قانون و مجازات گرفتار شود- گاهی می بینیم رنجها و غما و
চصیتیانی بیارخ میدهد و ظاهر علت آنرا نمی فهمیم و با با خود میگوییم
منکه کاری نکردم که باین عواقب گرفتار آمیم باید پیش خود حساب کنیم که
ما در موارد متعدد در عمرمان گناهانی از بزرگ و کوچک گردیدم دیگران
هم همین طور نظام امور را بیم زندند و در زندگی تلاطم ها و پویشانها
بوجود آوردن و در نتیجه همان تلاطمها مارا هم گرفتار ساختند پس ایه
باره که "هر کسی ذره ای خوبی کند آنرا می بیند و ذره ای بدی کند
آنرا می بیند" (قرآن سوره الزلزال آیه ۸۰-۷) سراسر حقیقت :

هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت - اینک ابیات نغز مؤثر

مولوی :

گرچه دیوار افکند سایه دراز

باز گردد سوی او آن سایه باز

این جهان کوهنت و فعل ماندا

سوی ما آمد نداها را صنا

درست هما نطور که اگر در کوهی مسایی بر آریم عکس صدای ما
کم یا زیاد بما بر میگردد بهمین نفع هر عملی را ارتکاب جو نیم دیر یا زود
مستقیم یا غیر مستقیم نتیجه کردار ما بخود ما باز میگردد.

در عصر حاضر که مردم مدعی علم و هنر هستند و واقع علوم
ترقی فوق العاده کرده اما افسوس که هنوز هم در مسائل اجتماعی و دینی و
سیاسی قضاوتی‌ای غلط و خود پسندی و خود پرستی اقوام جهانی را که
چنین ترقیات عظیم منعکس کرده گرفتار و نگران سخت ستبه جو نه. و
کیه تو زی ساخته و دانشمندانیکه قادرند هوا پیما های با سرعت ما فوق
صوت بازند تا عیوق بنازند و با موشکهای عظیم خود ماه و مریخ و زهره
و مشتری را تسخیر کنند قادر نیستند خود پرستی و کیه تو زی و خود
سری و منافرت خود بشر را نیز تسخیر کنند و شیطان خود کامی را از دلها
و مفرو ها بیرون رانند و بقول شیخ معدی :

تو کار زمین را نکو ساختی

که با آسمان نیز پرداختی

تا فکرهای کوتاه و محاکمه های غلط و تنبیلات نا سالم مدام تولید
تابامانی و پریشانی و ناراحتی برای انسان میکند و پیلات راه چاره و
طریق معالجه این بدی بزرگ بشری همین است که هر یک از ما نفس خود را
تهدیب و در قضاوتی‌ای خود ولو مربوط بمسائل جزئی روزانه باشد غور
کنیم و جهان را فقط از نظر خود نبینیم و فوراً حکم صادر نکنیم.

مولوی چنانکه قبل اشاره شده در آن دوره دشمنی های مذهبی در
آسیای صغیر در شهر قونیه اقامت میکرد و جنگلای صلیبی را از ترددیک
میدید و دشمنی های ناروای اقوام را با خون دل مشاهده مینمود و از دشمنی
های بیسوده بشر دلش خون گشت و بی اختیار لب به پند کشود و بیشتر
بزبان حکایت ها و قصه های دل انگیز و حدیث های پیامبر اسلام براهنگانی

پرداخت.

و از آنجمله داستان شیرین طوطی و بقال را سرورد. طوطی خوش زبان بقال که مشتریان را هر زمان سر گرم و شاد میکرد روزی در غیاب بقال از بیه گربه از گوشه دکان بدر پرید و شیشه روغن بادام ریخت بقال چون برگشت بدون رسیدگی بر سر طوطیک زد و موی سر او ریخت و او در شد و سپس پشیمانی بقال فایده ای نباخشد و طوطی از حرف زدن لب فرو بست و آنچه بقال نذر و نیاز کرد طوطی سخن نیا مدد.

روزیکه بقال مایوس و مکدر نشته بود و طوطی مانند همیشه خاموش بود. مرد ژولیه مویی که مولوی اورا "جولتی" میگوید. از آنجا عبور میکرد. همین که طوطی او را دید بحرف درآمد و بی اختیار داد زده گفت:

تو هم مگر از شیشه روغن ریختی که چنین کل شدی. اینگونه قیاس بنفس احتمانه و قضاوت طوطیانه است که میان مردم نفاق می اندازد و افرادی و جامعه هایی مانند آن طوطی که برای ریختن روغن ضرب خورده و سرش طاس شده بود و خیال میکرد هر که سرش طاس باشد شیشه روغن ریخت است.

مردمانیکه متعصب میباشند تصور میکنند قضاوت آنها صحیح و پندار و کردار شان درست است و قصور و اشتباه و گناه فقط از دیگران است و همین نوع فکر خود پرستانه و غافلانه سبب زنجش و تفاخر و تغرقه میگردد و جدل و مخاصمت و مجادلت در بین مردم جامعه ای نفوذ میکند که در آتش آن می سوزد.

آفرین! یک مرد پاکناد و بزرگ و عارف نفر اندیش در چنان زمانی لزوم برداری و حقیقت جوئی و ترک تعصب و دریافت حق را در سلک داستانی جالب و جاذب و آموزنده اخلاقی بر شه نظم کشیده واینکه خلاصه اثرا نتیجتاً از قول خود شاعر عارف نقل میکنم:

بود بقالی و او را طوطی
 خوشناو سبز و گویا طوطی
 در دکان بودی نگبان دکان
 نکته گتی با همه سودا گران
 روزگ چندی سخن کو تاه کرد
 مرد بقال از ندامت آه کرد
 بعد سه روز و سه شب حیران و زار
 بر دکان بنشته بد نومید وار
 جولقی سر برهنه میگشت
 با سر بیمو چوپشت طاس و طشت
 طوطی اندر گفت آمد در زمان
 بانگ بر درویش زد که هی فلان
 از چه ای کل با کلان آویختی
 تو مگر از شیشه روغن ریختی
 از قیاس خنده آمد خلق را
 کوچو خود پنداشت صاحب دلق را
 کار پاکان را قیاس از خود مگیر
 گرچه باشد در نوشتن شیر شیر
 ملت زنده ملتی است که دو طرف زندگی اجتماعی او که یکی
 کودکی یا اوایل عمر و دومی پیری یا اواخر عمر کاملاً نشاط اور و مصون
 و مرقه باشد تا اولیا ها برای زندگی بهتر آمده گردند و دومیها از زحمت و
 عمر خود ببره برنند و زندگی پیرانه آنان موجب آمید واری اخلاف گردد که
 پشت سر آنان بیمان مرحله تزدیک شوند.
 برای یک زندگی کامل اجتماعی همکاری و خوشی و شاد کامی تمام

طبقات در تمام مراحل عمر لازمت و اگر یکی از مراحل عمر، چه دوران کودکی، چه عد جوانی و چه دوره پیری مختل و ملال آور باشد آن یکیها هم بالطبع ناقص و ناکام خواهد بود.

از شرایط حق شناسی نسبت به معمرین اینست که ضعف و از کار افتادگی را برآنها وبال نکنیم و دل آنها را نشکنیم و بدانیم که خود ما هم روزی از کار می‌افتیم و این شتر بدر خانه هر یک از ما خوابیده است، باید آوریم آن داستان موثر دلخواشی را که گفته‌اند پیری قدخدانیه در رهگذری افغان و خیزان میرفت و کودکان بی تباری از راه تمسخر باو گفتند چه گم کردی که جستجو میکنی که متظور شان طمعه زدن بقد خمیدگی او بود. پیر در جواب آنان آهی کشید و گفت "جوانی را گم کردم" البته کودکان بی ادب بیخبر نفهمیدند که گفته پیر اشاره بمعنی دیگر هم میکرد و آن این بود که یک روز شما هم جوانی و عنتفوان شباب را، گم خواهید کرد و شاید معروض سخره از خود کوچکتران خواهید گشت. بلى ملتای لایق زنده پیران خود را مرفه و شادکام میدارند و از داشن اندوخه و تجربیات قابل تقدیر آنان استفاده میکنند و بانان احترام واقعی میگذارند نه از بابت ترحم بلکه از بابت حقشناسی و بدین منوال امید زندگانی را در جامعه‌ی خود زیاد میکنند و همه می‌فهمند که در چنان جامعه هر فرد عاقبت بخیر است و میتواند با دلگرمی خدمت کند. این قاعده بخصوص از لحاظ خدمتگزاری و شناختن قدر خدمت در طالع ملل موثر است.

ملت زنده و لایق قدر خدمت را می‌شاند و ارزش خدمات را هرگز فراموش نمی‌کند و این حقیقت که مایه زندگی ملت‌ها باید از میان افراد و خانواده‌ها ظلیور کند و بجامعه و کشور برسد. مولانا جلال الدین در این موضوع قدر شناسی از سوابق خدمت و تقدیر کار و زجمت ساده ترین و عادی ترین مثال را انتخاب میکند و

همانطور که رسم اوست متول بدامستان میشود و قصه موثر مرد چنگی را میگوید که ظاهراً حکایتی است ساده و عادی و در باطنی درسی است مم برای تمام طبقات انسانی از اعالي وادانی و ملت و دولت.

چنگی که از سلای چنگ و آواز او بلبل بیخود شدی و مرغ دل می بردی روزگاری برآمد که پیر شد و آوازش رفت و قیش خم گشت و بشر فایده جوی خود پرست او را بیچاره گذاشت و او گرسنه و شکسه دل و بی یار ماند. سر انجام چنگ خود را برداشت و بگورستان رفت و خطاب به خداوند میربان ساده دلانه چسبین گفت :

نیست کسب امروز مهمان تو ام

چنگ پیر تو زدم کآن تو ام

ندای مخلصانه او بدرگاه آفریدگار ذره پرور داد گستر رسید و در دم روان او را از فشار این جان جسمانی ازاد ساخت و فی الفور خلیفه خوابی دیده مأمور شد فوراً بگورستان رود و پیر چنگی را دریا بد و او را فارغ و خشنود سازد :

بلبل از آواز او بیخود شدی

یک طرب ف آواز خوبش صد شدی

از نوايش مرغ دل بوان شدی

وز صدایش هوش جان حیوان شدی

چون برآمد روزگار و پیر شد

باز جانش از عجز پشه گیر شد

پشت او خم گشت همچون پشت خم

ابروان بر چشم همچون پار دم

گشت آواز اطیف جانفراش

ناخوش و مکروه وزشت و دلخراش

سست سیر ر میننم دادی بسی
 لطف ها کردی خدایا با خسی
 نیست کسب امروز مهان توام
 چنگ ببر تو زنم کان توام
 چنگ را بردشت شد الله جو
 سوی گورستان یثرب آه گو
 چنگ زدبیار و گریان سرناد
 چنگ بالین کرد و برگوری فتاد
 گشت آزاد از تن و رنج جهان
 در جهان ماده و صحرایی جان
 در این موقع بود که خلیفه خواب نداشت و دستور یافت و جمی کافی
 نزد چنگی ببر و حاجت او را رفع کند. بخلیفه چنین گفته شد:
 بنده ای داریم خاص و محترم
 سوی گورستان تو رنجه کن قدم
 پیش او بر کای تو مارا اختیار
 اینقدر بستان کنون معذور دار
 شاعر عارف نبان بین میخواهد ما را درس خدمت شناسی بدهد که
 سوابق خدمت مردم را هیچوقت بیانه‌ی اینکه دیگر در مانده شده‌اند.
 فراموش نکنیم زیرا همه چنان عاقبتی دارند و اگر بخاراطر خدا عمل نکنند لا
 اقل بخاراطر خود عمل کنند.

اب ~~حبل~~ پیر ضعیف بیماری است که آوازش بحکم طبیعت ناخوش
 و نا جبوع شده بود. ولی پیرانی بیشمار روشن و خدمتگزار. داریم که
 موی شفید دارندولی صولت آنا نشانه‌ی ورزیدگی و لیاقت و نوونه تجربه
 و پختگی است و مسلمان نسل جوان به کار و افکار آنان احتیاج دارد. بهمان

دلیل که نسل بعد هم بکار و افکار این یکیها حاجت خواهد داشت و اگر بنا باشد اخلاف . به اسلاف خود اعتنا نور زند اخلاف آنان نیز به آنان بی اعتنا می باشند. در اثر آن ملتی ناچلف بار خواهد آمد و خدمت در محیط چنان ملتی معنی و فایده ای نخواهد داشت.

اساسا بطوریکه مکرر گفتم اکثر بلکه همه مفاسد از خود پرسنی است و تاجهانیان خود پرسنی و خود خواهی را ترک نکنند و بخدا پرسنی نگروند طالع بشر مدام غم و درد و ناکامی است - روی همین حقیقت است که بزرگان جهان و سترگان عالم عرفان و از آنجلمه مولانا جلال الدین اشعار پر منز و نکته های نفر از راه داستانی زیبا در نکوهش انواع خود پرسنی بیان کرده اند.

یکی از آنها داستان طوطی و بقال بود که مفهوم آن جلب توجه است. باینکه هرگز مغروم فکر و عقیده خود نباشیم و گوشمان و چشممان برای دیگن و شنین عقاید دیگران باز باشند و هرگز با غرور خود پرسنی قضاوت خود را املاک حقیقت قرار ندهیم و قیاس بنفس نکنیم و جانرا بدیده دیگران هم نگاه کنیم.

این همه اختلافات منهنجی و فلسفی و سیاسی که در ملل جهان وجود دارد علت و نتیجه خود پرسنی و قیاس بنفس است . با اتفاق می افتد که حس خود پرسنی در نباد ما نهان میشود و ظاهراً بروز نمیکند و ماتصور میکنیم از بین رفته و زوال یافته ولی احوالی پیش میابد که آن حس جان میگیرد و بجوش و خروش میاید و اخلاق حقیقی مارا نمودار میسازد. مولانا این نفس خواب رفته ای موقتی را بازدھای تشبيه میکند که در زمستان و مناطق یخبندان ظاهرآ منجمد. و فرده گشت و مار گیری آنرا مرده پتنشت و چون آنرا بگرم سیر برد بار دیگر جان گرفت و موجب خطر و هلاک مردم گردید :

مار گیری رفت سوی کوههار
 تا بگیرد او به افسونهاش مار
 اژدهای مرده دید آنجا عظیم
 که دلش از شکل او شد پر زبیم
 مار گیر آن اژدها را بر گرفت
 سوی بغداد آمد از بر شگفت
 کاژدهای مرده ای آورده ام
 در شکارش من جنگرهای خورده ام
 او همی مرده گمان بر دش و لیک
 زنده بود و او ندیش نیک نیک
 او ز سرماها و برف افسرده بود
 زنده بود و شکل مرده می نمود
 تابه بغداد آن هنگامه جو
 تا نند هنگامه ای بر چار سو
 بر لب شط مرد هنگامه نداد
 غلقله در شهر بغداد او فتاد
 مار گیری اژدها آورده است
 بلعجب نادر شکاری کرده است
 جمع آمد صد هزاران ژاژ خا
 حلقه کرده پشت پا بر پشت پا
 آفتاب گرمسیرش گرم کرد
 رفت از اعضای او اخلاط سرد
 مرده بود و زنده گفت او از شگفت
 اژدها بر خویش جنبیین گرفت

بندها بگست و سیرون شد ز زیر
اژدهای رشت غران همچو شیر
در هنست س خلاة کشته شد
از فتاده و کشتگان صد پشه شد
مارگیر از ترس بر جا خشک گشت
که چه آوردم من از کسیار و دشت
نفست اژدهاست او کی مرده است؟
از خم بی آلتی افسرده است
حقیقت ایستگه همه‌ی ماحال این اژدهای بخترناک را یا در حال
طفیان یا در حال فسرده و خمود با خود تاریم تا چه اراده‌ی چه تربیتی و
چه توفیقی داشته باشیم؛ از این لحاظ برهمه‌ی ما واجب است همواره برای
مواجه و مبارزه با دیو نفس اماره که ظاهرآ فسرده و خفته است، آمده و
کوشا باشیم که بدینصورت ماجهاد اکبر کرده باشیم.

سیر آسمانی اقبال

و پیشینه آن در

ادبیات شرق و غرب

خانم دکتر روح انگیز

اقبال در جهانی ناهمزمان رشد کرد. جهانی که ازید سر انقلاب علمی و تکنولوژیکی انسان را به اندیشین و تدش و امیدار و از سوئی دیگر با جهل، عقب ماندگی و فتر دست به گریبان می کند و در انتهای به فرسودگی جسمی و روحی می کشاند. در چنین تضادی انسان متکریا به خود آگاهی میرسد و یا به مرحله ای از خودبیگانگی. انسان آگاه در پی شناخت ساختارجا معه و علل به وجود آمدن شکاف و فاصله. میان پیشترفتگی و عقب ماندگی. تضاد همزمانی عوامل نا متجانس. علت تاخیر در عقب ماندگی و همزیستی تضادها اندیشه می کند و در مقابل بحرانی ترین شرایط می ایستد تا واقعیات را افشا کند و برای رسیلین به جامعه ای آرمائی مبارزه من کند. انسان آگاه واقعیتا و تجرب گذشته را با دستاوردهای عصر خود پیوند می دهد و کلیت می یابد و در راه آگاه کردن انسانهای دیگر مبارزه می کند تا او را از بی هویتی که فرآیند سلطه استعمارگران است رها کند. اقبال شاعر متکر و انسان آگاه در شرایطی در دنیاک زندگی کرد. در بحرانی ترین شرایط سیاسی، اقتصادی، اجتماعی شبے قاره پاک و هند، در شرایط اسفناک کشورهای جهان سوم، در شرایطی که استعمارگران غرب کشورهای مسلمان نشین را به مستعمره خود تبدیل کرده، بودند. عراق، مصر، اردن و فلسطین را بریتانیا زیر سلطه داشت و مراکش، لیبان، الجزایر و تونس در چنگال استعمار فرانسه بود و ایران و افغانستان هم که مستعمره مستقیم نبودند چنان تحت تسلط و نفوذ استعمارگران بودند که به گسته ناصر الدین شاه "این چه مملکتی است که حتی شاه بدون اجازه آنها حق مسافت ندارد" (۱)

در حوالی سالهای ۱۸۵۷ میلادی که حکمرانان مسلمان شبے قاره مغلوب استعمار بریتانیا شدند وضعیت سیاسی و اجتماعی شبے قاره دگرگون شد

آزادی و استقلال سلب شد و منذهب و زبان در معرض تعرض قرار گرفت. قوانین مدنی جایگزین قوانین جزانی اسلامی شد و مسلمانان به علل مختلف موقعیت‌های خویش را از دست دادند. در روزگاری که تاریخ زبان و ادبیات فارسی بدست استعمارگران غرب در شبے قاره پاک و هند بسی می‌شد و رسمیت هشتصد ساله خودرا از دست میداد و میرفت تا پس از گذشت از دوره فترت به زبانهای متروک بپیوندد. در روزگاری که به علت شرایط سیاسی حاکم زبان فارسی اعتبار خودرا از دست داد بود و انحصار طلبان غارت گربرای منافع خود در کشور استعمار زده شبے قاره زبان انگلیسی را در اداره‌ها و مدرسه‌ها جایگزین کرده بودند و بازاری جهت عرصه آن نبود. اقبال به زبان فارسی که درحال احتضار بود شعر سرود. باتوجه به آن شرایط ناگوار و اندوهناک گرایش اقبال شاعر و منکر شبے قاره‌ای به زبان فارسی بستودنی است.

آگاهی به ضرورت گسترش زبان فارسی در شبے قاره پاک و هند در آن زمان بنا به علل مختلف می‌توانست نشان دهنده مخالفت و نیایانگر ناسازگاری با استعمار بریتانیا و انگلیزه‌ای برای وحدت بین مسلمانان باشد. شناخت هنر شاعری از او انسانی آگاه ساخته. انسانی که باشعرش پرچم رهبری و تربیت ملش را بدوش کشید و مسلمانان رنج کشیده کشور خود را بیدار ساخت و عملاً زندگی تازه‌ای به آنان بخشید. او شعر را وسیله‌ای جهت رسمین به اهداف سیاسی، اجتماعی خود قرار داد و میر گونه سک هندی را به آفریش واقعیتاً و امیدهایی رهایی بخش دگر گون ساخت. او از ساله‌هه شاعران سمبولیست بود و سنانی و عطار و مولانا و عراقی را پیش رو داشت. برای شناخت اندیشه هدف و سک اقبال به شاهکار تخیلی و نماد گرایانه او "جاوید نامه" نگوشی داریم. غنای زبان و ادبیات فارسی و وجهه انسان سازی آن اقبال را در

گزینش زبان فارسی برای ارائه نظرات و افکار فلسفی · دینی و عرفانی و سیاسی خود و حصول به کمال مطلوب و آرمان انسان خود آگاه او ترغیب کرد تا ضمن تمثیل انسان را از سرنوشت جایگاه و آینده خود با خبر سازدو به جامعه ای کامل و جهانی مطلوب راهنمایی کند.

اگرچه تمام سفرهای روحانی جنبه معنوی و تمثیلی دارد و لازمه است آن عقل و آگاهی است تا سالک را به عالم وحدت برساند و به چگونگی حیات بین از مرگ اختصاص دارد. اما اقبال در عروج روحانی خود فراتر از تعیت موجود از زبان قهرمانان نمایشنامه اش پیرامون مسائل دوره، معاصر، امتدی، موجودیت، ارتباط‌ها، پیوندها، نیکی‌ها و بدیها نظراتش را بیان کرد و با تعلیماتش انسان یک بعدی و یکسو نگر را به مبارزه علیه نفس خویش و علیه بندگی برانگیخت و او را به سوی خود آگاهی کشاند. انسان به حکم ضرورت گاه رموز و اسرار آفرینش و حوادث گوناگون خلقت را تبیین می‌کند و با کلیت دادن به دانسته‌ها و تعمیم آن به جهان بینی ویژه‌ای می‌رسد و زمانی ناتوان و متحیر در آن می‌ماند. گاه با توصل به قدرت پروردگار و گاه با تثیث به نیروی تخیل و رویا نادیدنیها را به باور می‌نشیند.

در روند تکاملی اندیشه ها و آرزوهای نوع بشر دست یافتن و آگاه شدن از عوالم لاهوتی و روان و نهاد انسانی سابقه ای طولانی دارد. اما همیشه تصور انسان چنین بوده است که دنیای غیب به خدایان ارواح و پریان تعلق دارد و انسان کنیکاو برای دستیابی به حقیقت خیالها، رویاهای و پندارهای خود را بصورت افسانه درآورده است. در این اسطوره ها آرزوهای دور و دراز بشریت و سرگشته‌گی و حیرانی حکما، متفکران و عارفان نفته است. اسطوره ها تجلی گاه آرزوها و آرمانها و هراسهای انسان اند. در تاریخ ادبیات جهان داستانهای فلسفی، تعلیمی، حکمی، عرفانی با اسطوره سخت

در زیر ربعت وجود شباهتهای تزدیک امکان منشا . و احتمال را بین آنها می توان اثبات کرد. سفر بدنیای ارواح . جاودانگی روح و زندگی پس از مرگ. در اساطیر تمدنیای نظری یونان . رم . مصر . هند و ایران به گوتا های متفاوت وجود دارد. در ادبیات بابل برای به دست آوردن تموز *Tammuz* ایشتاز *Ishtar* به دوزخ سفرمی کند. در اساطیر یونان . ارفسوس *Orfeus* برای یافتن همسرش اورودیکه *Eurudike* به ها دس (جهنم) میرود. در اسطوره های هند گناهکاران به یکی از طبقات هفتگانه جهنم و تزدیما *Yama* خدای مرگ میروند. اما مفصل ترین داستانی که ازین دست باقی است زانیده خیال هومر *Homer* شاعر بزرگ یونان است. ظاهرآ هشت قرن پیش از میلاد هومر در حما سه ادیسه *Odysseus* قهرمان داستانش اولیس پهلوان یونانی را به دنیای ارواح می برد و در دوزخ با ارواح گنستگان و پهلوانان یونانی روپرتو می کند. پس از این سفر خیالی اولیس به دنیای زندگان باز می گردد و شرح سفر را باز می گوید - افلاطون *Plato* در کتاب جمهور *Poiteia* که پنج قرن پیش از میلاد در شهر آتن نوشته است به دنیای پس از مرگ توجه دارد - جمهور افلاطون مشتمل برده کتاب است و بحث اساسی درباره عدل و تحقیق به کمال مطلوب در ایجاد جامعه است. در کتاب دهم افسانه ار *ER* مربوط به دنیای پس از مرگ است که هدف از آن ترتیب و تذییب نفس جنت نیل بمراتب ترقی و تعالی است. در این افسانه مرد دلیری به نام ار *ER* پسر آرمینوس *Armenius* و از اهالی پامفیلیا *Pamphylia* در جنگ کشته می شود. پس از ده روز که اجساد کشتهگان را جمع کردند جسد او را تازه یافتند. اورا بخانه برداشت و روز دوازدهم اورا در آتش افکنندند. اوناگران زنده شد و آنچه را در آن جهان دیده بود تعریف کرد. از آن جمله ارواح گناهکاران را که در دوزخ عذاب می بینند و آردیه *Ardaeus* ستمکار

پامفیلی را دید که در فهر دورح دست در پاییش در ریچیر بود و نوشتی را چه خار شانه می زدند و گناهانش را با صدای بلند به گوش همه می رسانندند. برای ثوابکاران نیز زندگی نویسی را دید و روح داد.

ویر گلیلیوس Virgilious شاعر بزرگ روم پنجه سال قبل از میلاد در اثر معروفش حاسه انتید Aeneid که آنرا در سالیابی آخر عمرش سرو د و شامل دوازده کتاب است. قبرمان داستانش اتنا Aenea را چون قبرمان اساطیر یونان به دوزخ می فرسد تا ارواح گذشتگان را بیند. او در این سفر روح پدر و عده دیگر را می بیند و خدایان اسرار آینده را به او می گویند. در کتاب مقدس نیز اشاره هایی به سفر رسولان به بیت و دوزخ شده که هدف از آن ثبات هر چه بیشتر اختقادات مذهبی است. در منابع زرتشی سفر به دنیای ارواح و رویاهای تخیلاتی از این دست و شامت اثنا با یکدیگر سابقه دارد.

درین یشت زرتشت با اورمزد ملاقات می کند و زرتشت زندگی جاوید را از او می خواهد. اما او رستاخیز را وعده می دهد و اورابا نوشاندن چند قطره آب به خواب هفت روزه می برد. زرتشت پس از بیماری شرح این خواب را بیان می کند. در زرتشت نامه نیز گشتابی با یاری زرتشت به خواب میرود و بیشت را می بیند. کتاب ارداویرافنامه که ظاهراً قرن سوم هجری نوشته شده نیز مسیری است خواب گونه که موبدی زرتشتی پس از بیمار شدن شرح پاداشها و شکنجه های آن جهان را جبت استوار کردهن عقاید دینی مردم بیان می کند. این کتاب که در صد و یک فصل به خط پلوی (آم دبیره) نوشته شده سفر ارداویراف مرد پرهیز کار و پاکی است که موبدان اورا برای مسیر در جهان دیگر و آگاهی از روح در گذشتگان انتخاب کردهند. این سفر روحانی را از آتشکده آذرفرنبغ آغاز کرد و هفت شبانه روز به همراهی دو فرشته به طبقات بیشت و دوزخ رفت و پاداش

نیکوکاران و پادافرہ گناهکاران را دید و به پیشگاه اور مزد پذیر فته شد و پیام اورا برای هم کیشان خود شنید و روز هفتم به این جهان باز گشت و مشاهدات خود را شرح داد. شرح دوزخ در ارداویر افتابمه و کمدی‌الی شباht عجیبی بهم دارد.

در تصنیف اسلامی نیز شرح عروج و سفر به جهان دیگر از معراج پیغمبر اکرم (ص) که به همراهی جبرتیل صورت گرفت شروع می‌شود و با دیدن میکانیل و به حضور حق رسیلین به پایان می‌رسد. در زبان فارسی شرح معراج پیغمبر اکرم (ص) حد اقل به صورت ۲۲ مراجعته به وسیله نویسنده‌گان و شاعران نگاشته شده است. البته شرح معراج شباht اندکی با موضوع مورد بحث مادرد. اندیشه وجود بیشت و دوزخ و بزرخ (همستان) همانگونه که در اعتقادات زرتشتی وجود دارد با اندک اختلاف در دین اسلام نیز هست. اما از پلی بنام چینو نخستین بار در کتابی از زرتشتی یاد شده که در منابع اسلامی آنرا صراط گته‌اند. در ادبیات دینی و اساطیر شرح سفر انسان زنده به دنیای ارواح به گونه‌های مختلف وجود دارد که اصل و اساس اعتقاد به ماوراء الطیبیه در هر دینی به اعتقادی نظری دنیای پس از مرگ و جاودانگی روح بستگی دارد.

از شاعر و متنفس و فیلسوف نایابنی ای عرب ابوالعلاء معروف نیز رساله‌ای در شرح سفر به دنیای مردگان وجود دارد. این رساله در قرون چهارم هجری نوشته شده ... انگیزه نوشتن رساله الففران (آمرزش) رساله‌ای است که ابوالحسن علی بن منصور حلبي مشبور به ابن القارح برای او فرستاده و پس از شرح حال خود به پاکی و اجتناب از شهوت و گناهان خود اثاره نموده و عقاید ملحدان و زنادقه را رد و از فساد عقاید مردم همزمانش شکوه شکایت کرده است. اگرچه معلوم نیست که هدف از نگارش این رساله چه بوده است؟ اما ابوالعلاء آنرا کنایه‌ای به خود فرض کرد و بالحنی تمخر

امیز رساله الفران را در پاسخ ابن القارح نوشت. ابن کتاب شامل دو قسم است. در بخش نخست ابن القارح را به بشت و جهنم می برد و بار دیگر به بشت بازمی گرداند و در قسم دوم مطالب رساله ابن القارح را جواب می دهد. ابوالعلاء برای تصویر کردن بشت و جهنم و برزخ به ایات و اخبار اسلامی نظر دارد. در بشت ابن قارح را با ارواح بزرگانی روپروردی کند که انتظار داشت آنها در جهنم بیست. در راه جهنم به بشت عفریتان می رسد که در قرآن در سوره الاحقاف آیه (۲۹ تا ۲۲) و سوره الجن (آیه ۱۱ تا ۱) آمده که جایگاه جن است. در جهنم شیطان را می بیند که در آتش می سوزد و بر دستها و پاهای او غل و زنجیر است و ارواح مردگانی که انتظار میرفت جایگاه آنان بشت باشد. ابن قارح گفته با دوزخیان را ببی فایده می یابد آنها در بدبختی ایدی رها می کند و به بشت باز میگردند. ابوالعلاء فیلسوف و متفکر عرب شک فلسفی خود را همراه با ماهیت اعتقادات دینی در این رساله آورده است.

ابن العربی صوفی و متفکر بزرگ او اخر قرن ششم هجری در کتاب فتوحات مکیه بر اساس اعتقاد خود به تصوف مقام انسان را در عالم غیب و زندگی پس از مرگ با تکیه بر اعمال خیر و شری که انجام داده تصویر می کند.

"مسیر العبادی المعاد" یا "کنز الرموز" سروده حکیم سنانی غرنوی در اوائل قرن ششم هجری حاکی از سیر نفس و سفر روحانی است که معانی دقیق عرفانی را با معرفت و آگاهی به نظم کشیده. او لازمه سفر روحانی را عقل و معرفت و خود آگاهی می‌داند. سنانی در این سفر عتاب صفات حیوانی را وصف می کند و جایگاه حسودان کیه توزان طمع کاران را تصویر می کند و از نفس نامیه که عالم ظلمانی است شخص را به نفس ناطقه که عالم نورانی است راهنمایی می کند و در فلک قمر عطارد زهره

مریخ مختاری زحل و بالاخره فلک الافق اک روح مردگان را می بیند که
بر حسب نوع گناه یا ثواب جایگاه خاصی دارند.

چنانکه گفته شد به دنیای مردگان در اساطیر و ادبیات غرب سابقه
طلولاتی دارد اما "کمدی الی" این "حمسه عظیم زمین و آسمان" و مظیر
ترکیب منصب و شعر منحصر بفرد ترین کتابی است که تاکنون تصاویر کامل
و مشخصی را که امیزه ای از منصب و تخیل است ارائه داده.

"کمدی الی" که در قرن سیزدهم میلادی (قرن ۷ هجری) بوسیله
دانه آلیگیری شاعر ایتالیانی سروده شده مشتمل بر تمثیل اشاره و استعاره و
شامل صد سرود است. در این کتاب دوزخ، برزخ و بیشت ده طبقه اند.
سفر دانه از دوزخ شروع می شود و ویرژیل شاعر بزرگ لاتین (مظیر
عقل) راهنمای اوست. شیطان در نقطه مرکزی دوزخ و در ظلمات محض
فرمانروای دیار رنج است و گناهکاران هریک بر حسب نوع گناه در یکی از
طبقات جهنم جا دارند و محروم از امید در حال عناب اند. بعد از عبور از
دوزخ به برزخ یعنی حدفاصل گناه و پاکی می رسند و اینجا مرحله ترک
گناه و پیشمانی و توبه است و با نیروی امید راه بیشت را که مظیر صفا و
رستگاری است به راهنمای بنا تریس (مظیر عشق) پیش می گیرد و پاداش
شوایکاران را می بیند. اگرچه فکر و طرح چنین سفری سابقه دارد اما "کمدی
الی" از همه آنها وسیع تر، مفصل تر و کامل تر است.

"صبح الارواح" کتابی است که آنرا به اوحد الدین کرمانی صوفی
مشهور نسبت داده اند امامشمس الدین محمد بن ایطفان بر دمیری کرمانی آنرا
در قرن هفتم هجری (قرن ۱۲ میلادی) نوشته است. در این سفر نیز شاعر
غمگین برکوهی نشسته که پیری به نزد او می اید. پیر در تمام سفرهای
روحانی مظیر عقل است و معین الدین صفا از علماء و متصوفان بزرگ قرن
ششم همان مظیر آگاهی و معرفت است که شاعر را در این سفر راهنمایی می.

کند و عجایبی را به او نشان میدهد. نخست به شهری می‌رسد که:

پر دیو و ددو تهی زمردم

بومش همه جای مار و کژدم

شاعر از پیرمی پرسد این چه جانیست و او پاسخ میدهد:

گفتا که دیار غافلانست

بگذر که نه جای عاقلانست

به شهر نفس لوامه، مطمئنه، صفت خطیره قدس، شهر نفس راضیه

و مرضیه، عاشقه و فقیره می‌رسد و در هریک از این منازل روان عده‌ای

رامی بیند. صفت عاشقان را پیر چنین توصیف می‌کند:

از باده عشق مت گشته

در هستی عشق هست گشته

زیرا در این مرحله وحدت است که نایتی ندارد و اول و آخره‌هه

از اوست و خوده‌هه اوست.

جاوید نامه اقبال با این پیشینه عروجی است در پنهان آسمان که در پاسخ کمی

البی دانه و در سال ۱۹۲۲ میلادی سروده شده، این کتاب چون دیگر سفرهای

روحانی که قبلاً متذکره شدیم زانیده تخیل قوی شاعر است اما علیرغم

همه آنها توجه اساسی اقبال در آن پیرامون مسائل سیاسی روز و نتیجه گیری

از آنها برای ببود اوضاع ناگوار دوره معاصرش بود که او را زجر میداد. این

اثر حاوی تمام عقاید فلسفی و مذهبی و نتیجه افکار و اندیشه‌های اوست.

جاوید نامه محصول سرکوب و خاموشی ملت مسلمان شبه قاره و مجموعه

ای از و ضعیت سیاسی، تاریخی، فلسفی اجتماعی و مذهبی یک دوره

است. اقبال سعی داشت تا با عملی کردن اندیشه‌ها و تخیلات خود برای

رسیدن به یک جامعه آرمانی مبارزه کند. برای او فاصله اندیشه تا تحقق اندک

بود. اگرچه جامعه‌ای که اقبال لاهوری را در خود داشت با پی عدالتی

محرومیت و نابرابری بنا شده بود. اما اندیشه مبارزه و خوش بینی برای رسیدن به جهانی مطلوب کافی بود. اومی اندیشید که چگونه شرق را از بردگی فکری و سیاسی غرب نجات دهد. برای بیداری مسلمانان شبه قاره بدست اوردن استقلال و آزادی و رهنمایی جهت رسیدن به مراتب کمال به استعماره و تغییر رو می آورد. اقبال با تصویر کردن شخصیت های واقعی در جاوید نامه و مطرح نمودن نیکوکاریها و زشتکاریها هدفی جز هشدار و آگاهی دادن نداشت. آگاهی و اشنایی اقبال با حکمت و عرفان ایران از

نخستین کتابش با عنوان The Development of Metaphysics in Persia

(سیر فلسفه در ایران) نمودار است. آگاهی از این تعلق فلسفی را در ژرف ترین افکار و تخیلاتش می توان دید. آنچاکه مولانا (مظیر عشق) را برای همراهی در سفرش به تمام فلاسفه و متفکران غرب ترجیح میدهد و آنچاکه زروان Zurvan ایزد زمانه بیکرانه و جاودانه اورا به عوالم ملکوتی می برد اقبال در سفر روحانی خود پیر بلخ را به همراه نارد و در این سیر پیشتر می رود و زروان مظیر زمانه بیکرانه و تمثیل زمان مناوم نیز پاؤ همراه می شود و اورا به جهان لاهوت می برد. نخست به فلك قمری رسند و عارف هندی حتایقی را به او می گوید. سپس به ارواح بودا، زرتشت، مسیح و محمد(س) روپروری شود و هریک برای هدایت نوع بشر سخنی می گویند - به فلك عدلاردمی رسند.

گفت رومی این مقام اولیاست

آشنا این خاکدان باخاک ماست

از روح سید جمال الدین اسد آبدی و سعد حلیم پاشا را که در اعتقادات سیاسی- مذهبی شباھتی دارند می بیند و آنها نظرات و راهنمایی خود را جست اتحاد بین مسلمین باز گومی کنند. در فلك زهره مجلس خدایان اقوام قدیم برپاست و روح درویش سودانی را می بیند. اوعلیه تسلط و استعمار

انگلیس مبارزه کرد و زمانی یکوتاه موفق شد اما لرد کچنر انگلیسی بر او غلبه کرد و اورا بشدت آزار داد. در فلک مریخ بحث درباره تقدیر است و پیام به زنان - در فلک مشتری با ارواح بزرگانی نظریه منصور حلاج غالب دهنوی و طاهره (قرة العین) روپرتو می شود و مسائلی پیرامون تقدیر و بندگی مطرح می گردد. به فلک زحل می رسد و ارواح خانان به وطن و ملت را در دریابی خونین می بینند. در "کمدی الی" خانانی به وطن در طبقه نهم دوزخ در میان ظلمات محض و سرمای مطلق گرفتارند. روح جعفر بنگالی وزیر سراج الدوله حاکم بنگال که در جنگ ۱۷۵۷ میلادی با انگلیسیها در توطنه خانانه ای علیه ملت مسلمان شرکت کرد و موجب شکست سپاه مسلمانان شد. همراه با روح صادق دکنی وزیر تیپو سلطان حاکم میسور که او نیز در جنگ ۱۷۹۹ میلادی با قوای انگلیس متحده شد و به دین و ملش خیانت کرد در بدترین و وحشتناکترین جایگاه در حال عنابتند. اقبال خشمگان و انتقامجو سخت ترین شکنجه را لایق خیانتکاران به وعلن و ملت می داند. اقبال در آنسوی افلاک نیجه فیلسوف آلمانی را سرگردان بدنبل حقیقت می بیند و در بیشت روح شرف النسا دختر عبدالصمد حاکم پنجاب و سید علی همدانی مبلغ اسلامی ایران در کشمیر و ملا طاهر غنی کشمیری و عده دیگری از بزرگان منصب و تاریخ را می بیند و سیر افلاک را در شعور ذات حق که آخرین متزل ارتقای نفس است به پایان می برد. زیرا اقبال از شعور ذات (خودی) و شعور هستی گذشته بود تا به او رسیده بود. اقبال در تمام طول سفر خیالی خود از انتقاد به عقاید و اعمال نادرست اظہار نظر درباره بزرگان و نتیجه گیری صحیح از آنها غافل نماند. جاوید نامه شاهکار تخیلی. فلسفی اقبال به چند زبان ترجمه شده در ۱۹۷۳ میلادی به وسیله حبیب مجیب المصری به عربی ترجمه (

فی السما) و در قاهره به چاپ رسیده. به زبان ایتالیانی نیز توسط پرسور
الیساندرو بوزانی انجام شده است.

منابع

۱. احمدی احمد : دانای راز مشهد زوار ۱۳۴۹ ش-
۲. ارداویراف . ارداویراف نامه. رحیم عفیفی مشهد دانشگاه مشهد ۱۳۴۲ ش
۳. افلاطون جمیور ترجمه فواد روحانی تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۸ ش
۴. اقبال محمد سیر فلسفه در ایران ترجمه امیر حسین اربیان پور تهران موسسه فرهنگی منطقه بین باهمکاری باعثاد ۱۳۵۴ ش
۵. اکرم سید محمد اقبال در راه مولوی لاهور انجمن دوستی ایران و پاکستان ۱۳۴۹ ش-
۶. دانه آیگیری کندی الی شجاع الدین شفا تهران کیهان ۱۳۵۱ ش
۷. ریاض محمد اقبال لاهوری و دیگر شعرای فارسی گوی اسلام اباد انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ۱۳۵۱ ش
۸. سنانی حکیم مثنویهای حکیم سنانی تصحیح محمد تقی مدرس رضوی تهران انتشارات دانشگاد تهران ۱۳۴۱
۹. سینا ابو علی معراج نامه تصحیح نجیب بنبل هروی مشهد بنیاد پژوهش‌های استان قدس رضوی ۱۳۵۶ ش-
۱۰. عرفانی عبدالحمید رومی عصر تهران کانون معرفت ۱۳۴۴ ش

- فروخ عمر. عقاید فلشی ابوالعلاء. ترجمه حسین خدیو خم
تهران، مروارید، ۱۳۴۲ ش
- کرمانی، شمس الدین محمد بر دستیاری، مصباح الراوح، به کوشش
فروزانفر، تهران، انتشارات دانشگاه، ۱۳۴۹
- معزی، ابوالعلاء، آمرزش، ترجمه عبدالحمد آیتی، تهران، اشرافی،
۱۳۵۷ ش، چاپ دوم.
- مینوی مجتبی، اقبال لاهوری، تهران، مجلس، ۱۳۲۷ ش

جراند

۱. مجله اینیه و ندهندس ۱۳۶۵ ش، ۲۰ ص ۱
۲. مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران س ۱ ش ۱
۳. مجله دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد س ۲ ش ۱ و س ۱ ش ۱ و س ۲ ش ۱
۴. مجله هلال پاکستان، ج ۱۲ ش ۱ (مرداد ۴۴) ص ۱۲ و ج ۲۰ ش ۱
(اردیبهشت ۵۱) ص ۲ و ج ۱۶ ش ۴ (مرداد ۴۹) ص ۸

ایرانشناسی شعرای کشمیری الاصل

دکتر خواجه حمید یزدانی

(۱)

زبان و ادبیات فارسی قرن شاهه فاژه پاک و هند را بزلف گره گیر خود با کمال محکمی اسیر نموده است. کمتر شری و فریه ای حتی دیهی باشد که در آن این زبان شیرین محبوب ساکنان آنجا نبوده باشد. ارباب علم و دانش را بگذارید بطرفی مردم کم سوادی هم علاقه و افری باین زبان و ادبیاتش میداشته باشد. یک منظر جالبی که نیم قرن قبل دیده بودم و شفف و دلستگی اینچنین مردم را بخاطر میآورد. هنوز مثل یک فیلم تازه ای پیش چشم گردش میکند. یعنی من آن نانوای کشمیری کوچه خودم را هرگز فراموش نتوانم کرد که هر شب که از کار و شغل فارغ می شد دیوان حافظ را مطالعه میکرد. در بیشتر خانه ها نسخه های قلمی و چاپی گلستان و بوستان سعدی و دیوان حافظ پیدا می شد. سعدی و دیوان حافظ پیدا می شد. بنده اب وجود خودم را دیده ام که بجهه ذوق سرشاری شعر فارسی می خواندند. اگر مسلمانان باین زبان و ادبیاتش علاقه مشرطی میداشته این امر طبیعی بود زیرا که این زبان زبان برادران آنان بود ولی در دوره سیکها هم این زبان بحیث یک زبان درباری و دولتشی زنده مانده است (معدرت میخواهم من عمدآ دوره مسلمانان این شبه قاره را متذکر نشدم که این حقیقتی است بسیار بسیار روشن). چنانکه سیکها همه عدد و پیمانها که با انگلیسیا کردند اول بزبان فارسی نوشته می شدو پس از آن آنها را بانگلیسی می گردانیدند. این پیام نبا پسورد اصلی خود در دفتر خانه دولت پنجاب لاهور وجود دارد. نگارنده بعضی از این پیمانها را در کتاب خود "کشمیر کی فروخت" جمع آوری کرده ام.

کشمیر جنت غلیر را که بد بختانه امروز تحت سلطه ناروای طالمترین دشمنان و بعلت ظلم و ستم غیر انسانی آنان صورت جهنم بخود

گرفته است بنام ایران صغير هم ياد ميكنند. خطه کشمیر را اين نام يا خطاب
 بنا بر بعضی از مقالات‌هايی که با ايران دارد داده اند. چون اين موضوع مقالات‌ها
 از بحث مخارج است . لذا ازان می گذریم البته می توان آن خدمت
 بزرگی را که اين خطه در مورد زبان و ادبیات فارسي انجام داده است. يك
 مقالات اساسی و مباني قرار داد. اگرچه منبع آن همه چشمه‌های عرفان و
 تصوف که درین سر زمین جاري شد ايران بود. يعني عرق و مسیحیانی
 بزرگ ایران درین جنت وارد شدند و باعث ترویج و توسع عرفان گردیدند
 البته درین امر هم شکی نیست که شخصیات برجسته این دیار هم در این
 مورد خدمت شایانی انجام داده اند. عده کتابای شعر و نثر عرفانی که بعضی
 از آنها بچاپ گردیده بمناسه شود آمده است. و بعضی هنوز بصورت
 مخطوطات وجود دارد. شاهد این امر است که این خطه پذیرانی فراوان این
 زبان و ادبیات نموده است. علاوه بر عده کتب وقتی ما خوبی و این
 کتاب را می سنجیم می بینیم که بیشتری از تسانیف و آثار شعر و نثری
 که مال خود اهل کشمیر میباشد. خواننده را باشتباه مال ایران می اندازد.
 مقصد این که در این آثار نه تنها تلمیحات و اصطلاحات ایرانی و محیط و
 فضای ایرانی وغیره مثل ایرانیان بکار برده اند بلکه صحت زبان و چاشنی
 زبان بطوري کار فرماست که اگر خواننده را نشان ندهند که فلان تصنيف مال
 کشمیر است او بدون تاملی آنرا مال ایران قرار خواهد داد. این وضع
 بكمال وضاحت این امر را نشان می دهد که اصحاب علم و ادب کشمیر تاچه
 حدی خود را در زبان و ادبیات فارسی گم کرده اظفار عملی "من تو شدم تو
 من شدی " نموده اند. با اشاره باین حقیقت اگر ما بخواهیم که جانته شعر و
 ادبیات فارسی در کشمیر بگیریم چندین دفتر در کار باشد و اگر تنها درباره
 شعر بخشی کنیم برای آن هم چندین جلد کتاب لازم باشد. لذا در این مقاله
 مختصری ما فقط آن چند شاعر را مورد بحث قرار داده ایم که کمتر معروف

بودند تا این امر قول مارا تایید نماید که شعرای فارسی گوی کشمیر تاچه حد
چابکستی هنری و معنوی و گرفت محکمی خود را بر زبان فارسی اظهار
نموده اند - همه این شاعران کشمیری اصل بودند و هیچ ربط و پیوندی با
ایران یا افغانستان نداشتن - شعرای معروف آن دیار را مغل یعقوب سرفی و
محسن فانی و ملاعنه و غیر هم - عمدتاً متذکر نشده ایم تا باین علت نیز
ثبتیت و تصدیق ادعای خود بتوانیم کرد.

(۲)

ملا ابوالحسن ساطع : (وفات ۱۱۵-۸۱۷۳۷ م) شاگرد میرزا داراب
جویاست. ویرا از اساتذه شعر فارسی در کشمیر شمرده اند. طبق "سفیهه
خوشگو" وی "شاعر غرا بعنوان سخنوری بس آشنا بود. صاحب قدرت
معنی یاب فکر های او ساطع تراز افتخار است بسیار جامعیت داشته".
این دوره دوره سبک هندی است. خود شعرای ایرانی هم در این
سبک طبع آزمائی می کردند : در نتیجه شعرای محلی هم که این امر
طبیعی بود. در این مورد تحت تاثیر آنان قرار در این سبک شعر گشتن
گرفتند. آنان علاوه بر مضمون آفرینی و بدیع گویی صنعت تمثیل گویی
اعتنای ویژه ای ورزیدند و روشنست که این روش تمثیل گویی اگر طرفی
غماز مشاهده عمیقی شاعر میباشد طرف دیگر در معنی و مفہوم شعر هم
تاكيد (Stress) بوجود می آورد. در شعر ساطع این طرز و روش بطور
احسن جلوه گر است. اشعار زیر نمونه جالب این روش است :

مانند زخم دوخته، بر وضع روزگار

کردیم ضبط خنده بی اختیار خویش

دیما و آخرت بریاضت کشان دهن

دارد کمان زچله نشینی دو خانه را

دوان بر جاده تیغست گونی قطره خونی
 باهنگ شادت دل چو در کوی تو می‌اید
 کند هر شب تمای بناگوش تو بیتا به
 بود غلتیین خود چون گبر گلگشت مهبا به
 و در این شعر علاوه بر تمشیل تازگی معنی هم لائق توجه است
 مشهور ما مجنون! گز انجانی بصرحارو
 که جای پای خواب الوده جز دامن نمی‌باشد
 ساطع بایمای نواب صفصام الدوله خان دوران بر مطلع زیر غزلی
 سرود. ساطع مصراع اول این مطلع را در مقطع تضمین نموده معنی و مفهوم
 شعر را ببلندی رمانیده است. مطلع مزبور ازینقرار است:
 سحر خورشید لرزان بر سر کوی تو می‌آید
 دل آنیه را نازم که بر روی تو می‌آید
 در این زمین دو شعر ساطع
 فریب رند و صوفی ساقی از روی تو می‌آید
 رود هر کس برون از خویشتن سوی تو می‌آید
 بدر گاهت که آرد ساطع از ذره کمتر را
 سحر خورشید لرزان بر سر کوی تو می‌آید
 محمد اسماعیل کشمیری، مخلص به بیشن، شاعر عد عالمگیر است
 - وی نسبت به استناف دیگر شعر بیشتر بغل و مثنوی اختنای نموده است.
 "صاحب تذکره" ریاض الشعرا" شعر ویرا "ادبیات خوب" گفته است. طبق "مجمع النفاسن" بیشن در سایش کشمیر یک مثنوی سروده و "بسیار خوب گفته". "صاحب تذکره" مزبور دیوان بیشن را مطالعه کرده است. وی بیشن را "خیلی معنی یاب" گفته شعر ویرا بدین کلمات سایس مینماید: "شعر ش خیلی متین و لفظش مطلقاً ندارد." چنانکه صاحب تذکره "صحف ابراهیم"

نوشته وی در دوره عالمگیر "از مشاهیر سخنواران کشمیر بود -"

پس از مطالعه منتخبات شعری بیش این امر آشکار میگردد که هر چند وی محیا و فضای ایران را در نظر داشته است باز هم در شعر وی علاوه بر محیط و محو، و فضای محلی ذکر بعضی از روش‌های فرهنگی نیز دیده میشود. فقط عنوان مثال با اشاره بیک شعروی چنین روش را یاد آورمی شویم. وقتی بود که بعضی از مردم این دیار اگر می خواستند کاری یا امر را در حافظه خود نگاهدارند. یک دو وجب نخ گرفته روی یکی از انگشت‌های خود می تابیدند و یا دستمالی را گره می زدند. ممکنست این روش امروز هم برقرار باشد. طبق این مردم باین عمل کاری یا امر مربوطی دچار فراموشی نمیشود. بیش ازین سنت استفاده کرده معنی تازه ای بوجود آورده است :

رشه آه بانگشت نفس می بندم
تاز یادم نزود زلف گره گیر کسی

بیش هم تحت تاثیر شعرای بزرگ عصر خود بویژه شعرای ایرانی قرار گرفته است. اینست که در شعرا و هم رنگ و پیرو ای آن عصر نمایان بنظر میاید. یعنی اگرچه او پیرو سبک هندی است در شعروی چنانکه گسته شد. فضایی که حاویست. کاملاً ایرانیست. بکلمات دیگر در بکار بردن کلمات و اصطلاحات جمله بندیا و تشبیبات و استعارات و غیر آن همه ایرانیت کار فرماست و در هیچ موقع هر گز معلوم نمیشود که این اشعار از شاعر کشمیریست. کشمیری بسیار زمین ایران را حتی از دور هم ندیده است. چند شعر ملاحظه شود که بیش بطرز تمثیل سروده و در آنها صفت مراعاة النظری و صنایع دیگری را بطوری بیسانحه بکار برده که چاشنی و رنگی‌شی و جاذبیت خاصی بوجود آمده است :

دل بزور گریه ام آخر بچشم تر رسید

سیل این وادی بدریا می برد و پیرانه را
 ریشه دارد چو سرو در پایم
 خار راه بر همه پانی ها
 بی تو گردید قفس گلشن آزادی ما
 خنده چون غنچه گره شد بلب شادی ما
 بر اهل صبر عشق ستم ابتدای کند
 اول بکوه تیغ کشد آفتاب مسجع
 و این دو شعر هم که بطرز جداگانه ای سروده لائق ملاحظه است
 دلدار بی مروت و فریاد بی اثر
 دیگر که می کشد ز فلک انتقام ما
 ابرها تابش برق نگفت را دیدند
 گریه بر حال من سوخته خرمن کردند
 درین چند شعر که دارای ندرت مضمون باشد هم درس اخلاق است
 و هم درس غیر مستقیم جهد و عمل و کوشش و سعی
 عزت ایام بی زحمت نمی اید بدست
 سنگ بت گردد بخود بیست چو زخم تیشه را
 هر کس که رسد دیده خود فرش رهش کن
 چون آنه شرمنده مهمان نتوان بود
 اهل را صحبت نا اهل زیانها دارد
 اب در کوزه نایخه گل الود شود
 بیش در پیروی خمسه نظامی پنج تا مشنوی نوشته است که یکی از
 آنها "بیش الابصار" است. این مشنوی که در عنوان آن بیش کلمات فارسی
 و عربی را ترکیب داده گویا بدمعنی را بکار برد است در جواب "مخزن"

الاسرار " نظامی است. در آن واقعه مراج نبی کریم صلی الله علیه و آله وسلم نظم شده است. این مثنوی بطریز استادانه سروده شده است. بحر این مثنوی و بتنش چست کلمات و استعمال بر محل مصطلحات و همینطور یک‌گر خاصیت‌های هنری و معنوی حق عظمت این موضوع را ادا نموده است. بیش در آغاز این مثنوی در باره تکوین کانتات سخنها مختصری گفته بکمال خوبی گزین به "سخن" نموده و در ستایش آن نکته‌های جالب بوجود آورده است. چند عنوان ذیلی ازین‌تقرار است : صفت لیله المراج جبرنیل امین براق مجالس فلک عرش اعظم آمدن بزمین خلوت باری تعالی - اکنون چند شعر از این مثنوی ملاحظه شود :

چرخ چو در عالم مستی رسید
مجلس اراسه از شوق دید
جرعنه از جام ازل نوش کرد
خواهش آرام فراموش کرد
گشت چو بد مستی دل پیشه اش
ریخت شراب سخن از شیشه اش
هر که ازین باده بخبردار شد
محرم میخانه . اسرار شد
جوهر ذاتی که بود روح پاک
نیست بغیر از سخن تا بنای
دو سه شعر در صفت لیله المراج :
تازه شبی از فضای بیشت
رشک ده جنت عنبر سروش
شب نه . صفائی گل نو روز وسل
خرمن صبح دل افروز وسل

ظلمت شب محو ز هر خانه‌ی
چون بچراخان پر پروانه‌ی
خلد گشاده در گلزار‌ها
راسه گل شده دیوار‌ها

اسلم خان سالم شاعر قرن یازدهم و دوازدهم هجریست و معاصر
بیدل شاعر بزرگی آن عصر. اصلاح ویرا باین کلمات متذکر شده است
"اسرار علم اليقین سخنانی را عالم ... در فضل و کمال سخنان
عصر خود بوده و در شعر پژوهشی صائب و وحید را از کوچک اندازان خود
می‌شعرد -"

بنا برگفته مولف تاریخ اعظمی: "در نظم اشعار ابدار گوی سبقت از
اقران پیش برد"

از بعضی از اشعار سالم که در تذکره‌ها ثبت است چنین بنتظر می‌اید
که وی بکلمه "تمکین" رغبت خاصی می‌داشت. اگر در این ضمن چند شعر
دیگر وی بدت میافتد تجزیه و تحلیل روحی وی قدری آسان می‌بود.
چون وی در دربار شاهی بر منصب عالی فائز بوده است ممکن است هضای
پر تیکت آن محیط ویرا بر انتخاب اینچنین کلمات و ادار ساخته باشد.
مالحظه شود:

خنده‌ات در زیر لب چون عکس در آینه ماند
پیش ازین تتریر نتوان کرد تمکین ترا
بتمکینی زسیر گلشن آینه می‌اید
که پنداری نگاهش ناز را می‌آفرید امشب
زیکنست گر نطقتمکین آشنا گردد
سخن گرد لب صد بار آید تا جدا گردد

همینطور کلمه لکن را نیز گویا دوست داشته است - ممکن است
دوست وی لکن داشته باشد. یک شعر که قبلاً مذکور شد دو شعر دیگر

بشنوید :

لبت یک پرده نازک تر بود از معنی نازک

تبسم گر بخود بالد سخن لکن نما گردد

مگو لکن زیستابی سخن بر خویش می‌لرزد

جدانی کی تو انداز لبشن طاقت کجا دارد

سالم در همه این سه شعر "لکنتی" معنی تازه و جالبی بوجود آورده

است. بویژه در شعر آخرین کلماتی مثل "مگولکت" و "طاقت کجا دارد"

رابکار برده شعر را الحنی عطا کرده است که باعث نهایت بی‌ساختگی در شعر

گردیده است.

سالم راجع بواقعه فیل چنگ شاهزاده محمد اعظم شاد مشتوبی

سروده است که درباره آن صاحب "ماهی عالمگیری" بجا نوشته "بزور طبع

سلامت مشنوی در بیان این مقدمه ندرت اقتران گسته و از بحر شیرینی

گختار درهای آبدار شوار برگزار یادگار آورده". با اشاره بانتخابی که مصنف

مزبور در کتاب خود درج نموده بخوبی میتوان گفت که این مشنوی نمودار

عده نی از سادست و روانی و سادگی و پرکاری است. بنا بر دسترسی که

سالم بر زبان فارسی دارد. وی قطعاً غیر ایرانی معلوم نمیشود. متأسفانه

لیا قتهای استادانه او در این صنف اضافه شایانی نموده است. متأسفانه

درباره شعرای استادانه کشمیر تا امروز چیز مفصلی نوشته شده است. همه

تذکار ایشان تا تذکره ها محدود بوده است. بپر حال چند شعری از آن مشنوی

مالحظه شود که سالم در آنها عادوه بر بیان قوت و زور و چستی و چابکی

فیل بکمال استادی عکاسی سراپایی وی نموده است. این فیلی است که

شاهزاده محمد اعظم از اسب خود پیاده شده با او جنگید.

چو ابری و از برق چالاک تر
چو کوهی و از سیل بیباک تر

بحیرت ازو هوش نظاره بود

که گنجیده در تنگنای وجود

اگر سایه او فند بر سحاب

نشیند بروی زمین همچو آب

بیر گام از پار دستش زمین

فرو رفته در خود چو خط نگین

چنان زور سنگینیش در قدم

که گاو زمین را شده شاخ خم

چو زانو زنلا بزر زمین وقت کیت

زمراکز فرو تر نشینند زمین

چو خرطوم را گاه بالا کند

شکم را فلک پشت فرسا کند

مباید ای که در این اشعار کار فرما است خواننده را دچار حیث و

استعجاب میکند. نیز بعضی از مصطلحاتی که شاعر در آنها بکار برده ا

معلومات وی را در باره جغرافیا و هنر خطاطی نشان میدهد.

مالک محمد توفیق لاله جو مخلص بتوفیق به هشتاد و نه سالگی

بسال ۱۷۸۵ م در گذشت - طبق "مجمع النفانس" "مغل اوی درین عصر

ملک مذکور نیست. تلاش معنی بسیار میکند." مولف "عقد ثریا" می نویسد

: "در معنی بندی و تلاش مضمون تازه چنانکه از قدیم طور اهل کشمیر

است. نظری نداشت و در مشنوی و قصاید و غزل وغیره بطور خود یگانه

روزگار است. "توفیق را ملک الشعرا عصر خود گئته اند. توفیق در "

احوال ملک کشمیر" مشنوی سروده که مشتمل بر دو هزار شعر بود. بموسیقی

شفق زیادی داشت و در چند شعر اظهار این شفقت هم کرده است :

عاشق نفهه ام و شیشهه آوازه
سر خوش از کاسه طنبور کدوی سازم
نبض از خود شدم در کف موسیقار است
چه کنم هست ببال دگران پروازم

چندین شاعر راجع بعدم سایه نبی مکرم اشعار گفته و درهای نایاب
سخن اند - در این ضمن علی شیر نوانی (و ۹۶ ه ق) شاید اول کسی است که
این معنی را دست زده است. میگوید :

توبی بی سایه لیکن عالمی در آفتاب حشر
پنه سازند هر سو سایه عالم پناهت را
توفيق هم در این معنی دو قطعه سروده و هر دو مضمون نادر را
دارا است :

رسیده بود بدان کار سرورا که شود
جهان بدیده مردم ز دود کفر سیاه
که آمدی پی اطفای آن ز محل قرب
بدان شتاب که وامانده سایه ات در راه

سرورا جای تعجب نبود - سایه تو
خویشتن را، اگر از اهل نظر پنهان کرد
باشد اه دو جهانی و زمین بوس ترا
آن شرف نیست که خود را گم ازان نتوان کرد
دو شعر دیگر ملا حظه شود - شعر اول طنطنه خاصی دارد که دال
بر مضمون آفرینی شاعر میباشد. در شعر دومین یک تلمیح ایرانی را بکار
برده است :

چگر تاب و تب ما دل این خاک نداشت
 خاک دیگر ز خود ایجاد چو آتش کردیم
 سبا گردی که از کوی تو آرد
 به از صد گنج باد آور شمارم

در مثنوی "احوال کشیر" توفیق عبد یوسف ماه را مستایش نموده
 ظاهر بطرز ساده ولی بسیار جالبی عکاسی مناظر و مظاهر طبیعی کرده
 است. در این مثنوی سنت مثنوی گویی در ایران بصورت کامله اش بنظر
 می‌آید. توفیق از صنایع لفظی و صنایع بداعی دیگر بطوری استفاده کرده که
 هیچ اشتباه تصنیع و ساختگی بنظر نمی‌خورد. بلکه چنین مستفاد می‌شود که
 اگر مترادفات کلماتی که تحت این صنایع بکار برده است در موقع مربوط
 استعمال می‌شد. همه چاشنی و قوت بیانی که در آنها وجود دارد، معدوم
 می‌شود. پادشاه لب جوی محفلي آراء است. در این محل اول منظر کشی
 باغست و پس از آن تصویر کشی آن بزم ملاحظه شود شاعر چه طور
 از این عده برآمده است. در دو سه شعر تکرار کلمات دل کشی و پیش ای
 بوجود آورده:

به آواز مرغان شیرین سخن
 کن پیر زال فلک چرخ زن
 ببر گوشه ترک خطما می نهاد
 فکنده بچین زلف زنگی تزاد
 می آتشین چهره سانگر بکف
 بتی عنبرین طره مجرم بکف

(در شعر سومین کلمات " مجرم بکف" یک سنت و روش عادی اهل
 کشیر را نشان میدهد. یعنی اهل کشیر امروز هم در بیشتر اوقات یک
 مجرمی بدبست دارند که آن را "کانگری" می‌گویند)

بیان مست در ساغر او یخته
 قدح رفته از دست می ریخته
 قدح کرده پر خون غم سرخ چشم
 چو ترکان بی رحم هنگام خشم
 صراحی بخود تاچه منجیده بود
 که خون گریه در خنده پیچیده بود
 چو پر از می آتشین شد ایاغ
 عیان کرد مضمون چشم چراغ
 نی آواز داده که عیش جهان
 بود یک دو دم دم غنیمت بدان
 قمر طلعتان صف زده بر کثار
 چو دور قبر رقص شان فته بار
 ز رقص روان سی قامتان
 بر رقص آمده در بدنها روان

شاهنشاه اکبر سفیری بدربار یوسف شاد فرماده است. توفیق منظر ورود
 سفیر و تربیین و آرایش دربار را بكمال استادی و چابکستی و مهارت بیان
 نموده چنین نشان میدهد گویا این همه پیش چشم و قوع پذیر میشود. و
 کمال یک ساحب هنر همینست که وی طبق موقع و محل کلمات و تشبیهات
 و استعارات و مصطلحاتی را بکار برد که ناطق معلوم شوند و بدین طور
 یک عکاسی و تصویر کشی گویا جامه حقیقت بخود پوشد. چنانکه قبل
 گفته شد، توفیق شغف بیشتری با موسیقی داشت. این است که بسیاری از
 اشعار وی چه در غزلها و چه در مشنوی دارای موسیقی و غنائیت
 میباشد. تکرار حروف مترنم و انتخاب بحور روان شعر توفیق را باین

خوبی آر استه است.

شعری قادری (ولادت ۱۲۲۲ ه ق / ۱۰۸۱ - وفات ۱۲۹۸ / ۱۱۸۸) - کلیات

این شاعر کشمیری الاصل چاپ گردیده است. متأسفانه این شاعر با هنر آن حق پذیرانی که داشت نیافت. وی بر استادی و مهارت و خوبی‌های معنوی خود چند راز بود از اشعار زیر حدم میتوان زد :

ذکه پرداز اگر هست فقیر است امروز
پیش ازین عهد بشنیدم که غنی هم بودست
در مشنوی "عل و گوهر" در جایی میگوید :
کشمیر ز من چو سرفراز است
ابران بوجود من بناز است
هدایت ز من تراهه پرداز
از من عرب و عجم هم آواز

شیوه :

بر غز لهای شعری کشمیر
افرین گفت سعدی شیراز

شعری رشک لبید و سجانی تو
نامت حسن و پسر حسانی تو
امروز بظلم و نثر لاثانی تو
من دانی تو اگر نه من دانی تو

ممکن است اینچنین اشعار شعری را محسن نازش و فخریه وی شمرده باو اختنا نورزند. ولی این حقیقت است که کلام شعری استادانه داری انجام خاسی و بیار جالب توجه است. و علاوه بر اوصاف هنری از اوصاف معنوی نیز کاملاً آرامه است. شعری در هر صنف سخن طبع

از مانی نموده است. برعکس قصیده و غزل میدان خاص ویست. در تاریخ گونی ملکه و پسره ای دارد. بنا بر همین تاریخ گویی وی چندین واقعات آن دوره در کلیاتش ثبت شده جز تاریخ گشته است. بعنوان مثال: وقتی ترکان قلعه سواستو پول را گشادند، شعری قصیده ای نوشته که چندین مصراج آن دارای تاریخ بود. بسلطان عبدالحمید ارسال نمود. سلطان ویراهم بجايزه ای و هم بخطاب "آفتاب هند" نواخت. قافیه این قصیده خیلی دشوار تعجب است که وی از این چطور عده برآشد. چند شعر این قصیده ملاحظه شود:

از پی تاریخ سال عیسوی می خواست دل

تا پیدید آید بلوح عاج نقش آبنوس

گفت شعری چون سر اعدا نخستین شد بیاد

شد جهان بیت العروس (۱۸۵۶) آغاز صلح روم و روس

عزت اسلام (۱۹۷۲) زیبا باد و کسر کافران

بی سر بد گو زند از سال هجرت بانگ کوس

تابود بر صفحه اندیشه تصویر خیال

کشور اسلام بادا زیب رشک تنکلوس (۱)

آنکه با اسلامیان مانند شیطان کج رو د

پشت او از تیر باران حوادث همچو نوس (۲)

و آنکه آبادان نخواهد ملک دین بادا مدام

در کلیسا بوم سان آواره آن شوم کلوس (۳)

شعری سر زمین میین خود کشمیر را بسیار بسیار دوست دارد.

وی در بعضی از غزلیات و قطعات خود اظهار و ابراز این علاقه و دل بستگی

کرده است. در این چنین اشعار وی علاوه بر ابراز احساسات خود

گلهای دلکش و جالبی عکاسی مظاهر فلتات هم شکفانده است که در آنها با

وصف سادگی یک تاثیر و رنگینی و دلکشی خاص وجود دارد. وی در این

امر هم سعی نموده که باتضییبات و استعارات نادر حسن و دلکشی آن خطه را دو چند کند. غزل زیر که بطرز ماده و بحر روان و مختصری سروده شده لائق ملاحظه است. در این چند شعر حسن و دلکشی طبیعی کشمیر و سبزه و گل و شکفتگی و تازگی گویا مجسم شده نگاه خواننده را خیره میکند. مطلع این غزل هم جالب توجه است که در آن درباره شعر خود نازیده است:

سوzen لعل خار کشمیر است	بسکه رنگین بهار کشمیر است
حرف نقش و نگار کشمیر است	رنگ معجز طراز خامه صنع
رنگ لیل و بهار کشمیر است	از سوا دو بیاض دیده حور
سیر باع و بیار کشمیر است	مايه نشا جوانی ها
به یکی جلوه کار کشمیر است	غم صد ساله راز دل بردن
عکسی از سبزه زار کشمیر است	شاهد حسن را خط مشکین
صید عشرت که از جهان رم کرد	به نسیمی شکار کشمیر است
آب نشو و نمای عالم حسن	مايه برگ و بار کشمیر است
در جهان تا دیار کشمیر است	فکر جنت بدل نمی گزدد
و صفح این بس که میرزا شعری	بلبل نو بهار کشمیر است
دو سه شعر از غزلی دیگری ملاحظه شو - در آنها بطوری منظر	
کشی دلفربی نموده است که خواننده تحت تاثیر بسیار قرار میگیرد. در	
شعر نخستین این معنی نادر بوجود آورده است که سیر و گردش در کشمیر	
نقاره فردوس کردن امت بدون زحمت گذشتن از پل صراط: و در شعر	
دومین نیز بعلت استعمال استعاره خوبی دلکشی خاصی بوجود آمده است	
در حقیقت سیر این گلزار روحانی بود	
دیدن فردوس بی رنج گذشتن از صراط	

ابر از دریا دلیما ببر میخواران گیخت
 عقد مروارید غلطان بزر زمرد گون بساط
 پرتو خورشید رویان کرده دلاغ نرق نور
 هر طرف در سایه گستره بساط انبساط
 حاصل عمر گرامی این قدر شعری بس است
 شام در باغ نسیم و صبح در باغ نشاط
 در اشعار مزبور روش و طرز منظر کشی قاتمی هویناست.
 اگرچه در کلام شعری هم سبک هندی نمایان بنظر می‌آید، باز هم وی
 شعریت و سلاست و تاثیر را ببر طور نگاهداشت است. اینست که خواننده
 کم سوادی هم از شعر وی محظوظ نمی‌شود و این بجای خود یک و صفتیست
 لائق اعتنای. چند شعر از غزلی ملاحظه شود که در بحر مختصری سروده
 است. درین اشعار فقط باضافه حرف الف هم موسیقیت پیدا شده است و هم
 تاثیر و دلکشی - دیگر این که لحن گفتاری و سادگی کلام هم این غزل را
 حسن ویژه ای داده است. اگر در این غزل تخلص شعری نباشد - باسانی
 می‌توان گفت که این غزل مال یک استاد ایرانیست:
 شو خا - شکرفا - نامیربانا؛ یارا - ببارا - جانا - جهانا
 شور بیانت دل برده از من
 ملوطی زبانا - شکر دهانا
 خوابیم ربودی - تابم فزوودی
 افانه خوانا - افسون بیانا
 راز دلم را دانی به از من
 ناگهنه دانا - نوشته خوانا
 آنی کمربسته بر قتل شعری
 چنانکه در آن عصر روش و دستوری بوده غزل شعری هم بیشتر
 گرد لب و رخسار و تنگ دهنی و زلف و گیسوی محبوب گردش می‌کند.
 در شعری وی شیخ و زاهد هدف طعن و تهشیع و طنز گفته اند. شعری در
 ردیفهای مشکل هم طبع آزمائی کرده است. کمتر غزلی از غزلی ای وی باشد

که از معانی تازه و شبیهات و استعارات و جمله بتذیلهای گیرنده تی باشد -
بهر حال در شعروی درس و پیغام بزرگی هم است. وی بر قوت عظیم عشق
و عظمت فقر و استغنا و رسانی جذب همت هم خامه فرسانی کرده است -
بتول او عمق بقدرتی قوتی دارد که میتواند کاه را کشش همچو کبر باز زانی
کند :

میوه حسن گر افتاد بلند
عشق را دست رسمی بخشد
کاه را، عشق یستی آرد
جنبه کاه ربا می بخشد
فقر بر سر ز کلاه تجربید
سامیه بال هما می بخشد
دل قوی دار که جذب همت
وصل شاهی بگنا می بخشد

در شعر اردو هیئتی است بعنوان "واسوخت" که در آن یک عاشق
محبوب خود را هدف طعن و طنز می‌آزاد. این هیئت در شعر فارسی کمتر
بنظر می‌لاید. ممکنست بعضی از شعراًی متاخرین در این هیئت طبع آزمانی
کرده باشند. شعری آشنایی کاملی با صنن و زبان و مصطلحات و روز مرہ
اردو و فارسی دارد. وی در هیئت مذکور هم طبع آزمایی کرده است. در
نتیجه مطالعه طنزانه غزلیات وی غزلی بدست افتاده است که حاوی
موضوع واسوخت است. ممکنست پس از مطالعه غائر چند شعر دیگر در
این هیئت پیدا بشود. بهر حال در این غزل لحن و لجه وی بصورتیست که
گوئی از دوست خود خیلی بتنگ آمده است و میخواهد که ازو جان خود
را رها سازد و بش میگوید: "پلا، برو، جانم را رها کن، من ازین عشق
توبه میکنم، با تو عشق کردم ابلی کردم، برو، برو." در این مورد شعری

سعی کرده است که بتکرار بعضی از کلمات توانایی و قدرت لجه را نشان دهد و بعضی از صنایع را بطوری بکار برده است که در اشعار چاشنی عجیبی وجود آمده است. چند شعر:

ای یار سنگ دل برو از پیش ما برو
غیرت بلاعی جان شده است ای بلا برو
نمی دراز کرده بزلف تو مدعی
کوتاه گشت سلله مدعای برو
تا صبر بود تاب جفای تو داشتم
بی صبریم بلا شده ای پر جفا برو
رفت آن "بیا· بیا و بیا" گفتنم بعجز
اکنون "برو· برو· برو" ای بیوفا برو
با زخم ساخت مینه· بمرهم مراچه کار
با درد خود گرفت دلم ای دوا برو
شمنده نگاهی از آن چشم نیستم
چون طفل اشکم از نظرای بی صفا برو
ما ماهی تپیده دشت ملامتیم
شعری نه ای حریف ز ببر خدا برو
دو سه شعر دیگر ملاحظه شود که صورت ضرب المثل را داراست:
غمخواری تراچه کنم شکر کز کرم
زخم مرا علاج بزخم دگر کنی
گربان مطلع خورشید کردنی
زنور ماه تابانی که داری
یار آنست که باری ببرد از یاری
گر تو باری نیری بار میفگن باری

شعری هم راجع بعدم سایه رسول مقبول معنی تازه و جالبی پیدا
کرده است در یک رباعی نعتیه میگوید :

سلطان رسول که کس ازو پرقر نیست

در راه خدا بغير او رهبر نیست

او سایه حق بود ازان سایه نداشت

زیرا که بسایه سایه دیگر نیست

رباعی زیر شاید جواب رباعیات خیام میباشد که در آنها او "درین استفاده از
امروز کردن و ماضی را فراموش کردن و از آنیه خود بی اختناش" داده
است مثلاً خیام میگوید :

از دی که گشت ازو یاد ممکن

فرتا که نیامده ست فریاد ممکن

بر نامده و گذشته بشیاد ممکن

حالی خوش باش و عمر بریاد ممکن

شعری میگوید :

فرست مده از دست که چان سوز بود

مکنار که طبع تو بد آموز شود

دیروز شد و غره مشو بر امروز

امروز تو فرداست که دیروز شود

در بعضی از رباعیات تامکنات را تذکر داده در قول خود تأکید پیدا

کرده است و در بعض پند و موعظت اخلاقی نموده :

بر راه فلک راه نگاپو بستن

اعجاز کلیم را بجا دو بستن

بستن به نخ خام در دوزخ را

بتوان نتوان دهان بدگو بستن

تن زن بپرتوتی که عزت آرد
 بگریز ز سرکشی که ذلت آرد
 هر معصیتی کزان ندامت خیزد
 بترز عبادتی که نخوت آرد

بعضی از قطعات شعری موضوع مهانی در بر دارد - برخی از آنها
 بسیار بازم و گیرنده است و میتوان امروز هم از آنها استفاده کرد. او در
 موقع دعوت و تفاصیل شعریت را ازدست نداده است
 بیا و تازه نما رسم میربانیا
 شکننه ساز چو گل بزم دلست نیا
 دمی بکام دل دوستان بسر بردن
 بس است حاصل اوقات شادمانیا

در محفل دوستان چون شمع بیا
 یاران همه جمع اند در این جمع بیا
 چشمی است برآه هر کجا که می نگری
 در باصره بنشین و ره سمع بیا
 ملا حمید الله - حمید (و . ۱۲۶۶ ه / ۱۸۴۸)

معروفترین آثار وی مثنوی "اکبر نامه" است که در پیروی
 شاهنامه فردوسی سروده است. این مثنوی بهترین مثنویهای حماسه ای
 میباشد که در کشمیر نوشته شد. این مثنوی را در ۱۲۶۰ ه ق بتکمیل رسانید.
 در ۱۲۶۰ ه ق در کابل چاپ و نشر گردید. در این مثنوی حمید علاوه بر وقائع
 تاریخی آن دوره طرز بود و باش مردم و بعضی از ایجاد فرهنگی را هم
 عکاسی نموده است. بلحاظ سلاست بیان و حسن ادب این مثنوی وقعت
 شایانی دارد. بطرز و روشنی که حمید مضمون مدح حاکم کشمیر را پیش

برده است هم بی مثُل است و هم دارای توانایی بیان. موضوع جور و سُتْ فَلَک . یک موضوع و مطلب عادی شعر فارسی و اردو است. حمید در این مورد عادوه بر استعمال صنایع مختلف از صنعت حسن تعلیل استفاده کرده جاذبیت و جالبیت خاصی بوجود آورده است. ملاحظه بترماید :

شبی چرخ را گفتم ای ترک مست

بنازاج و غارنگری تیز دست

بدور جفای تو گریان سحاب

بتاب نف تست گرم افتاب

بپاد از تو بنیادهر خانه ایست

خراب از تو هر جا که ویرانه ایست

پس از شمردن جور و سنبای فَلَک . شاعر گریز بدح کرده است.

این گریز هم دارای ندرت و تنوع است و هم مشگفت آور میباشد. در اشعار

این مشنوی عادوه بر اوصاف هنری اوصاف معنوی هم هست که استادی و

مهارت مثاعر را می رساند. ملاحظه شود چطور رجوع بگریز کرده است :

درین روز ها برخلاف قیاس

ز جور و ستم بینت در هراس

گنشه ز آین و عد نخست

بایین کشور در درستی درست

ز اوضاع خود بر کران بینت

بکف سبحه اخترا او بینت

بکشمیریان میریان چون شدی

ز خود گرگ بودی شبان چون شدی ؟

کزین گونه در خلق اسایش است

نشاط و طرب اندر افزایش است

تو و اینچنین کارها ساختن

دغا باز و نرد دغا باختن؟

چون او درباره میر بانیهای فلک متعدد است لذا در جایی عکاس روحیات انسانی بکمال سادگی نموده و گویا یک حقیقت عمومی را روشن ساخته است. این شعر دارای تشبیه نادری است:

دهد زاهد ظالم آزار بیش

زند کیک مسجد نشین سخت نیش

پس از چند شعر دیگر گریز. اغاز مدح می شود. حمیدی در این جاهم ندرت بکار برده است. راجع بجود و ستحای ممدوح بطرز تشبیه چه معنی تازه و عالی بوجوه آورده است:

زدی لاف دریا بجود و کرم

که من باکنش در سخا هم مر

برو ابر جوشید و شد خشم‌ناک

زسیابیش اندر دهن کرد خاک

حمید در پیروی ساقی نامه ظبوری "چاه نامه" سرود که باعث شهرت وی گردید.

(۳)

این بود "مشتی نمونه از خرواری" درباره ایرانشناسی شعرای

کشمیری الاصل و این حاصل مطالعه سرسری کلام ایشان میباشد که بواسیله

چند نذکره شعرای کشمیر و یک ذو تاریخ کشمیر وغیر آن میسر آمد. اگر

ما راجع به ادبیات شعری و نشری خطنه کشمیر جاتره کاملی بگیریم این امر

بر ما روش نمیشود که نویسندهان و شعرای این دیار در اینمورد خدمات

گرانایه ای انجام داده اند که هیچگاه و بهیچ صورت از خدمات خود ایرانیا

کمتر نباشد. آنان اگر طرفی ایرانیت را نگاهداشته اند بلکلمات دیگر

آنان بپر طور سعی نموده اند که روح شعری و ادبی و فرهنگی و تهدیبی ایرانی را زنده دارند طرف دیگر فضا و محیط خاطه خود را هم بر جا داشته و بدین طور وسیله اثاعت و توسعه زبان فارسی گردیده اند - چنانکه در آغاز مذکور شدیم اگر همین یک مماثلت باهمی هر دو کشور را در نظر داریم میتوانیم کشمیر را "بایران صغیر" موسوم و مخاطب کرد -

حوالشی

- ۱- تنکلیوس : اسم کتاب یک حکیم رومی نوشاد -
- ۲- قوس قزح : قوس معنی کمان قزح معنی شیطان بول سگ
- ۳- اسپی که دارای چشم انواع و لوب و لوجه سفید باشد آنرا منحوس قرار می دهند -

منابع

- ۱- اصلاح مختلص بیگرزا . تذکره شعرای کشمیر . بتصحیح و حواشی سید حسام الدین راشدی اقبال اکادمی پاکستان لاهور طبع دوم ۱۹۸۲
- ۲- سید حسام الدین راشدی . تذکره شعرای کشمیر بخش اول . طبع دوم اقبال اکادمی پاکستان لاهور ۱۹۸۲ م
- ۳- ایضاً ----- ایضاً بخش دوم ۱۹۸۲ م
- ۴- ایضاً ----- ایضاً بخش سوم لاهور ۱۹۸۲ م
- ۵- ایضاً ----- ایضاً بخش چهارم اقبال اکادمی پاکستان کراچی ۱۹۷۹ م
- ۶- خواجه محمد اعظم تاریخ اعظمی . مطبع محمدی لاهور ۱۳۰۲ ه
- ۷- تحفہ (کلیات شعری) مرتبہ میرزا غلام احمد نامی ابن مصنف مظفر نگر ؟
- ۸- مجله ----- المعارف خصوصی شماره ۸ ۱۹۸۸ اداره ثقافت اسلامیہ لاهور -

سیر اقیال شناسی در ایران

دکتر ابوالقاسم رادفر

لزوم شناخت اقبال و اشخاصی چون او در ابعاد گوناگون که در تاریخ نهضتی اسلامی سالهای اخیر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. برای انسان صاحب تعهد وظیفه‌ای خطیر ایجاب می‌کند که می‌باید در حد تلاش و توان خود به آن عمل کند. زیرا اقبال یکی از قهرمانان مبارزه با استعمار سیاسی و فرهنگی غرب و منادی دعوت وحدت اسلامی و بازگشت به اسلام و توجه دادن به احیا، تکر اسلامی است - از این رونم بینیم که پژوهشگران و منکران پیرامون زندگانی و آثار و افکار این بزرگ مرداندیشه و تلاش کتابها و مقالات ارزشمند ای نگاشته‌اند و ابعاد فکری اور ابه محک تقد و بررسی گذاشته‌اند. اما از آنجا که بررسی درست و تحقیق عالمانه درمورد موضوعات و شخصیتها همواره منوط به آگاهی کامل و همه جانبه درباره آن مسئله است. از حدود سالیان ۱۳۶۰ بنا به علاقه‌ای که به مسائل کتابشناسی داشته به گرد آوری منابع و مأخذ تا لیف شده پیرامون زندگانی و آثار و افکار شاعر گرانایه و بزرگ اقبال لاهوری دست یازیدم و تا آنجا که منابع اجازه می‌داد این کار را تدوین و تنظیم و تقریباً آنرا آماده چاپ کرده بودم که با تا لیف ارزشمند آقای دکتر محمد ریاض به نام "کتابشناسی اقبال" از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان روپرداختم. لذا از فکر چاپ کتاب منصرف شدم و وعده‌ای که در پایان کتاب "گزیده اشعار فارسی اقبال لاهوری" خود در رابطه با انتشار کتابشناسی اقبال دادم بودم به این دلیل انجام نگرفت. اما اکنون که فرصتی پیش آمده و قرار است کنگره بزرگ‌گذاشتی در تعظیم شخصیت و آثار و افکار اقبال مفکر بزرگ اسلامی در کشور پاکستان برگزار شود و اقبال شناسان برجسته جهان در این محفل بزرگ گردندم آیند و ابعاد اندیشه این شاعر بزرگ را مورد توجه و تجزیه و تحلیل قرار دهند برخود لازم می

دانم که بخشی از مطالب فراهم آمده خود را که در رابطه با اقبال شناسی در ایرانست. فهرستوار و گاه با نگاهی بر نظرات محتقان و اندیشمندان ایرانی درباره اقبال به ترتیب القایی در اینجا بیاورم تا شاید این امر انگیزه ای شود برای بررسی جامع تر و تحقیقی گسترده تر در این موضوع که بحق عالمه اقبال شایسته آن می باشد.

• آقا بزرگ طهرانی محمد محسن - "الذریعه الى تصنیف الشیعه". به

اهتمام علیتی متزوی چاپ دوم تهران اسلامیه ۱۳۹۷ق (تاریخ مقدمه)

جز. نهم بخش اول : ۸۷-۸۶

• آکوچیکیان احمد "اقبال احیای تفکر دینی - دیدگاه در این احیا".

انقلاب اسلامی "در شناخت اقبال" ص ۴۸۷ - ۵۶

• آینده (مجله) س ۹۶ ش ۲ - ۵ (۱۳۷۷) ص ۱۹۸

• احمدی بیرونی احمد - "دانای راز" در شرح حال و افکار محمد اقبال

شاعر پارسی گوی و فیلسوف پاکستانی و متفکر اجتماعی و از کوشندگان

در راه تجدید بنای عظمت و تمدن اسلام و اتحاد مسلمین مشهد زوار ۱۳۴۹

اما چاپی که اکنون در اختیار اینجنب می باشد عنوان کتاب "دانای راز"

د شامل زندگی اندیشه و شعر اقبال (اهوری) با مقدمه دکتر غلام حسین

یوسفی می باشد که در قطع رقی و ۲۲۹ صفحه در مشهد چاپ شده است که

تقد و بررسی آن هم در مجله راهنمای کتاب سال ۲ شماره ۵ تا ۷ صفحه

۴۸۱ آمده است.

مولف درباره شاعری اقبال اظهار می دارد : "اقبال قبل از همه چیز شاعر

است ولی در عین حال شاعری است فیلسوف و یا به عقیده بعضی فیلسوفی

است شاعر زیرا این دو جلوه اندیشه . وی همچون شیر و شکر در هم

آمیخته شده است --- در مورد اقبال این نکته را باید در نظر داشت که شعر

گفتن برای وی هدف نیست بلکه وسیله است بالنتیجه برای اقبال --- بنا بر

این هنرمندی اقبال تحت الشاعر انگلیشه هایش می باشد "دانای راز" ص ۳۱)-
• احمدی بیر چندی احمدی. "شمیع عطر آگین محمدی (ص) در دیوان اقبال"
در شناخت اقبال مجموعه . مقالات کنگره . جهانی بزرگداشت علامه اقبال
lahori گرد آورنده غلامرضا متوده . تهران: دانشگاه تهران (و) وزارت
ارشاد اسلامی . ۱۳۶۵ ص ۱۴۲-۱۵۶.

در بخشی از مقاله . مذکور می خوانیم : "اقبال نسبت به حضرت نبی اکرم
(ص) عشق سرشاری داشت و حضرت پیغمبر (ص) زایرانی جهان بشریت
اسوه . کامل می دانست و او را نه تنها از جهت ارادت و محبت خود بلکه
از حیث جمیع اوصاف بشری که در ذات او گرد آمده بود، بهترین برگزیده .
بشریت می شناخت." (ص ۱۴۵)-

• اسلامی ندوشن: محمد علی. "دین دگر آموز شنیدن دگر آموز" برگزیده
اشعار محمد اقبال . تهران: امیر کبیر . ۱۳۵۷ . ۱۷۲ ص -

دکتر اسلامی درباره . اقبال می نویسد : "... طریقه ای که اقبال در برابر
انسان شرقی خود می گذارد آن است که پس از اعتقاد محکم به اسلام کار و
سادگی و قناعت و عزت نفس را در پیش می گیرد و از مرگ نترسد .
سبکبار و ثابت قدم و فساد نا پذیر راه زندگی را بسپرد . ترکیبی باشد از پولاد
و بلور . پولاد اسلام آغازین و بلور عرفان" (ص ۳)-

• اعوانی . غلامرضا . "برگسون و نیچه در تفکر اقبال" در شناخت اقبال .
تهران: دانشگاه تهران (و) وزارت ارشاد اسلامی . ۱۳۶۵ ص ۲۵-۲۱۶.

در قسمتی از مقاله . مژبور آمده : "... نیچه و اقبال هر دو از غرب
جدیدانشادی کنند و هر دو معتقدند که تمدن غربی به یک بن بست فکری
رسیده است . علم جدید حقیقت وجود انسان را به مخاطره افکنده است .
علم جدید از نظر اقبال حجاب اکبر است و انسان را از حضرت حق
دور کرده است .

دلنش حاضر حجاب اکبر است

بت پرست و بت فروش و بتگر است

اقبال شرق را از خطر غرب آگاه می کند و به اقوام و ملل شرق

هشدار می دهد : گرچه دارد شیوه های رنگ رنگ

من بجز عبرت نگیرم از فرنگ

ای ب تقلیدش اسیر آزاد شو

دامن قرآن بگیر آزاد شو (ص ۲۱۲ - ۲۱۴)

۰ افشار ایرج - فهرست مقالات فارسی - ج ۱۱ تهران جیبی (و) فرانکلین

- ۱۴۴۸ ص ۸۱۱-۸۱۰ - ج ۲ تهران جیبی (و) فرانکلین ۱۳۵۵ ص ۲۷۵-۲۷۷ -

+ در معرفی مقالاتی که توسط پژوهشگران ایرانی و خارجی درباره اقبال نوشته شده است.

۰ افشار ایرج - مقالات ایرانشناسی در زبان عربی - تهران انجمن کتاب

۱۳۵۶ ص ۷۹-۸۱

+ در معرفی مقالات عربی درباره اقبال لاهوری است که در نشریات عربی زبان آمده است.

۰ اقبال جاوید - جاویدان اقبال (زنده روود) ترجمه به زبان فارسی توسط شهین دخت کامران مقدم (صفیاری) تحت عنوان "زنده گینامه - محمد اقبال لاهوری" در ۲ جلد - ج ۱ تهران چاپ رامین ۱۳۶۲ - ۲۸۰ ص مصور - ج ۲ و ۳ به کوشش و اهتمام محمد منور لاهور اقبال اکادمی پاکستان ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶ (این اثر چون به فارسی و توسط یک نفر ایرانی ترجمه شده است در اینجا ذکر گردید).

۰ اقبال جاوید - "یگانه یادگار اقبال از پدر می گوید" - روزنامه اطلاعات

ش ۷۸۲۸ (پنجشنبه ۲۲ آسفند ۱۳۶۴) ص ۱ و ۶

۰ اقبال جاوید - "اقبال - اتحاد عالم اسلام و جهان سوم" در شناخت اقبال

ص ۴۶-۴۷

* "اقبال لاهوری در کتابهای درسی جمهوری اسلامی ایران"

- با مقدمه . غلامعلی حداد عادل- تهران: وزارت آموزش و پرورش دفتر کمک آموزشی ۱۳۶۲ - ز + ۲۷ ص -
- اقبال لاهوری، محمد- "آثار اقبال" هنر و مردم ویژه نامه یکصدمین سال تولد علامه محمد اقبال لاهوری از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر ش ۲ (آبان ۱۳۵۶) - ص ۱۲ -
- اقبال لاهوری، محمد- "احیای فکر دینی در اسلام" ترجمه . احمد آرام- تهران ۱۳۶۱ ش سریبی وزیری نشریه - شماره ۱۰ مو. سه . فرهنگی منطقه ای- یازده + ۲۴۵ + ۱۵ ص -
- اقبال لاهوری، محمد- "اشعار اقبال لاهوری" - تهران: مطبعه . تابان سریبی ۱۶ ص -
- اقبال لاهوری، محمد- "دیوان اقبال" با مقدمه و حواشی م - درویش - تهران: جاویدان -
- اقبال لاهوری، محمد- "رموز بیخودی در کلیات اقبال" هنر و مردم ویژه نامه . یکصد مین ش ۲ (آبان ۱۳۵۶) - ص ۱۲ -
- اقبال لاهوری، محمد- "تیر فلسفه در ایران" ترجمه . امیر حسین آریانپور- تهران: مو. سه فرهنگی منطقه ای ۱۳۶۷ - وزیری - ک ۱۹۶۴ + ۲۰۸ ص - چاپ دوم- تهران: امداد ۱۳۵۶ - رقعي - ۴۸ ص -
- اقبال لاهوری، محمد- "کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری" با مقدمه و شرح احوال و تفسیر کامل به وسیله . احمد سروش - تهران: سنانی ۱۳۴۲ وزیری- شصت + ۵۰۸ ص - چاپ دوم - تهران: سنایی ۱۳۵۲ -
- اقبال لاهوری، محمد- "مشنوی پس چه باید کرد ای اقوام شرق" - تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی ۱۳۵۶ - ۴۸ ص -

- اقبال لاهوری محمد - "مثنوی پس چه باید کرد ای اقوام شرق" - به خط نئی منتظری - رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ۱۳۶۴ -
- اقبال لاهوری محمد - دانشگاه اتفاقاب - ش ۲۵ (اردیبهشت ۱۳۶۲) - ص ۶۷

• اقبال لاهوری محمد - شاهد - ش ۵۹ (اردیبهشت ۱۳۶۲) - ص ۳۷-۳۶ و ۵ -

• اقبال لاهوری محمد - نایم - فرهنگستان - س ۲ - ش ۱ - ص ۶۶ -

• اقبال لاهوری محمد - نشر دانش - س ۱ - ش ۶۵ - ص ۲۸ - ۴۰ و س ۲ ش ۶ -

• اقبال لاهوری محمد - یادگار - س ۵ ش ۸ و ۹ - ص ۹۰-۱۰۲ -

• اقبال نامه -

تهران: مجله - ادبی دانش ۱۳۶۰ (شامل مقالات و اشعاری است که در سال‌گرد اقبال در سال‌های ۱۹۵۱-۱۹۵۱ م قرأت شده) - اشعاری از صادق سرمد لطفعلی صورتگر و امیری فیروز کوهی و مقالاتی از علی اکبر دهخدا و سعید نهیسی - مجله - جهان نو - س ۵ ش ۲ (تیر ماه ۱۳۶۹) -

• اکرام محمد اکرم - "تأثیر مولوی در هنر و اندیشه" اقبال "در شناخت اقبال" - ص ۱۳۲ - ۱۴۲ -

• اکرام محمد اکرم - "تأثیر مولوی در هنر و اندیشه. اقبال" - کیهان (ادب و هنر) دوشنبه ۳۶ آسفند ۱۳۴۶ - ش ۱۳۶۹۷ - ص ۲-۲ -

• اکرام محمد اکرم - "تخت کوشی اقبال" - مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی تهران - س ۱۶ (۱۳۴۷) - ص ۲۷۸ - ۲۸۵ -

• اکرام محمد اکرم - "مثنوی "اسرار خودی" هنر و مردم دوره - جدید ش ۵۶ / ۵۷ (خرداد و تیر ۱۳۴۶) - ص ۱۰۸ -

• الهام محمد رحیم - "صلمین سال تولد اقبال" وحید - ش ۲۲۴ (۳۰-۱۵ دی ماه ۱۳۵۶) - ص ۲۸-۲۶ -

* امام (دکتر) - "صفات ممیزه اقبال در آثار فارسی و اردوی او" ترجمه و تدوین جاوید قیطانچی "در شناخت اقبال" ص ۲۵۷-۲۶۴.

* امیری فیروز کوهی کریم - "دولت پاکان" (قطعه شعری است به مناسبت یکصدمین سال تولد علامه اقبال) پیوند دوستی (نشریه دوستی و فرهنگی ایران و پاکستان) ش ۲ (اردیبهشت ۱۳۵۷) ص ۹.

* انصاری نورالحسن - "اقبال و جهان بینی او" در شناخت اقبال ص ۲۸۷.

- ۲۹۵

* بربنی مظفر حسین "شعر فارسی و اقبال" در شناخت اقبال ص ۲۹۷.

- ۲۹۶

* بربنی مظفر حسین - نقش اقبال در ادب پارسی - هنری ترجمه مهدی افشار تهران وزارت ارشاد اسلامی ۱۳۶۴ - مقدمه مترجم + ۱۰۸ ص.

* بهار محمد تقی (ملک الشعرا) - بهار و ادب فارسی (مجموعه) یکصد مقاله از ملک الشعرا بهار به کوشش محمد گلبان یادگاری غلامحسین یوسفی تهران جیبی ۱۳۵۱ ج ۲ "اقبال لاهوری" ص ۲۲۵-۲۲۲.

* بهار محمد تقی (ملک الشعرا) - "به مناسبت یاد بود دکتر محمد اقبال" جهان نو ۵ ص ۹۱۹ و ۱۱۵.

* بهار محمد تقی (ملک الشعرا) - هنر و مردم و پیویشه نامه یکصد مین

مش ۲ (آبان ۱۳۵۶) ص ۲۸.

* پیوند (پیویشه) فرهنگ ایران در کشورهای دیگر مش ۲ (دی ۱۳۵۶) از انتشارات اداره کل نایندگی های فرهنگی وزارت فرهنگ و هنر.

پیویشه نایندگی های فرهنگی و زبان ایران در کشورهای دیگر مش ۳ (بهار ۱۳۵۷) ص ۴۱-۵۰.

- ۲۷-۲۶

* تجلیل جلیل - "تعهد در شعر اقبال" در شناخت اقبال ص ۴۲۹-۴۳۶.

* تسبیحی محمد حسین "علامه اقبال هندی و همزیان پاکستان و ایران"

هلال ج ۲۰ شماره ۱ (ش مسلسل ۱۲۲) ص ۱۹ - ۲۲

• تئی زاده حسن - "محمد اقبال" - مقالات تئی زاده - تهران: چیپی، ۱۳۵۰

ج ص ۲۹ - ۷۱ -

• تئی زاده حسن - "نظر تئی زاده درباره اقبال" هنر و مردم ویژه یکصدمین ... ش ۲ (آبان ۱۳۵۶) ص ۶۳ -

دراین باره اینطور می خوانیم: "عقاید و فعالیت اقبال ظاهراً سه جنبه بوده است - یکی فلسفه بی مبنی بر کمال روحانی و دیگر نوعی از عقیده - اتحاد اسلامی برای تبلیغ در میان مسلمین و سومی عقیده - سیاسی نسبت به مملکت خود (ص ۱۳) -

• تهرانی حسن - "مجمع المضامین اقبال لاهوری" اطلاعات گلچرخ (ویژه ادبیات و هنر) ش ۱۲ (سه شنبه ۲۹ بهمن ۱۳۶۴) ص ۱۵ -

• جعفری محمد تئی - "تحول من" از دیدگاه عرفانی اقبال و مولوی در شناخت اقبال ص ۱۶۷ -

• استاد جعفری در بخشی از سخن خود در پیرامون شرح آبیات اقبال در صفحه ۵۹ دیوان درباره خود شکنی اینطور می نویسد: "... مقصود از "شکستن خود" تحول خود طبیعی به من عالی انسانی است بوسیله آن جوهر نوری که در خاک (گوهر منشای انسانیت) نه منفی ساختن خود بطور کلی که به سقوط از موجودیت خویشتن منجر می گردد ..." (ص ۱۷۲)

• چفتایی محمد عبدالله - "نظری بر جاویدنامه اقبال لاهوری" ترجمه - محمد ریاض خان: مجله - دانشکده ادبیات مشهد: ج ۸ ش ۴ (۱۳۵۱) ص ۹۲۲ -

۹۳۵

• چوده‌ری الله دتا - "گلستان پهلوی" برخی از واژه‌های فارسی ناب در شعر عالمه اقبال لاهوری" هنر و مردم ویژه یکصدمین ... ش ۲ (آبان ۱۳۵۶)

صفحه ۱۱۲ - ۱۲۸ -

• چوهدری شاهد. "اقبال مولوی شناس" هنر و مردم ویژه. یکصدمین

صفحه ۴۹-۵۶ -

• چوهدری محمد شریف. "ایران شناسی اقبال" هنر و مردم ویژه.

یکصدمین صفحه ۱۵ - ۱۹ -

• حاکمی والا اسماعیل. "چند نکته درباره شعر اقبال" وحید ش

۲۲۲ (۱۴۵۶ آذر) صفحه ۴۱-۴۹ -

• حاکمی والا اسماعیل. "شیوه غزلسازی اقبال" در شناخت اقبال

صفحه ۲۶۲ - ۲۷۶ -

در قسمتی از مقاله اینطور می خوانیم: "... وی با اصطلاحات و تعبیرات عرفانی کاملاً آشنایی دارد و غزلهایش از حال و هوای شعر مولاتا جلال الدین و حافظ خبر می دهد چنانکه مصطلحاتی از قبیل: مغ بچه دیر مغان، خانقه و صوفی (۱۴۲) وادی عشق (۱۴۶) وغیره یاد آور اندیشه های عرفانی اوست (صفحه ۲۷۶) -

• حامد حامد خان. "اقبال و سبکهای شعر فارسی" هنر و مردم ویژه

یکصدمین صفحه ۸۰ - ۸۷ -

• حجازی فخر الدین. سرو و اقبال. تهران: بعثت. ۱۴۵۴ - ۲۲۸ ص -

• حداد عادل. غلامعلی. "مرگ رادر حضرت اقبال هرگز راه نیست"

(شعر) گلچرخ (سه شنبه ۱۹ فروردین ۱۳۶۵) ص ۶ -

• حسون علی. "زمینه های عرفانی در تفکر اقبال" ترجمه. فیروز

حریرچی. در شناخت اقبال. صفحه ۱۷۷ - ۱۹۲ -

• حسون علی. "زمینه های عرفانی در تفکر اقبال" - کیهان اندیشه ش ۵

(فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۵) ص ۴۰-۴۵ - / اصل مقاله تحت عنوان "

الجوانب العرفانیة في فکر اقبال" به زبان عربی سات / -

- حقیقت (رفیع) عبدالرفیع - "اقبال شرق" (شامل شرح احوال و آثار و افکار و گزیده ترین اشعار فارسی علامه محمد اقبال لاهوری) - تهران بنیاد نیکو کاری نوریانی ۱۳۵۷ - ص ۲۰۷ + ۲۰۸
- حقیقت (رفیع) عبدالرفیع - "تضمنی غزل علامه اقبال لاهوری" (شعر) گلچرخ (سه شنبه ۱۹ فروردین ۱۳۴۵) - ص ۶
- حقیقت (رفیع) عبدالرفیع - "ایران از دیدگاه علامه اقبال لاهوری" - تهران: انتشارات شرکت مولفان و مترجمان ایران ۱۳۶۷ - ص ۲۵۵
- ایران همواره موردنویجه و علاقه - شدید و عمیق اقبال بوده است. وی به ایران و ایرانی توجه خاص داشته و مجنوب پدیده های فکری ایرانیان بوده است. نویسنده در این کتاب از ابعاد مختلف علاقه و دلستگی اقبال به ایران سخن می گوید. (نقل از کیهان فرهنگی س ۶ ش ۵ مرداد ۶۶ ص ۲۸)
- حکیمی - محمد رضا - "بیدار گران اقلایم قبله" - تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی ۱۳۵۶ - در قسمتی از این نوشته ایطوروی خوانیم : "... اقبال بجز افکار عمیق جهان شناختی در شناخت استعمار و مبارزه با آن و آگاهی از مشکلات گوناگون ملل اسلام از پیشروان بود" (ص ۲۸)
- حکیمی - محمد رضا - شیخ آقا بزرگ - تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی ۱۳۵۶ (تاریخ مقدمه) "قرآن و اقبال" ص ۱۲۵-۱۲۶
- خاتمی - محمد - "زبان فارسی زبان اسلام" در شناخت اقبال - ص ۴۸-۴۷
- خالدی - عبدالله - "جنبه - عرقان اسلامی اقبال" در شناخت اقبال - ص ۲۹۲
- ۴۰۲ -
- خامنه‌ای، علی (آیه الله) - "اقبال مصلح و آزادیخواه و ستاره بلند شرق است" - اطلاعات ش ۱۷۸۳۶ (سه شنبه ۲۰ اسفند ۱۳۶۴) - ص او ۲
- خامنه‌ای، علی (آیه الله) - "سخنرانی در کنگره جهانی بزرگداشت علامه اقبال لاهوری" در شناخت اقبال - ص ۲۷-۹

• خرم‌شاهی، بہا‌الدین - تفسیر و تفاسیر جدید - تهران - کیهان - ۱۳۶۴ - ص ۲۶-۲۷

• خطیبی، حسین "اقبال و سک هندی" نفایا ۷ - ص ۲۰-۲۸ -

• خطیبی، حسین - "بحث در آثار و سک اشعار علامه اقبال" هلال ج

۲ ش ۱ (ش مسلسل ۱) ص ۱۷-۸

• خطیبی، حسین "بحث در آثار و سک اشعار اقبال" هلال ج ۱۶ (۱۳۶۷)

ش ۴ / ۵ ص ۱۲۶ - ۱۳۰ -

• خطیبی، حسین "سک شعر اقبال" هنر و مردم و پژوهی یکصد مین

ش ۲ (آبان ۱۳۵۶) ص ۸۸ - در بخشی از گفتار نویسنده اینطور می‌خواهیم

"... نکته‌ای دیگر درباره سک اقبال لاهوری آنست که وی به پیروی از

مرشد و مراد خود، مولانا جلال الدین محمد در شاعری بیشتر به معانی و

افکار توجه داشته و لفظ را تنها و میله‌ای برای ابراز اندیشه‌ها و افکار بلند

خود می‌دانست و هیچگاه در پیلفظ پردازی و عبارت‌سازی و آنچه به لفظ

در مقابل معنا ارزش بیش از آنچه در خور آن است بدهد نبوده است ...

" (ص ۸۸)

• خطیبی، حسین "مختصری راجع به آثار و سک اشعار محمد اقبال

lahori" مجله دانشکده ادبیات تهران، س ۱ ش ۱ - ص ۶۸-۵۶

• خطیبی، حسین "مقام علامه اقبال" هلال ج ۵ ش ۴ (مسلسل ۲۲) ص ۱۰ -

- ۱۵

• دانشگاه تهران (و) وزارت ارشاد اسلامی - در شناخت اقبال (مجموعه

مقالات کنگره جهانی بزرگداشت علامه اقبال لاهوری) به کوشش غلامرضا

ستوده، تهران - دانشگاه تهران (و) وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۵ - شانزده +

۵۶۸ + ۱۶ ص -

• داوری اردکانی، رضا - "اقبال لاهوری و سیاست" در شناخت اقبال، ص

۲۵۶-۲۴۷

- دشتی، علی- "خطابه علی دشتی در مجلس یاد بود اقبال" هلال ج ۱۱
- ش ۲ (ش مسلسل ۴۴) ص ۲-۶
- دهخدا علی اکبر - مجموعه اشعار دهخدا، ص ۱۱۵ (مرحوم دهخدا در چشم اول اردیبهشت ۱۳۳۰ به یاد بود اقبال شعری مرتجلاً با مطلع زان گونه که پاکستان با نایخه - دوران اقبال شهیر خویش بر شرق همی نازد گفته است
- دهخدا علی اکبر - هنر و مردم و پژوهی یکصدمین ش ۲، آبان ۱۳۵۶ ص ۶۶
- رادفر، ابوالقاسم - گزیده اشعار فارسی اقبال لاهوری - تهران: امیر کبیر ۱۳۳۵ (سری شاهکار هنری نویسنده فارسی، ش ۵۶) ص ۸۸
- رازانی، ابوتراب - اقبال، کام هایی پر توان در راه تجدید حیات تفکر اقبالی اسلام - اطلاعات ش ۱۷۸۳۶ (سه شنبه ۲۰ آسفند ۱۳۶۴) ص ۸ و ۱۷
- رازانی، ابوتراب - "مرگ و زندگی از نظر اقبال" مهر ۱۳۶۴ (۱۳۶۴) ص ۳۶-۳۵۶
- راهنمای کتاب س ۱۵ ش ۲ و ۴ ص ۳۵ (در نقد و بررسی کتاب اقبال در راه مولوی - تالیف محمد اکرم اکرام)
- رجایی بخارایی، احمد علی - "تحلیلی از جاوید نامه اقبال" مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، ج ۱ ش ۱ (۱۳۴۴) ص ۱۱۷-۱۲۲
- رجایی بخارایی، احمد علی - کیفیت تولد نظریه خودی در درون اقبال - هلال ج ۱۰ ش ۲ (مسلسل ۴۰) ص ۲۸۹۷
- رجایی بخارایی، احمد علی - "کیفیت تولد نظریه خودی در درون اقبال و ریشه هاو اجزا آن" یغما ۱۵ ص ۴۸۲-۴۹۲
- رجایی بخارایی، احمد علی - "نظری اجمالی به مشنوی اقبال به نام پس چه

- باید کرد ای اقوام شرق" نامه . آستان قدس . ج ۷ (۱۳۴۷) ش ۴ ص ۲۲ - ۳۱.
 - رجایی بخارایی . احمد علی . "نظری اجمالی به مشنوی پس چه باید کرد ای اقوام شرق" هلال . ج ۱۶ (۱۳۴۷) ش ۳ ص ۹ - ۲.
 - رجایی بخارایی . احمد علی . "نکته ای چند دربیتی از اقبال" مجله دانشکده . ادبیات مشهد . ج ۱ ش ۲ و ۲ (۱۳۴۴) ص ۱۵۱ - ۱۵۰.
 - رجایی بخارایی . احمد علی . "نکته ای چند دربیتی از اقبال" هلال . ج ۱۷ ش ۱ ص ۱۹ - ۱۸ . + دربخشی از گفتار دکتر رجایی اینطور می خوانیم :

... مراد اقبال آن نیست که انسان هر چیز دنیوی را بد بداند و نفی کند و تارک دنیا شود . زیرا طبیعی است که معاونت تنها با نفی خویش بدمت نمی آید .

- مراد او استقلال یافتن و قدرت داشتن دربرابر خوشی و ناخوشی است . اقبال با کشتن شخصیت و استقلال فردی که از آن به خودی تعییر می کند . مخالف است و آن را نفی خودی می داند . او عقیده دارد که موضوع نفی خودی را اقوام ضعیف و مغنوپ عنوان کرده اند تا به این طریق مخفیانه و غیر محسوس اخلاق اقوام قوی و غالب را تباہ کنند (ص ۱۵).

 - رجایی بخارایی . احمد علی . "هنر شاعری اقبال" مجله دانشکده ادبیات مشهد . ج ۳ ش ۱ (۱۳۴۶) ص ۱ - ۱۶.
 - رجوی "ایزد" کاظم . "ارمنان من به پاکستان و بر اقبال او" . هنر و مردم . ویژه یکصدمین ... ش ۲ (آبان ۱۳۵۶) ص ۴۲ - ۴۵.
 - رسا . قاسم هنر و مردم . ویژه یکصدمین ... ش ۲ (آبان ۱۳۵۶) ص ۱۷ .
 - رشید یاسمی . غلامرضا . "عظمت اقبال لاهوری" . آموزش و پژوهش ۴۶ .
- ص ۴۶۷ -
- رضا . فضل الله . محمد اقبال . تهران . انجمن فرهنگی ایران پاکستان .
 - رضایی . "دکتر اقبال لاهوری" . بیزد اشارات قدر (و) نشر قصه . بانثاشی توکلی - ۳۲ ص -

- رضوی، سید سبط حسن، "اقبال ۱۸۷۷-۱۹۲۸، هنر و مردم و بیزه" یکصدمین ش ۲ (آبان ۱۳۵۶) ص ۲۴-۷.
- رضوی، مسعود، "اقبال و ایران" در مجموعه سخنرانی ها و شعر خوانی های جلسه یا دبود اقبال به مناسبت سی و هفتمین سال او، پیشاور، خانه فرهنگ ایران، فروردین ۱۳۵۵.
- رفیع الدین، محمد، اندیشه های اسلامی اقبال، ترجمه و نگارش سید غلامرضا سعیدی، تهران استشار ۱۳۴۶ جیبی ۱۵۲ س - چاپ دیگر، قم دین و داشت ۱۳۴۷ سربی، جیبی ۱۵۲ ص -
- رکنی، محمد مهدی، "اقبال و عرفان" مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، ج ۹۳ ش ۲ (۱۳۵۶) ص ۳۶۷-۳۶۰.
- ریاض، محمد، "اقبال شناسی در ایران" هائل، ج ۱۷ (۱۳۴۸) ش ۲، ص ۱۱-۱۶.
- ریاض، محمد، "تأثیر مولوی در آثار اقبال" هنر و مردم و بیزه یکصدمین ش ۲ (آبان ۱۳۵۶) ص ۱۲-۳.
- ریاض، محمد، "سهم ایران در هنر و اندیشه اقبال لاهوری" به مناسب سال تولد شاعر هفت و هنر، ش ۱۶ ص ۴۸-۶۶.
- ریاض، محمد، "غرب ستیزی عالمه اقبال" در شناخت اقبال، ص ۲۲۱-۵۲.
- ریاض، محمد، "مناقب بدیع اهل بیت از نظر اقبال لاهوری" مجله معارف اسلامی، ش ۲۶ و ۲۵ ص ۶۴-۷۷.
- ریاض، محمد، "میر سید علی همدانی و عالمه اقبال لاهوری" وحید، ۵ (۱۳۴۶) ص ۴۲۹ و ۴۲۰-۵۶۸.
- "زبان و حفظ استقلال فرهنگی در حاشیه کنگره جهانی بزرگداشت عالمه اقبال لاهوری" کیهان فرهنگی، س ۲ ش ۱ (فروردین ۱۳۶۵) ص ۲۸-۲۷.

۲۲ و نیز ص ۴۱-۳۷ -

* زرین کوب عبدالحسین - "اقبال شاعر شرق" در کتاب هفتادالگی فرخ

* زیر نظر مجتبی میتوی - تهران انتشارات مجله یقما "ش ۱۵" ۱۳۴۴ ص ۱۹ -

- ۱۱۶

* زرین کوب عبدالحسین - "اقبال شاعر شرق" در کتاب یادداشتا و اندیشه

ها به کوشش عنایت الله مجیدی چاپ دوم - تهران جاویدان علمی ۱۳۵۵

ص ۱۹۲-۱۸۲ -

* زرین کوب عبدالحسین - سیری در شعر فارسی - تهران انتشارات نوین

- ۱۳۶۲ ص ۱۶ -

* ساکت محمد حسین - "از اندیشه های اقبال لاهوری" یقما ۲۲ (۱۳۶۱) ص

- ۸۶-۸۲

* ساکت محمد حسین - "رسالت شاعر از دیدگاه اقبال و ..." ششمین کنگره تحقیقات ایرانی - تبریز (۱-۶ شهریور ۱۳۵۶) -

* ستاره - بلند اقبال شرق" گزارش از کنگره جهانی بزرگداشت علامه اقبال لاهوری - صحیفه ش ۲۳ (ضمیمه روزنامه جمهوری اسلامی) ص ۱۷-۱۶ و ص ۶ (شعری تحت عنوان دعا از اقبال لاهوری همراه با تصویر وی آمده است) -

* "سرود اسلامی اقبال" ترجمه از نثر عربی به شعر فارسی توسط محمد علی صفیر خط از حسن زرین خط - نقش و نگار از علی اشرف والی خطوط عربی از غروی تبریزی - تهران ۱۳۶۷ ش. سربی و زیری مصور چاپ دوم - تهران بعثت ۱۳۵۴ -

* سربداری (شریعتی) - علی - نامه ای به دفاع از عادمه اقبال و مسلم لیک -

تهران حر ۱۳۵۶ جیبی ۲۸ ص - چاپ دوم - تهران شبدیز ۱۳۵۶ -

* "سر محمد اقبال - شاعر و فیلسوف هندی" ترجمه - صادق طوبایا

- آموزش و پژوهش ۱۶، ص ۴۶۵-۴۶۴
- سرمهد صادق. "اقبال در شعر سرمهد" هنر و مردم و پژوهه یک‌صلمین ...
 - ش ۲ (آبان ۱۳۵۶) ص ۳۲
 - سروش (مجله) ش ۱۶۷ (فروردین ۱۳۶۲) ص ۲۲-۲۳ و ۶۶
 - سعیدی غلامرضا. اقبال شناسی (هنر و اندیشه محمد اقبال). تهران ر اقبال
 - / ۱۳۲۸ رقیعی ید + ۱۹۱۴ ص - بررسی : راهنمای کتاب س ۲، ش ۴
 - ص ۵۶۹
 - سعیدی غلامرضا. "اقبال معمار پاکستان" هنر و مردم و پژوهه یک‌صلمین .
 - ش ۲ (آبان ۱۳۵۶) ص ۹۷-۹۹
 - سعیدی غلامرضا. "ماهیت و اهمیت فلسفه اقبال" در شناخت اقبال
 - ص ۴۷-۴۹
 - سعیدی غلامرضا. "هدفهای تعلیم و تربیت مکتب فکری اسلام از نظر محمد اقبال" آموزش و پژوهش ج ۳۶ ش ۵ ص ۳۰ - ۳۶ و ش ۶ ص ۶ - ۶۰
 - و ش ۷، ۸ / ۶، ۷ و ش ۹ / ۴، ۵ ص ۱۹۵۹
 - سلماسی زاده جواد. شرح چهار تفہیل مثنوی مولوی (بخش نخست) -
 - تبریز دانشگاه آذربایجان ۱۳۵۵ ص ۱۶-۱۷
 - سهرامی محمد کلیم. "حدیث کشمیر در شعر فارسی" هادل ج ۹۸ ش ۲ (ش مسلسل ۲۲) ص ۳۲ (درباره اقبال) -
 - سهرامی محمد کلیم. "فلسفه احیا، ملت اسلامی از نظر اقبال" در شناخت اقبال ص ۳۵ - ۳۷
 - سید قطبیه و پژوهگی های جهان بینی و اپیلوژی اسلامی ترجمه و حفظمه و ضمایم از محمد خیامی ای. تهران: بعثت (مطلوبی درباره اقبال دارد) -
 - "شاعر ملی پارسی مراجی پاکستان" بیوند دوستی (نشریه دوستی و فرهنگی ایران و پاکستان) ش ۱ (ا) سفند ۱۳۵۵ ص ۷۶-۷۷
 - "شرح حال اقبال" (اقبال از دیوانهای : اسرار خودی، جاوید نامه، مسافر) ارمغان س ۲۶ ش ۱ ص ۳۷ - ۳۸

- شریعتی، علی - اقبال معمار تجدید بنای تفکر اسلامی - بی م - بی نا - ۱۳۵۶ - ترجمه به اردو از محمد ریاض - با مقدمه، قاسم صافی - راولپنڈی - رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران -
- شریعتی، علی - ماواقب - مجموعه آثار "۵" - تهران حسینیه ارشاد -
- "شعر از نظر اقبال" - هنرو مردم و پژوه - یکصد مین ش ۲ (آبان ۱۳۵۶) ص ۹۶-۹۲ -
- شفا - شجاع الدین - "اقبال لاهوری" - جهان ایرانشناسی - از انتشارات کتابخانه پهلوی قطع بزرگ - ص ۵۹
- شفا - شجاع الدین - "مولانا جلال الدین رومی" - هادل ج ۵ ش ۲ (ش ۳۱) آذر ۱۳۳۶ ص ۹-۲ (اشارة اتی درباره اقبال دارد) -
- شکته - صغیری بانو - "اقبال و ثنای حضرت رسول اکرم (ص)" - هنرو مردم و پژوه - یکصد مین ش ۲ (آبان ۱۳۵۶) ص ۵۸-۵۲ -
- شهیدی، جعفر - "اقبال ستیزه گرباغرب" - طالیه (فصلنامه، فرهنگی ادبی، هنر بنیاد ۱۵ خرداد) س ۱، دفتر اول (بهار ۱۳۳۶) ص ۳۶-۳۷ -
- شهیدی، جعفر - "اقبال ستیزه گرباغرب" در شناخت اقبال، ص ۱۲۰-۱۱۱ -
- شهیدی، جعفر - "نظر سید جعفر شهیدی درباره اقبال" - هنرو مردم و پژوه - یکصد مین ش ۲ (آبان ۱۳۵۶) ص ۹۶ -
- در بخشی از مقاله اینطور می خوانیم : "... بانگ دعوتی که یک بار در قرن هفتم از گلوی مولانا جلال الدین رومی برآمده بود، پس از شش قرن بار دیگر از حلقوم مردی وارسته و بزرگ اندیشه به نام محمد اقبال برآمد"
- (ص ۹۶) -
- شیخ اسلامی، علی - "بعد عرفانی شخصیت اقبال" در شناخت اقبال، ص ۲۷۷-۲۸۵ -
- شیمل، آنه ماری - "تأثیر مولوی در ادبیات غربی و شرقی" - معارف اسلامی (نشریه، سازمان اوقاف، س ۱ ش ۲ (مرداد ۱۳۴۶) ص ۴۰-۲۹ (دراین مقاله از اقبال لاهوری هم سخن رفته است) -
- صالحی عالمی، غلامحسین - یک چمن گل (هنر شعر اقبال و انتخاب

- ۲۹۶ + ۱۶ ص -

* عرفانی، خواجه عبدالحمید. "رومی عصر (محمد اقبال)"، دانش، ۲۰، ص ۲۵-۲۶.

* عرفانی، خواجه عبدالحمید. سرود سرمهد - تهران ۱۳۴۱ ش.

* عرفانی، خواجه عبدالحمید. "شرح احوال علامه اقبال"، دانش، ۱، ص ۶-۵۸.

* علامه محمد اقبال لاهوری "جوانان رستاخیز" ش ۱۲۹ (۲۰ بهمن ۱۳۵۶) ص ۵۱-۷۲.

* علوی مقلم، محمد. "قرآن و اقبال" ، در مشناخت اقبال، ص ۳۷۳-۳۹۲.

* عمید، حسن - "فرهنگ عبید" (جغرافیا و تاریخ و اطلاعات عمومی) .
تهران، جاویدان، ۱۳۴۶ ص ۱۷۲-۱۷۴

* عنایت، حمید - شش گفتار درباره دین و جامعه - تهران، موج، ۱۳۵۲
ص ۱۷-۲۴.

* غلام السیدین - "فلسفه آموزشی اقبال لاهوری" ، ترجمه، عزیز الدین عثمانی، تهران، نوین، ۱۳۶۲ - ۱۳۶۳ ص.

* فرزانه پور، رشید. "علامه اقبال مایه. فخر عالم شرق" ، هنر و مردم، ویژه، یکصد مین، ش ۲ (آبان ۱۳۵۶) ، ص ۴۱-۴۲.

* فرگام، غلامحسین - "آثار فارسی اقبال" پیشاور، خانه، فرهنگ ایران، فروردین ۱۳۵۵ (در مجموعه سخنرانیها و شعر خوانی های جلسه، یاد بود اقبال به مناسبت سی و هفتمین سال او) -

* فروزانفر، محمد حسن (بدیع الزمان) - هنر و مردم - ویژه، یکصد مین، ش ۲ (آبان ۱۳۵۶) ، ص ۲۴ -

در بخشی از مقاله می خوانیم : " اندیشه، اقبال اصلی و مستقل و از معارف اسلامی سرچشمه گرفته و در تمام مراحل مردم را به کار و کوشش

- کلام وی) - تهران: عطایی ۱۳۴۰، ص ۲۱۷-۲۱۶ -
- صدیقی، زبیده - "حافظ و اقبال" آینده، س ۱۲ ش ۲-۱ (فروردین - خرداد ۱۳۷۵)، ص ۶۹-۷۰ -
 - صفا، ذبیح الله - "اقبال آخرین نفعه تکامل فکر اسلامی، هند" در ادب اسلامی، هنر و مردم، ویژه، یکصلومن، ش ۲ (آبان ۱۳۵۶)، ص ۲۹-۳۲ -
 - در بخشی از مقاله اینطوری خوانیم: "... امامت اقبال در هیات اسلامی شبه قاره، هندوستان قابل توجه است. بحقیقت او زبان گویای مردمی است که باتکا، بر مبانی دین اسلام، دارای افکار دیگر هستند و فرهنگ خاص خودشان را دارند و کسی که توانست این فرهنگ خاص، یعنی فرهنگ اسلامی هند را به بهترین کیفیت در آثار خود جلوه گر سازد اقبال بود ..." (ص ۳۹) -
 - صفا، ذبیح الله - گنج سخن، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۵، ج ۲، ص ۲۷۸-۲۹۰ -
 - صفا، ذبیح الله - "نظر ذبیح الله صفا درباره اقبال" هنر و مردم، ویژه، یکصلومن، ش ۲ (آبان ۱۳۵۶)، ص ۹۶ -
 - سورتگر، لطفعلی - "سخنرانی در اول اردیبهشت ۱۳۳۱ به مناسبت بزرگداشت اقبال" -
 - طباطبائی، جواد - "بررسی سیر فلسفه در ایران از محمد اقبال" ترجمه امیر حسین آریان پور در کتاب روز (آبان ۱۳۴۷)، ص ۲۶-۲۷ -
 - ظهور الحق ظهور، حافظ محمد - "جهش یاد بود شادروان دکتر اقبال در تهران" هنر و مردم، ویژه، یکصد مین، ص ۱۰-۱۲ -
 - عابدی، امیر حسن - "تضمیمات فارسی اقبال" در شناخت اقبال، ص ۴۴۹ -
- ۴۵۶
- عثمانی، عزیز الدین احمد - "انسان و زندگی در شعر اقبال" در شناخت اقبال، ص ۲۲۲-۲۳۶ - و نیز چاپ‌کر آئینه هند (نشریه اداره اطلاعات هند) س ۱۳۶۵ ش ۲، ص ۲۰-۲۷ -
 - عرفانی، خواجه عبدالحمید - رومی عصر (شرح احوال و آثار عالمه محمد اقبال شاعر ملی پاکستان) با مقدمه "سعید نفیسی" تهران: معرفت ۱۳۲۲ -

- تشریف نموده و قدر اندیشه را بجایی رسانیده که می توان اورا بحق یکی از بزرگترین گویندگان قرن اخیر ادب فارسی دانست "(ص ۶۴)." . فرهادی محمد. "سخنرانی دریکصد و هشتادین سالگرد تولد اقبال لاهوری" در شناخت اقبال، ص ۵۷-۵۹.
- فلاخ رستگار، گیتی. "اقبال و شعر فارسی"؛ مجله دانشکده، ادبیات و علوم انسانی مشهد، ج ۱۲، ش ۲ (۱۳۵۱)، ص ۳۹۱-۴۱۱.
- فیض سیالکوتی، فیض الحسن. "اقبال و اتحاد اسلام"؛ هنر و مردم، پیش‌یکصد میان ش ۲ (آبان ۱۳۵۶)، ص ۷۷-۷۸.
- فیض سیالکوتی، فیض الحسن - "تجلیل شاعر ملی ما"؛ هنر و مردم، پیش‌یکصد میان، ص ۱۴ (شعر) -
- "قرآن و اقبال"؛ گلچرخ (سه شنبه نوزدهم فروردین ۱۳۶۵)، ص ۱۱ و ۱۲.
- کاسمی، نصرت الله. "اقبال لاهوری"؛ گوهر، دوره ۴، ش ۲، ص ۱۱۲-۱۱۹. او ش ۴، ص ۲۴۷-۲۵۲.
- کامران مقدم، شهین دخت - "علامه اقبال و حافظ"؛ در شناخت اقبال، ص ۱۹۲-۲۲۰.
- "کنگره، بزرگداشت علامه اقبال لاهوری در دانشگاه تهران برگزار می شود"؛ اطلاعات ش ۱۷۸۲۲ (پنجشنبه ۱۵ آسفند ۱۳۶۴).
- "کنگره، بزرگداشت علامه اقبال لاهوری"؛ کیهان، ش ۱۲۶۹۱ (دوشنبه ۱۹ آسفند ۱۳۶۴)، ص ۲۲.
- "کنگره، بین المللی گرامی داشت علامه اقبال لاهوری در دانشگاه تهران با سخنرانی رئیس جمهور آغاز شد"؛ اطلاعات، ش ۱۷۸۲۵ (دوشنبه ۱۹ آسفند ۱۳۶۴)، چاپ دوم، ص ۱ و ۲.
- کوثر نیازی، محمد حیات خان، "فکر و فن علامه اقبال"؛ هنر و مردم، پیکصد میان، ص ۵۰-۵۲.
- کوثری، "اساس فلسفه، اقبال شاعر پاکستانی، هنر و مردم" ش ۲۵ (آبان ۱۳۶۴)، ص ۲-۵.
- کوثری، علی اکبر - "روز اقبال"؛ یغما، ۱۱، ص ۱۳۶-۱۳۹.

- + گزارش کنگره بزرگداشت اقبال لامور - تهران - حسینیه ارشاد - ۱۳۵۲ - سری ۱۶۰ ص -
- + گزیده اشعار علامه اقبال لاموری - تهران - انجمن خوشنویسان ایران با همکاری وزارت ارشاد اسلامی - ۱۳۶۴
- * گلپاین محمد - "بهار و ادب فارسی" (مجموعه) یکصد مقاله از ملک الشعراء بهار - تهران - حسینی - ۱۳۵۱ ج ۲ ص ۱۲۹ او ۲۲۵-۲۲۶
- * گلچین معانی احمد - "در تضمن و ستایش اقبال" هنر و مردم - ویژه یکصد میهن - ص ۳۹ پشت جلد
- * گلچین معانی احمد - "فلسفه اسرار خودی" هنر و مردم - ویژه یکصد میهن - ص ۶۴
- * متنی - جلال - "اقبال و ایران" مجله دانشکده ادبیات مشهد - ج ۲ ش ۷ (۱۳۵۶) ص ۲۲۵-۲۲۶
- * مجتبیوی جلال الدین - "سخنرانی در یکصد و هشتادین سالگرد تولد اقبال لاموری" در شناخت اقبال - ص ۸۱
- * مجتبی شبستری محمد - "اجتها د از نظر اقبال" کیهان ش ۱۳۷۱۹ (دو شبب ۷ از دیهشت ۱۳۶۵) ص ۱۶ (به مناسبت سالگرد وفات علامه محمد اقبال لاموری)
- * مجتبی شبستری محمد - "اجتها د از نظر اقبال" در شناخت اقبال - ص ۵۲ - ۲۶۱-۲
- * مجله دانشکده ادبیات مشهد ش بهار ۱۳۴۵ ش -
- * محجوبت - محمد جعفر - "نکته هایی درباره علامه اقبال و شیوه - شعر او" هنر و مردم - ویژه یکصد میهن - ش ۲ (آبان ۱۳۵۶) ص ۷۷-۷۹
- در بخشی از گفتار نویسنده اینطور می خوانیم : "... شیوه ، نکا مل یافته . داستان سرایی مولانا در همه کس تاثیرگذشت" علامه اقبال نیز یکی از هوشنگستانی است که روح گفتار مولانا روم را در یافته و او را مرشد و مقتدای عقل خود ساخته و نه تنها غور و دقت پسیار در آثار او کرده بلکه اعظم اشعار خود را در قالب مثنوی و در بحر رمل مسدس محفوظ یا

- متصور یعنی هم وزن مشتوف موده سرمه -
- محیط (مجله)، شماره آوریل و پیو. بزرگداشت اقبال.
- محیط طباطبایی، محمد - "اقبال را باید شناخت" کتابهای ماه ۶، ص ۲۱۹-۲۲۴.
- محیط طباطبایی، محمد - "ترجمان حقیقت" ارمغان، س ۱۹، ش ۱۰، ص ۲۵ - ۲۸.
- محیط طباطبایی، محمد - "نامه ای که برای اقبال فرستاد نشد" هژو مردم و پیو. یکصد مین ش ۲ (آبان ۱۳۵۶) ص ۶۷-۶۶.
- محیط طباطبایی، محمد - نقش سید جمال الدین اسد آبادی در بیداری شرق زمین، مقدمه و ملحقات از سید هادی خسرو شاهی، قم، دارالتبیغ اسلامی، ۱۳۵۰، ص ۱۲۲.
- مدررسی چهار نهی، مرتضی - "تجلیات الهام بخش سید در اقبال لاهوری شاعر ملی پاکستان" در کتاب سید جمال الدین و اندیشه های او، چاپ پنجم، تهران، پرستو، ۱۳۵۶، ص ۲۲-۲۸.
- "مراسم بزرگداشت یکصدمین سال تولد علامه محمد اقبال شاعر پاکستان" پیوند دوستی، ش ۲ (اردیبهشت ۱۳۵۷) ص ۵.
- مشایخ فریدنی، محمد حسین - "اقبال فیلسوف و شاعر شهیر اسلام" ماقستان نشریه بخش فارسی، راده ماقستان، س ۱، ص ۳۰-۳۱.
- مشایخ فریدنی، محمد حسین - "اقبال لاهوری" هلال، ۱۳۵۱ م.
- مشایخ فریدنی، محمد حسین - "جانبه های کلام اقبال برای ایرانیان" اقبالیات، ش اول به زبان فارسی (بهمن ۱۳۶۴).
- مشایخ فریدنی، محمد حسین - "گرایش‌های تشیع در شعر اقبال" مشکو، ش ۱۰ (بهار ۱۳۵۶) ص ۱۷۲-۱۶۲.
- مشایخ فریدنی، محمد حسین - "نگاهی به مکاتیب اقبال" نشردانش، س ۷ ش ۲ بهمن و آسفند (۱۳۶۵) ص ۲۸-۳۲.
- مشایخ فریدنی، محمد حسین - "توای شاعر فردای اسرار خودی و رعوز بی‌خودی علامه محمد اقبال لاهوری" تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۸ - نود

در بخشی از کتاب اینطور می خوانیم : "... خلاصه آنکه اقبال حکیمی بر شاعر که مضامین تازه و اندیشه های سازنده را در قالب اوزان عروضی با عبارات و الفاظ منسجم و فصیح و باسیک و اسلوبی بدیع و فاخر بیان کرده است و با آنکه قصد شاعری نداشت بسبب فصاحت الفاظ و بلاغت معانی و مردمی بودن و گیرندگی مضامین و اثر آفرینشی ای که در بیداری مسلمانان هند و تشکیل دولت مستقل پاکستان داشته به شایستگی در مقام بزرگترین شاعر متغیر قرن جای گرفته است ... (ص هشتاد و نه نواد)

• مصاحب، غلامحسین - دایرة المعارف فارسی - تهران، فرانکلین، ۱۳۴۵ ج

۱ ص ۱۶۲

• مطهری، مرتضی - "احیا، تفکر اسلامی" - مقالات و هرسیها، ش ۳۷ (از انتشارات دانشکده الهیات و معارف اسلامی) و بهمن عنوان جداگانه به متأمیت سومین سالگرد شهادت استاد علامه آیت الله مرتضی مطهری از سوی دانشگاه الیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران چاپ شده است -

در بخشی از سخنان استاد اینطور می خوانیم : "... اقبال اروپا رفته و اروپا مشناخته ایند. بعد از اروپا را بسیار شرم و خطرناک می داند و این فستهای در کلمات خودش زیاد گنجانیده است ... با اینکه اقبال به علم اروپایی خوش بین است، به تدن اروپایی تاچه حدود بدبین است و تاچه اندازه مشرق زمینی ها و مخصوصاً مسلمین را پرهیزمی دهدکه تحت تا. ثیر تمدن اروپا قرار نگیرند ..." (کتاب ص ۲).

• مطهری، مرتضی - بررسی اجمالی از نهضتهای اسلامی در صد ساله . اخیر - قم، صدرا، بی تاریخ، ص ۵۵-۵۶.

• مطهری، مرتضی - نظام حقوق زن در اسلام - چاپ هشتم - قم، حکمت

۱۳۵۷ ص ۱۶

• معصومی همدانی، حسین - "گامی در راه نآشناخی بیشتر با اقبال" - نشریاتش، س ۲، ش ۵ (مرداد و شهریور ۱۳۶۱) ص ۲۲-۲۶.

• معین، مجید - "اقبال و ایران باستان" در کتاب رومی عصر، ص ۱۲۱-۱۲۰.

• مقتدری، محمد تقی - اقبال متفکر و شاعر اسلام - تهران، معرفت، ۱۳۶۶.

سربی رقیعی ۱۰۰ مس -

در قسمتی از کتاب من خوانیم : اقبال معتقد است که "شاعری از ثیغبیزی است بشرط اینکه باعث بیماری و ارشاد مردم پگردد و غرض وی اشعار بیان یک رشد افکار و عقاید اصلاحی و تربیتی و انقلابی و اجتماعی دینی و سیاسی است که بتواند خاوریان بویژه مسلمانان را بیدار و آگاه و از زیر یوگ استعمار و بردهگی سیاسی و اقتصادی آزاد کرده مجتمع و متوفی و جهانگیر فانزاد (ص ۷-۹۶)."

* منظور ضیاء - "اقبال لاہوری طراح پاکستان" سالنامه پیام اسلام (۵) قم پیام اسلام / بی تاریخ / ص ۲۱۸-۲۱۶ (نقل از پاکستان مصور ش ۵-۶ مس ۱۹۷۲)

* منور محمد - "جیات سیاسی و اجتماعی خوب از نظر اقبال" در شناخت اقبال ۲۲۹-۲۲۷

* منور محمد، "غزل فارسی علامه اقبال" ترجمه و مقدمه و تحسیله . شهین دخت کامران مقنم (سفیاری) لاہور اقبال آکادمی پاکستان ۱۹۸۷ ص.

* موسوی اردبیلی عبدالکریم - "اقبال لاہوری" کیهان ش ۱۳۶۹۷ (دو شنبه ۲۶ آبان ۱۳۶۶) ص ۱۶

* موقر مجید - "کمال اقبال" مهر ۴۰ ص ۳۷-۳۳

* مهاجرانی عطا الله - "اقبال و انقلاب اسلامی ایران" در شناخت اقبال ص ۳۱۵-۳۲۲

* مهدوی اشرف عباس - علامه دکتر محمد اقبال (شرح حوال و برگزیده آثار) به مناسب صدمین مالگرد تولد اقبال

* مهر نور محمد خان - "پیغمبری کرد و پیغمبر نتوان گشت" هنر و مردم ویژه یکصد مین ص ۱۶۰-۱۶۹

* مهرنور محمد خان - "فکر ازدی در ادبیات مشروطیت ایران" هنر و مردم ویژه یکصد مین ص ۶۶

* مهرین شوشتاری عباس - تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران

- تبران- مانی ۱۲۵۲ "دکتر سر محمد اقبال" ص ۱۴۹-۱۵۶.
- میر عا بدینی (صدیقیان) مهین "سیاست و تهایی در شعر اقبال" هاصل ج ۵ (۱۳۴۷) ش ۲ / ۵ ص ۴۶-۴۸.
- مینوی مجتبی- اقبال لاهوری شاعر پارسی گوی پاکستان (بحث در احوال و افکار او) طهران یغما ۱۳۷۷. ۷۵ ص.
- مینوی مجتبی- "بحث در افکار اقبال لاهوری شاعر پارسی گوی پاکستان" - تهران یغما ۱۳۷۷ ش سربی وزیری ۷۵ ص.
- مینوی مجتبی- "نقدحال" تهران خوارزمی ۱۳۵۱ "به یاد علامه اقبال" ص ۴۴۵-۴۴۶.
- نبی نیپی- ایوالفضل "محمد اقبال لاهوری معمار و محدث اسلام در قرن بیستم" مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد ش ۱۲ (پانزیز ۱۳۵۶) ص ۴۲۸-۴۴۴.
- نفیسی سعید- "اقبال لاهوری" هلال ش ۱۵ ص ۵-۹.
- نفیسی سعید- "فلسفه و شعر اقبال" ارمغان.
- نفیسی سعید- "نظر بعد نفیسی درباره اقبال" هنر و مردم و پژوهش یکصد مین ش ۲ (آبان ۱۳۵۶) ص ۷۲.
- مرحوم استاد نفیسی درباره اقبال می نویسد: "در جهان ما شاعران بسیار بوده اند اما در حال حقیقت تنها کسانی از میان ایشان که بزرگ و در خور سلیمانی اند که پیامبر عصر و زمان خود بوده باشند. قطعاً علامه محمد اقبال یکی از آن مردان بزرگ است که میتوان او را پیامبر شاعران یا شاعر پیامران دانست" (ص ۷۲).
- نقوی شهریار با حیدر- "سم اقبال در آزادی هند و پاکستان" ارمغان ص ۲۹۲-۳۰۲ (۱۳۴۹) ۳۹.
- نقوی علی محمد- اینولوژی اقلایی اقبال ترجمه و ویرایش م-م بحری- تهران انتشارات اسلامی ۱۳۵۸. ۱۸۲ ص.
- نوشاهی عارف- "اشعار فارسی در کلیات اردوی اقبال" کیان فرهنگی س ۱ ش ۱۲ (اسفند ۱۳۶۲) ص ۲۷-۲۸.

- نوشاهی گوهر - "اقبال و حافظه" مجله دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی
س ۲ ش ۳ (پائیز ۱۳۵۶) ص ۴۲۷-۴۱۲
- نویدی امیر - "دکتر اقبال کیست" تهران ۱۳۴۲ ش سری وزیری
بزرگ ۶ بیرون
- نهرو جواهر لعل نگاهی به تاریخ جهان ترجمه محمود تقیلی چاپ
ششم تهران امیر کبیر ۱۳۵۵ ج ۲ ص ۱۲۰-
- نیکوهمت احمد - "زندگانی و آثار بهار" (۱-۲) چاپ دوم تهران گروه
انتشاراتی آباد ۱۳۶۱ ص ۱۶۵-۱۷۳ (مقاله بهار و اقبال لاهوری)
- ولایتی علی اکبر - "اقبال بنیان گذار اصلی پاکستان و تجسم دردهای
طولانی و ..." اطلاعات ش ۱۷۸۲۸ (پنجشنبه ۲۲ آسفند ۱۳۶۶) ص ۳-
- ولایتی علی اکبر سخنرانی در یکصد و هشتادین سالگرد تولد
اقبال لاهوری تحت عنوان "فکر بنیانگذاری"
- همایون فرخ رکن الدین "نظر علامه اقبال درباره تصوف و
عرفان" هنر و مردم ویژه یکصدین ص ۲۲-۲۰-
- هنر و مردم (ویژه نامه ایران و پاکستان) از انتشارات وزارت
فرهنگ و هنر (حوزه روابط فرهنگی) ش ۲ آبان ۱۳۵۶ (به مناسب
بزرگداشت یکصدین سال تولد علامه اقبال لاهوری) ص ۱۲۸-
- یغما س اول ش ۱۱ و ۱۲ (به جای این شماره کتاب اقبال لاهوری
تألیف مجتبی مینوی در ۷۵ صفحه چاپ شده است)
- یوسفی خالد حسین "اقبال شاعر زندگی" مجله دانشکده ادبیات
مشهد ج ۲ ش ۱ (۱۳۴۵) ص ۱-۲۲-
- یوسفی خالد حسین "شاعر زندگی" هلال ج ۱۶ (۱۳۴۵) ش ۳
ص ۱۶-۷ و ش ۴ ص ۳۰-۱۵-
- یوسفی خالد حسین "شاعر زندگی" نامه اهل خراسان تهران
زوار ۱۳۴۷ ص ۲۰۵-۲۲۲
- در بخشی از مقاله دکتر یوسفی اینطور می خوانیم: "... فلسفه و تعلیم

اقبال انجیختن مردم از کاهلی و بیکارگی ترغیب به کوشش و ارادگی مبارزه و مردانگی است. بالغامان رمز شریاری می‌گوید حدی او و نعمه ای که برای همراهان خود و کاروانیان می‌سرآید جز این نیست اقبال در همه ادر خود می‌خواهد فک راستق بشکافد و به یاری هموطنانش طرحی نو در اندازد این فکر بازها در خلال اشعارش به خوانندگان تلقین شده " (ص ۲۲۰ - ۲۲۱)

در پایان مقال ذکر دو نکته را لازم می‌دانم. اولیه اینکه مطالبی که آورده شد نمی‌توان ادعا کرد که شامل تمام مقالات و آثاری است که درباره مطالعات و تحقیقات اقبال شناسی در ایران باشد. زیرا امکان دسترسی به همه آنها در فرست کوتاهی که پیش آمده نیست. ثانیاً در این مقاله به آثار کسانی که در رابطه با اقبال به زبان فارسی مطلبی از آنان در نشریات ایران آمده یا کتابی از آنان ترجمه شده و یا صرفاً نویسنده‌گان مقالات و کتاب‌ایرانی بوده اند اشاره شده است. البته در خانه این گهواره می‌باشد یادآور شوم که در ضمن گرد اوری مطالب سهل انگاریها و نارسانیهای وجود دارد که امیدوارم از یاب تحقیق با دیمه عفو و اغماس به آن بینگرند و در صورت لزوم آنها را باید آور شوند که از محبت آنان می‌پاسگزارم.

